

دروس خارج فقه

سال ۹۰-۸۹

حضرت آیت الله مرتضی مقتدایی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی۹۰-۸۹

نویسنده:

مرتضی مقتدایی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی۹۰-۸۹

مشخصات کتاب

سرشناسه:مقتدایی، مرتضی،۱۳۱۴

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۰-۸۹ /مرتضی مقتدایی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

قسامه

راز ثبوت قتل در ابواب جنایات در مورد حقوق؛

معمولاًـ راه هایی برای اثبات جنایت در محکمه وجود دارد که برخی از آنها مورد بحث قرار گرفت: ۱- بینه ۲- اقرار (این دو بحث و نیز بحث «علم قاضی» گذشت.)

قسامه:

قسامه به معنای ۵۰ قسم خوردن است یعنی مدعی ادعا می کند فلانی قاتل است، و بیّنه ندارد؛ و مدعی علیه هم اقرار نمی کند. در خصوص قتل چون دماء مسلمین مطرح است؛ علاوه بر اقرار و بینه راه سومی به نام قسامه مطرح است در این صورت اگر قسامه جاری شود، قتل ثابت؛ و مدعی علیه، به عنوان قصاص اعدام می شود.

فلسفه تشریع قسامه:

دلیل اصلی اجرای قسامه حفظ دماء مسلمین است. زیرا اگر قسامه مشروع نبود و می گفتیم یا باید به طریق بیّنه ثابت شود یا اقرار، ممکن بود مثلاً یک آدم خطرناکی وارد یک خانه شود و با خود بگوید من که اقرار نمی کنم و در این جا هم یا کسی

نیست و یا بینه محکمه پسندی وجود ندارد، پس این شخص را می کشم و مجازات نمی شوم. امّا اگر قسامه مشروع باشد جرأت نمی کند زیرا گرچه خودش اقرار نمی کند و کسی هم نیست که در محکمه شهادت بدهد و اگر شاهدی باشد محکمه پسند نیست امّا برادر، فرزند، پدر و دیگر بستگان یا غیر بستگان مقتول، در محکمه قسم می خورند و اقامه ی قسامه می کنند؛ که این آقا قاتل است و اعدام می شود. و لذا «لیحقن به الدماء» می گوید برای این که خون مسلمان محفوظ بماند قسامه تشریع شد. و در باب قتل یک طریق برای اثبات قتل اضافه شد.

ص: ۱

امام(ره) نیز علاوه بر بیّنه و اقرار که گذشت فرمود: «الثالث القسامه» سوّمین راهی که به وسیله ی آن قتل در محکمه ثابت می شود قسامه است.

ریشه صرفی:

قسامه به فتح قاف از ماده قسم- یمین- از باب «أقسم، یقسم، إقساماً و قسامه» مثل «أکرم، یکرم، إکراماً و کراماً» و مصدر است.

معنای لغوی:

در لغت دو جور معنا کرده اند

معنای اول:

صاحب جواهر(۱) به نقل از صحاح اللغه و نیز مصباح اللغه می فرماید قسامه به معنای أیمان اسم است برای قسم های ۵۰ گانه ای که مدعی در محکمه اجراء می کند این ۵۰ قسم را قسامه می گویند.

معنای دوّم:

حالفین؛ یعنی به مصداق الّذینَ یَحْلِفُونَ که در مواردی فراوان از قرآن کریم آمده است قسم مربوط به حالف است و ۵۰ نفر به عنوان حالف می آیند در محکمه هر یکی یک قسم می خورد که این آقا قاتل است.

صاحب جواهر با برداشت از قاموس اللغه می فرماید این حالفین را قسامه می گوییم.

مرحوم صاحب جواهر در ادامه فرمود: «و لا یبعد صدقها علیهما» بعید نیست بگوئیم قسامه به هر دو معنا صادق است.

معنای اصطلاحی:

در اصطلاح شرع؛ فقهاء از قسامه أیمان و قسم ها را اراده می کنند. فلانی قسامه اجرا کرد یعنی ۵۰ قسم خورد.

۱- (۱) الشیخ الجواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۲۲۶، دارالکتب اسلامیه: «(وأما القسامه) فهی الأیمان تقسم علی جماعه یحلفونها کما فی الصحاح. أو الجماعه الذین یحلفونها کما فی القاموس، ولا یبعد صدقها علیهما کما عن المصباح، وعن غیر واحد أنها لغه اسم للأولیاء الذین یحلفون علی دعوی الدم»

کیفیت اجراء قسامه:

باید در حضور حاکم شرع و به دستور حاکم شرع قسامه انجام شود یعنی با مطالبه ی حاکم مدعی ۵۰ قسم می خورد و جرم ثابت می شود و بعد طرف را قصاص می کنند.(۱)

شرط مشروعیت قسامه (لوث):

صورت قضیه این است که، ممکن است در بیابان، یا در یک کوچه، جنازه ای پیدا شود و هیچ معلوم نباشد چه کسی او را کشته است و کسی هم اقرار به جنایت نکند و بیّنه ای هم اقامه نشود که فلانی قاتل است اما ولیّ دم میّت ادعا می کند فلانی قاتل پسر من است.(۲) شرط اجراء قسامه این است که یک قرینه ای باشد. از این قرینه به لوث تعبیر می شود و می گویند «یشترط فی القسامه اللوث» باید مورد، مورد لوث باشد تا قسامه اجرا شود. و الا اگر قرینه ی ظنی در کار نباشد اصلاً مورد قسامه نیست. بلکه مثل سایر دعاوی، این مورد نیز دعوای مدعی و منکر است یکی ادعا می کند قاضی می گوید: اثبات کن یا با اقرار یا با بیّنه اگر نه آن مدعی علیه که منکر است قسم می خورد و تبرئه می شود.

تعریف لوث:

دو معنا برای لوث گفته اند:

۱- القوه:

تقویت شدن ادعا، یعنی وقتی برای قاضی قرینه ظنیه پیدا شود گرچه ادعای مدعی را ثابت نمی کند ولی ادعایش تقویت می شود.

۲- التلوث:

۱- (۲) در مورد کیفیت ۵۰ قسم و اینکه آیا ۵۰ نفر لازم است یا خیر؟ به زودی بحث می کنیم.

۲- (۳) عنوان پسر از باب مثال است وگرنه مطلق ولی دم و مطلق مقتول مراد است.

لوث، از تلوث گرفته می شود یعنی آلوده شدن آن هم مناسبت دارد چون قرینه ای که پیدا می شود موجب سوء ظن است. وقتی این آدم را با چاقو پیدا کردیم خود این چاقویی که در دست است او را متهم می کند یا اگر یک شاهد واحد آمد شهادت داد این قاتل است موجب اتهام او می شود دامنش به این اتهام آلوده می شود و زمینه برای لوث پیدا می شود.

بیان قرینه ظنیه:

در عبارت امام(ره) در تحریر مثالهای فراوانی آمده است:

۱- «کالشاهد الواحد» اگر یک نفر شهادت بر قتل بدهد قرینه ظنیه برای حاکم بر صدق گفتار مدعی است. حتّی فرض بفرمائید یک بچّه ممیز که خوب و بد را تشخیص می دهد می گوید فلانی کشت گرچه به گفته ی بچّه قتل ثابت نمی شود، ولی گفتارش قرینه ظنیه می شود. اینجا مورد قسامه است و به مدعی می گویند: شما باید ۵۰ قسم بخوری یا ۵۰ نفر را باید بیاوری- از دوستانت از بستگانت- قسم بخورند که قاتل فلانی است. اگر ۵۰ قسم در محکمه پیش حاکم اجراء شد که این آقا قاتل است همان طوری که با اقرار قاتل یا با شهادت دو نفر عادل قتل ثابت می شد؛ با ۵۰ قسم هم قتل ثابت می شود زیرا گرچه در حقوق آمده است «البیّنه علی المدعی والیمین علی من انکر» قسم برای مدعی علیه است اما قسامه- بر خلاف قاعده- برای مدعی است.

۲- «أو الشاهدین مع عدم استجماع الشرایط القبول» دو نفر شهادت دادند ولی شرایط قبولی شهادت را ندارند در این صورت گرچه قتل ثابت نمی شود اما برای قاضی قرینه ظنیه بر صدق مدعای مدعی خواهد بود.

۳- «کذا لو وجد متشحطاً بدمه و عنده ذو سلاح علیه الدم» یک جنازه ای پیدا شد که خون از بدنش می ریزد یک کسی هم آن جا پیدا کردند که یک چاقوی خون آلود در دست دارد ولیّ دم (مدعی) می گوید: این شخص کارد به دست، قاتل است و قرینه هم موجود است. یعنی همان وقت تازه چاقو خورده خون از بدنش می رود این هم چاقوی خونی در دست دارد آن کنار ایستاده است، یا دارد فرار می کند.

بررسی یک قضیه از تاریخ:

روایتی است که سابقاً به مناسبت خواندیم که یک شخص در منزلش گوسفندی سر برید و بعد می خواست در بیرون منزل گوسفند را به چوب بزند و پوستش را بکند در همان حال بولش گرفت در کنار منزل یک خرابه ای بود رفت داخل خرابه که قضای حاجت کند تصادفاً دید که یک جنازه تازه به قتل رسیده افتاده است؛ یک عده ای از مردم هم رسیدند. اکنون یک جنازه ای روی زمین افتاده است خون از او می رود این آقا هم با چاقوی خون آلود کنار جنازه در خرابه ایستاده است او را به محکمه بردند او نگفت: من قاتل نیستم. بعد که حکم قصاص داده شد شخصی دیگر آمد گفت: این آقا را نکشید قاتل منم. به آن آقا گفتند: پس چرا اقرار کردی؟ گفت: اگر من می گفتم قاتل نیستم شما باور می کردید؟ لذا با خود فکر کردم این بلائی است که رسیده است باید صابر باشم. تا هرآنچه خدا خواست بشود.

این قرینه ظنیه ای است که یا باعث سوء ظن به جریان انکار می شود یا باعث تقویت ادعای مدعی می شود.

ص: ۵

۳- «او وجد کذلک فی دار قوم» یک جنازه ای در خانه ای پیدا می شود این صاحب خانه متهم است.

۴- «او فی محلّه منفرده عن البلد لا یدخل فیها غیر أهلها» در یک محله ای پیدا می شود که جدای از راه است کنار جاده رفت و آمدی نیست در این محلّه اگر جنازه پیدا شد همه افراد این محل متهمند.

۵- «او فی صف قتال مقابل الخصم بعد المراماه» دو گروه برای جنگ و مبارزه در صف مقابل هم ایستاده اند تیراندازی ها شروع می شود و یک نفر تیر می خورد پیداست صف مقابل متهم می شود.

۶- امام در ادامه فرمود: «وبالجمله کل أماره ظنیه عند الحاکم توجب اللوث» هر أماره ظنیه ای موجب لوث است «من غیر فرق بین الاسباب المفیده للظن» هر سببی که این ظن را برای قاضی ایجاد کرده باشد فرقی نمی کند «فیحصل اللوث باخبار صبی الممیز المعتمد علیه» یک بچه ای که معمولاً ـ بیجا نمی گوید؛ شهادت می دهد من دیدم فلانی او را زد و کشت «والفاسق الموثوق به فی إخباره» یا یک فاسقی است که مورد ثقه است آدم می داند راست می گوید امّا شهادتش پذیرفته نیست اگر شهادت دهد که فلانی قاتل است قتل ثابت نمی شود اما قرینه ظنیه برای حاکم پیدا می شود و لوث مورد دارد. «والکافر کذلک» یا یک یهودی، یا مسیحی است امّا می دانیم آدم راستگویی است. ولو به قولش قتل ثابت نمی شود ولی لوث محقق می شود «والمرأه نحوهم» با شهادت یک زن قتل ثابت نیست امّا اگر یک زن که مورد وثوق است گفت من دیدم فلانی زد او را کشت مورد لوث و قسامه می شود.

در بحث بعدی باید اخبار را بررسی کنیم و در اخبار دو چیز باید اثبات بشود:

۱- اصل شرعیّت قسامه:

که قسامه در شرع برخلاف قاعده ثابت است امّا اینجا خود مدعی قسم می خورد این باید ثابت شود.

۲- مشروطیت اجرای قسامه:

مورد قسامه حتماً باید لوث باشد هرچند بعضی ها می گویند در روایات نداریم قسامه مشروط به لوث باشد. امّا تمام علما از قدما و متأخرین قبول کردند در جایی قسامه ثابت می شود که مورد لوث باشد.

این دو مطلب را باید از اخبار استفاده کنیم. انشاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد

کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

قسامه:

گفتیم قسامه در لغت دو معنا دارد:

۱- أیمان

(قسم ها)؛ شخص مدعی باید ۵۰ قسم تحت عنوان قسامه اجراء کند.

۲- حالفین

؛ یعنی کسانی که قسم می خورند.

در لسان فقها قسامه همان أیمان است. و به کسی که ۵۰ قسم بخورد، می گویند قسامه اجرا کرده است یعنی قسم خورد.

و گفتیم در اجرای قسامه لوث شرط است یعنی یک قرینه و أماره ظنیه ای باشد که برای قاضی ظن به صدق مدعی پیدا بشود. یک قرینه ای پیدا بشود که قاضی مظنه پیدا کند این مدعی که می گوید فلانی قاتل این است، راست می گوید مثلاً یک نفر شاهد بگوید من می دانم فلانی قاتل است. گرچه یک شاهد کافی و حجت نیست. امّا برای قاضی این أماره ی ظنیه می شود که شاید راست بگوید. یا دو نفر شهادت می دهند که فلانی قاتل است و شرایط شهادت را ندارند و قولشان حجت نیست امّا از قول این ها قرینه ای پیدا می شود که شاید راست بگویند پس در بحث قسامه دو چیز مطرح است:

اول: اصل مشروع بودن قسامه؛

و این که در شرع مقدس اسلام قسامه تشریع شده و حجت است و در محاکم می توانند اجرا کنند.

دوم: مشروط بودن اجرای قسامه به صدق لوث در دعوی؛

یعنی اگر کسی ادعا کند فلانی قاتل پسر من است امّا برای قاضی قرینه ظنیه بر صدق دعوی پیدا نشود قسامه اجراء نمی شود و چنانچه دیروز گفتیم طبق قانون مدعی و منکر. وقتی مدعی ادعا کند فلانی قاتل است. می گوئیم بیّنه بیاور. اگر توانست اثبات کند حکم صادر می شود و اگر نتوانست اثبات بکند. مدعی علیه بر برائت خودش قسم می خورد که من قاتل نیستم و رها می شود و اگر منکر قسم نخورد قاضی قسم را بر می گرداند به مدعی و مدعی یک قسم می خورد و حکم صادر می شود. اما در دم(خون) یک خصوصیتی هست که در صورت عدم وجود بینه قبل از قسم دادن منکر مورد لوث مورد توجه است. یعنی اگر مدعی نتوانست قسامه بیاورد و مورد هم لوث بود ممکناست مدعی علیه موظف شود قسامه بیاورد که بی گناه است تا تبرئه شود.

دلیل مشروعیت قسامه:

-۱

صحیحه ی برید بن معاویه(۱) «عن ابی عبدالله(ع) قال: سألته عن القسامه» از امام صادق(ع) در مورد قسامه پرسیدم «فقال» امام فرمود «الحقوق کلّها البیّنه علی المدعی والیمین علی المدعی علیه» در تمام موارد حقوق میزان این است که هرکس ادعا کند باید با بیّنه اثبات کند اگر نتواند اثبات بکند قطعاً دعوی متوجّه منکر است و منکر باید قسم بخورد «الا فی الدم خاصه» این قاعده در همه موارد حقوق جاری است. مگر در دم یعنی در خصوص قتل. اگر در موردی ادعای قتل شد طریق دیگری برای اثبات دم وجود دارد «فإن رسول الله(ص) بینما هو بخیبر» آن وقتی که رسول الله در جنگ خیبر بود و قلعه خیبر را فتح کردند «إذ فقد الأنصار رجلاً منه» انصار همراه پیامبر ناگهان متوجه شدند یکی از انصار که همراه پیغمبر بود مفقود شد اصحاب تفحص کردند «فوجدوه قتیلاً» جنازه اش را در محله یهودی ها پیدا کردند «فقالت الأنصار» انصار آمدند پیش پیغمبر گفتند «انّ فلاناً الیهودی قتل صاحبنا» انگشت گذاشتند روی یک شخص و گفتند: یا رسول الله! فلان یهودی این مرد انصاری و برادر دینی ما را کشته است. اینجا اگر ما قسامه نداشتیم لابد پیغمبر می فرمود: بیّنه بیاورید و اگر بینه نداشتند می فرمود یهودی را بیاورید قسم بخورد. «فقال رسول الله(ص) للطالبین» اما پیامبر خطاب به آنها که طالب پیدا کردن قاتل بودند فرمود: «اقیموا الرجلین عدلین من غیرکم» بروید اقامه بیّنه کنید دو نفر از غیر خودتان (چون خود اینها ادعا می کردند فلان یهودی قاتل است) فرمود: از غیر خودتان دو نفر دیگر را بیاورید شهادت بدهند بیّنه اقامه بشود علیه یهودی «أقیده برمته» یعنی قصاصش می کنم یعنی به طور کلی هلاکش می کنیم «فان لم تجدوا شاهدین» راه دوّم اگر دو تا شاهد پیدا نکردید «فاقیموا قسامه خمسین رجلاً أقیده برمته» اوّل فرمود بیّنه بیاورید «فقالوا یا رسول الله» آنان گفتند «ما عندنا شاهدان من غیرنا» ما بینه نداریم یهودی هم

اقرار نمی کنـد اینجا یک طریق برای اثبات قتل تشـریع می شود که فرمود قسم ۵۰ نفر را بیاوریـد اگر آوردید من آن طرف را که شـما قسم بر قاتل بودنش خوردیـد قصاص می کنم. اصـحاب گفتند: «و انّا لنکره ان نقسم علی ما لم نره» ما خوشـمان نمی آید قسم بخوریم بر چیزی که ندیدیم ما جنازه را پیدا کردیم و ما فکر می کنیم قاتل این انصاری این شخص است امّا خودمان ندیـدیم او بکشـد وقتی علم نـداریم چطور می توانیم قسم بخوریم؟ (همین عبـارت نشان می دهـد که ۵۰ نفر بایـد به این علم رسیده باشند که او قاتل است) و در مبحث علم شاهد، به آنچه شهادت می دهد این روایت را بحث می کنیم چیزی که ندیدم و چطـور قسم بخـوریم؟! و می گـوییم مرداشـان از این که گفتنـد ندیـدیم یعنی نمی دانیم و چـون اقوی شاهـد بر علم به یک حادثه دیدن آن حادثه است به جای این که بگویند علم نداریم گفتند که ندیدیم چیزی که ندیدیم چطور قسم بخوریم؟ و لذا رؤیت خصوصـیّت نـدارد و تنها راه علم پیدا کردن دیدن نیست بلکه راههای دیگری هم برای علم پیدا کردن وجود دارد. مثلاً شواهد و قرائنی جمع شده است که از آن شواهد و قرائن علم پیدا کردند فلانی قاتل است. می توانند بیایند قسم بخورند.

۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۵۲، ابواب دعوی القتل، باب۹، حدیث۳، ط آل البیت.

«فوداه رسول الله(ص)» وقتی گفتنـد نمی توانیم قسـامه اجراء کنیم پیـامبر از بیت المـال یـا از خودشـان دیه انصاری را پرداختند «فقال» دنبالش پیغمبر فرمود: «انّما حقن دماء المسلمین بالقسامه»(۱) فرمود: قسامه موجب حفظ دماء مسـلمین است یعنی اصـل تشـریع قسـامه فلسـفه اش حفـظ دمـاء مسـلمین «لکی اذا رأی فاجر الفاسق فرصه من عـدوه» زیرا اگر یک آدم فاسق فاجری که آمـادگی آدم کشـی هم دارد دشـمنش را در یـک کوچه ای پس کوچه ای پیـدا کرد اگر قسامه تشـریع نشـده باشـد در همان تاریکی شب طرف را می کشـد و فرار می کنـد خودش که اقرار نمی کند بینه ای هم نیست قهراً خون مقتول هدر می شود امّا اگر گفتیم اولیـاء دم با قرائن می فهمنـد قاتل کیست؟ و با اجرای قسامه ۵۰ نفر قسم می خورنـد فلانی قاتل است و قصاص می شود «حجزه مخـافه القسـامه أن یقتـل به فکف أن قتله» همین قسـامه موجب می شود از خوف این که فردا در محکمه بـا قسامه قصاص شود دست برمی دارد و آدم نمی کشد و «الّا» اگر مدعی قسامه را اجراء نکند «حلف المدعی علیه قسامه خمسین رجلاً ما قتلنا ولا علمنا قاتلاً» مـدعی علیه می تواند در مقابل این ها ۵۰ قسم بخورد که من قاتل نیسـتم نه خودم کشتم نه ما می دانیم که قـاتلش کیست؟ و تبرئه می شود «والاـ» و اگر مـدعی علیه هم قسم نخورد «اغرموا الـدیه اذا وجـدوا قتیلاًـ بین أظهرهم اذ لم یقسم المـدعون» اگر مـدعی علیه یا اهالی محلی که جنازه در آن پیـدا شـد و دیگران رفت و آمـد ندارند حاضـر نشدند قسامه اجراء کنند باید دیه مقتول پیدا شده در محل خود را بپردازند.

ص: ۹

۱- (۲) در آینـده روایت دیگری قرائت می کنیم که می گویـد پس از امتناع انصار از اجرای قسامه؛ پیامبر خواست قسامه را به یهود واگذار کند اصحاب متعرض شدند که یهود باکی از قسم خوردن ندارند و قسم آنان را قبول نمی کنیم.

در این روایت که صحیحه است و مشایخ ثلاث هم نقل کرده اند دو مطلب مورد بررسی قرار می گیرد و باید ببینیم از روایت استفاده می شود یا خیر؟

مطلب اول:

اصل مشروع بودن قسامه؛ پیغمبر فرمود: «اقیموا قسامه خمسین رجلاً» قسم ۵۰ مرد را بیاورید پس قسامه مشروع است.

مطلب دوم:

شرطیت لوث در مشروع بودن قسامه؛ آمدند نزد پیغمبر گفتند: «یا رسول الله! فقدنا رجلاً من الانصار» یکی از انصار را گمش کردیم رفتیم دنبال تحقیق و بررسی «وجدناه قتیلاً» در بین یهودی های خیبر جنازه اش را پیدا کردیم نمی شود بگوئیم یک نفر از بیرون محل این شخص را کشته و رفت حداقل این است که یکی از همین یهودی ها کشته باشد همین وجود جنازه بین یهودی های خیبر قرینه است که همین ها کشتند و مورد، مورد لوث است لذا می گوییم گرچه در مورد روایت لوث مصداق دارد امّا با استفاده از کلام پیغمبر و از روایت نمی توانیم بگوئیم شرط در اجراء قسامه این است که مورد از موارد لوث باشد و شرطیت لوث در اجرای قسامه از طریق دیگری باید استفاده شود.

روایت دیگری نظیر روایت فوق وجود دارد برای فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد

کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

گفتیم در همه ی حقوق و جنایات راه اثبات در محکمه، یا اقرار است و یا بیّنه. یعنی گاهی خود طرف بدهکاریش را قبول دارد، و اقرار می کند. و گاهی مدعی بیّنه دارد و دو نفر عادل شهادت می دهند که این آقا طلبکار است.

و گفتیم در خصوص «قتل» چون در اسلام از باب احتیاط در دماء قتل اهمیت بیشتری دارد، برای اثبات آن یک راه اضافه شده است و آن قسامه است. یعنی با اینکه در حقوق و جنایات قسم برای منکر است و منکر باید قسم بخورد و مدّعی باید با بیّنه اثبات حق بکند، ولی در باب قتل گفتند مدّعی می تواند ادعایش را با قسم اثبات کند، منتهی با کیفیت خاص. لذا بحث قسامه مطرح شد که ۵۰ قسم به عهده ی مدعی گذاشته می شود.

ص: ۱۰

و گفتیم برای اجرای قسامه شرط است که دعوی مورد لوث باشد یعنی قرینه ظنیه ای باشد تا قاضی مظنه پیدا کند که شاید این مدّعی راست می گوید.

در ادامه گفتیم در بحث قسامه دو مطلب باید اثبات شود؛

مطلب اول:

مشروعیّت قسامه.

مطلب دوم:

شرطیت لوث در اجرای قسامه.

خواستیم از روایات این دو مطلب را استفاده کنیم؛

-۱

دیروز صحیحه برید بن معاویه(۱) را خواندیم اما فقط مطلب اول (مشروعیت قسامه) از آن قابل استفاده بودو دلالت بر شرطیت لوث نداشت.

بحث امروز:

-۲

روایت ابی بصیر(۲) «قال سألت اباعبدالله(ع): «ان القسامه أین کان بدئها؟» راوی می گوید از امام صادق(ع) پرسیدم قسامه از چه زمانی شروع شد؟ ابتداء شروع اجرای قسامه از چه زمانی بوده؟ قال: «کان من قبل رسول الله(ص)» امام فرمود: حکمی است که مشروعیتش از زمان پیغمبر است. قبلاً حتی در زمان جاهلیت اجرای چنین قَسَمی مرسوم نبود. «لمّا کان بعد فتح خیبر» داستان از این قرار است که بعد از آن که قلعه های خیبر به دست مسلمین فتح شد و مسلمین وارد منطقه شدند «تخلف رجل من الأنصار عن اصحابه فرجعوا فی طلبه» یکی از انصار از بقیه عقب ماند و از جمیعت جدا شد انصار دنبالش رفتند «فوجدوه متشحطاً فی دمه قتیلاً» او را پیدا کردند در حالتی که آغشته در خون کشته شده بود. «فجائت الانصار الی رسول الله(ص)» انصار خبر به پیغمبر دادند که یا رسول الله! یک نفر از جمع ما جدا شد اکنون در بین یهودی ها جنازه اش را پیدا کردیم. «فقالوا یا رسول الله قتلت الیهود صاحبنا» گفتند این یهودی ها آن همراه ما، رفیق ما، آن رجل انصاری را کشتند. «فقال» پیغمبر فرمود: «لیقسم منکم خمسون رجلا» از شماها ۵۰ نفر بیاید قسم بخورد «علی انّهم قتلوه» که آن یهودی او را کشت. این قسامه است. «قالوا یا رسول الله، کیف نقسم علی ما لم نره؟» گفتند یا رسول الله در مورد چیزی که ندیدیم چه طور قسم بخوریم؟ پس ما نمی توانیم قسم بخوریم چون علم نداریم. «قال» پیغمبر فرمود: «فیقسم الیهود» پس یهودی ها را قسم بدهید. آن ها بیایند برای برائتشان قسامه اجرا کنند «قالوا یا رسول الله من یصدّق الیهود» اصحاب گفتند این ها کافرند چطور می شود به قسم کسی که کافر است اعتماد بکنیم؟ به آن ها اعتماد نداریم. «فقال» پیغمبر فرمود: «انا اذن أدی(۳) صاحبکم» من دیه دوست شما را می پردازم. «فقلت له: کیف الحکم فیها؟» راوی می گوید به امام صادق(ع) عرض کردم (کیفیت تشریع قسامه را فهمیدیم که از زمان پیغمبر و داستان خیبر تشریع شد) حکم در قسامه چیست؟ و چگونه اجراء می شود؟ «فقال ان الله عزّوجل حکم فی

الـدماء ما لم یحکم فی شـئ من حقوق الناس» امام صادق(ع) فرمود: خداوند درباره ی دَم، حکمی قرار داد که در سایر حقوق ناس قرار نداده است «لتعظیمه دماء» برای اینکه خداوند یک عظمت و احترام خاصی برای دماء قائل است.

۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۵۲، ابواب دعوی القتل، باب۹، حدیث۳، ط آل البیت.

۲- (۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۵۶، کتاب القصاص، ابواب دعوی القتل وما یثبت به ،باب۱۰، ح۵، ط آل البیت.

۳- (۳) أدی یأدی متکلم وحده است.

امام در ادامه فرمود: «لو انّ رجلاً ادعی علی رجل عشره آلاف درهم او أقل من ذلك او اکثر» اگر کسی ادعا کند من ده هزار درهم از فلانی می خواهم یا کمتر یا بیشتر «لم یکن الیمین علی المدعی» این جا مدّعی وظیفه ندارد قسم بخورد «وکانت الیمین علی المدعی علیه» اگر مدعی بینه نداشت و نتوانست اثبات بکند؛ به مدعی علیه می گویند قسم بخور. این میزان و قاعده ی مدعی و منکر است که در محاکم اجرا می شود «فاذا ادعی الرجل علی القوم انهم قتلوا» اما اگر بحث دَم پیش آمد و مدّعی ادعا کرد که قوم فلانی مرتکب قتل شدند «کانت الیمین لمدعی الدَم قبل المدعی علیهم» در اینجا برخلاف موازین کلّی باب حقوق و در دعاوی پیش از اینکه نوبت قسم به منکر برسد مدّعی باید قسم بخورد «فعلی المدعی» بر عهده ی مدعی است «أن یجئ بخمسین یحلفون» مدعی وظیفه دارد ۵۰ نفر پیدا کند بیاورد یکی یک قسم بخورند(۱) «ان فلاناً قتل فلاناً» فلانی فلانی را کشته است. «فیدفع الیهم الذی حلف علیه» آن محلوف علیه را (آن که قسم علیه اش خورده شد) تحویل مدعی می دهند «فان شاؤوا عفوا» اگر بخواهند عفوش می کنند «وان شائوا قتلوا» اگر خواستند قصاصش می کنند و می کشند «وان شائوا قبلوا الدیه» و اگر خواستند دیه قبول می کنند. «و ان لم یقسموا» اگر این ۵۰ نفر قسم نخوردند؛ یعنی مدعی نه خودش حاضر شد قسم بخورد و نه ۵۰ نفر را حاضر کرد. «فان علی الذین ادعی علیهم ان یحلف خمسون» آن قوم مدعی علیهم می توانند ۵۰ نفر بیایند قسم بخورند «ما قتلنا» بگویند ما نکشتیم و ما قاتل نیستیم «ولا علمنا قاتلا» ما خبر هم نداریم چه کسی کشته است؟ آن وقت تبرئه می شوند «فان فعلوا أدی أهل القریه الذین وجد فیهم، وإن کان بأرض فلاه أدیت دیته من بیت المال، فان أمیرالمؤمنین(ع) کان یقول: لا یبطل دم امرئ مسلم» اگر مدعی علیهم قسم خوردند گفتند که ما قاتل نیستیم نباید خون یک مسلمان پایمال بشود اگر در یك محلّه ای جنازه پیدا شده باشد و قاتل مشخص نباشد می گویند لابد اهالی این محل قاتلند این جنازه در این محل پیدا شده بالاخره یکی از این محل او را کشته است مشخص نیست دیه اش را اهل محل باید بپردازند. فرمود: «و ان کان بأرض فلاه» اگر در یک بیابان این جنازه پیدا شده که شخص یا افراد خاصی را نمی توان متهم کرد «أدیت دیته من بیت المال فان امیرالمومنین(ع) کان یقول لا یقتل دم امرئ مسلم» باید از بیت المال دیه را بدهند؟ چون امیرالمومنین همیشه می فرمود: خون مسلمان باطل نمی شود.

ص: ۱۲

۱- (۴) در مورد اینکه قسامه با ۵۰ نفر که هر یک، یک قسم بخورند اجراء می شود یا ممکن است از ۵۰ نفر هر یک چند قسم بخورند بعداً بحث می کنیم.

ملاحظه می فرمایید، از روایت، مطلب اول یعنی اصل مشروعیّت قسامه خیلی روشن استفاده می شود و شروع تشریع را صریحاً بیان کرده است. و در مورد مطلب دوم گرچه همانند روایت قبلی که دیروز خواندیم موردش مورد لوث است، اما از مشروط بودن مشروعیت قسامه به لوث چیزی نگفته است.

یک شاهد در روایت داریم که نشان می دهد روایت بر شرطیت لوث در مشروعیت دلالت ندارد زیرا وقتی راوی پرسید «کیف الحکم» اگر حکم قسامه مقید به لوث بود باید امام ذکر می کرد اما امام چیزی نفرمود بلکه فقط کیفیت قسم خوردن را بیان فرمود.

مرحوم محقق اردبیلی فرمود: «ما در بین روایات روایتی که دلالت بر اشتراط لوث داشته باشد پیدا نکردیم ولی شرطیت لوث متسالم بین اصحاب است.»

و بر شرطیت لوث اجماع داریم و نمی شود از آن تخلف کرد.

۳-

صحیحه ی زراره(۱) «قال سألت اباعبدالله(ع) بالکلام عن القسامه» از امام صادق(ع) در مورد قسامه پرسیدم «فقال هی حق» امام فرمود: قسامه حق است و یک حکم شرعی است «ان رجلاً من الانصار وجد قتیلاً فی قلیب من قلب الیهود» جنازه شخصی از انصار که کشته شده بود در چاه محله یهود پیدا شد.

در معنای قلیب گفته اند در عرب اینگونه بود که در بیابان در یک منطقه ای یک چاهی حفر می شد یک عده دورش جمع می شدند چادر می زدند یا ساختمان می کردند و برای استفاده از آن آب همان جا ساکن می شدند و عملاً تبدیل به یک محله می شد و قلیب (بئر) نام داشت جمعش هم قُلُب (بضم الفاء والعین)(۲) است. «فأتوا رسول الله» آمدند پیش پیغمبر «قالوا یا رسول الله انا وجدنا رجلا منا» جنازه یک شخصی از خودمان را در یک محله ای که یهودی ها می نشینند پیدا کردیم «فقال ایتونی بشاهدین من غیرکم» فردا صبح بروید دو شاهد از انصار بیاورید که شهادت دهند یهودی ها آن مرد انصاری را کشتند. «قالوا یا رسول الله ما لنا شاهدان من غیرنا» گفتند از غیر خودمان شاهدی نداریم «فقال رسول الله(ص) فلیقسم خمسون رجلا منکم» پیامبر فرمود پس ۵۰ نفر از شما بیایند قسم بخورند «علی رجل» علیه شخصی و بگویند که این قاتل است و این یهودی رفیق ما را کشته است «ندفعه الیکم» ما آن شخص محکوم علیه را تحویل شما می دهیم قصاص کنید «قالوا یا رسول الله کیف نقسم علی ما لم نره» بر چیزی که ندیدیم چگونه قسم بخوریم؟ «فقال یقسم الیهود» پیامبر فرمود یهود را قسم بدهید «قالوا یا رسول الله کیف نرضی بالیهود» چه طور ما راضی بشویم به قسم یهودی ها؟ «و ما فیه من الشرک اعظم» در حالیکه اینها به بالاترین گناه یعنی شرک آلوده اند «فوداه رسول الله» پیغمبر دیه اش را از بیت المال دادند «قال: زراره: قال ابوعبدالله(ع): انما جعلت القسامه احتیاطاً لدماء الناس» زراره که راوی روایت است می گوید؛ امام در ادامه فرمود فلسفه ی این که در اسلام قسامه تشریع شد احتیاطی بود که رعایت شد برای خون مردم «کیما» به علت این که «اذا اراد الفاسق ان یقتل رجلاً» اگر یک آدم فاسق خواست شخصی را بکشد «او یغتال رجلاً» یا این که بخواهد حیله ای به کار بزند با حیله کسی را از بین ببرد «حیث لا یراه احد» بطوری که هیچکس هم او را نبیند؛ اگر قسامه نبود جرأت پیدا می کرد و می گفت: شب است تاریک است هیچ

کس نیست که شهادت بدهد خودم هم که اقرار نمی کنم خون پایمال می شود. اما با خوف قسامه، احتمال می دهد که اولیای دم از طریق قرائن متوجّه بشوند و با قسامه اثبات کنند که این شخص قاتل است و او را بکشند لذا جرأت نمی کند مرتکب قتل شود.

ص: ۱۳

۱- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۵۵، کتاب القصاص، ابواب دعوی القتل وما یثبت به ،باب۱۰، ح۳، ط آل البیت.
۲- (۶) گفتنی است قلب بضم فاء و العین جمع کثره است و جمع قلیب أقلبه است.

ملاحظه می فرمایید دلالت این روایت بر اصل تشریع قسامه ثابت است که پیغمبر فرمود ۵۰ نفر بیایند قسم بخورند مورد هم مورد لوث است که همان قضیه ی خیبر است. اما روایت متعرض شرطیت لوث در تشریع قسامه نشده است. چند روایت دیگر هست انشاء الله بعد. وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد

کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

مسأله۱۵-

«إذا کان له أولیاء شرکاء فی القصاص فإن حضر بعض وغاب بعض فمن الشیخ(قده) للحاضر الاستیفاء بشرط أن یضمن حصص الباقین من الدیه، والأشبه أن یقال: لو کانت الغیبه قصیره یصبر إلی مجیئ الغائب، والظاهر جواز حبس الجانی إلی مجیئه لو کان فی معرض الفرار. ولو کان غیر منقطعه أو طویله فأمر الغائب بید الوالی، فیعمل بما هو مصلحه عنده أو مصلحه الغائب، ولو کان بعضهم مجنونا فأمره إلی ولیه، ولو کان صغیرا ففی روایه انتظروا الذین قتل أبوهم أن یکبروا، فإذا بلغو خیروا، فإن أحبوا قتلوا أو عفوا أو صالحوا.»

تعدد اولیاء دم:

اگر مقتول چند ولی دم داشت؛ کسی کشته شد و چند پسر یا دختر دارد. چند صورت برای بحث وجود دارد:

صورت اول:

حضور همه اولیاء دم:

همه اولیاء دم کامل بالغ و حاضر و عاقلند که نقصی در آن نیست.

این بحث قبلاً گذشت که آیا یکی از اولیاء می تواند بدون استیذان از بقیه مبادرت به قصاص کند یا خیر؟ و فقهایی مانند مرحوم شیخ جایز می دانستند که هر کدام مستقلا می تواند اقدام به قصاص کند منتها ضامن سهم بقیه است اگر قصاص می خواستند که انجام شد و اگر دیه خواستند باید بدهد.

ص: ۱۴

مرحوم امام قبول نکردند و ما هم نظر ایشان را تقویت کردیم که جایز نیست زیرا حق قصاص حق مشترک است یعنی مانند مال مشترک است. همانگونه که هیچ یک از شرکاء حق تصرف در مال شریک را ندارد در قصاص نیز همینگونه است و هیچ یک بدون تصرف بقیه نمی تواند تصرف و استیفاء حق کند.

صورت دوم: عدم حضور برخی از اولیاء دم:

بحث امروز این است که اولیاء دم متعددند ولی یکی غایب است یکی حاضر؛ آیا حاضر می تواند بدون مشورت غایب استیفاء قصاص کند؟ یا اگر یکی صغیر است؛ نسبت به سهم صغیر چه باید کرد؟ یا دو پسرند مثلاً، یکی حاضر و بالغ و کامل و یکی مجنون است؛ در این صورت تکلیف چیست؟

بر مبنای مرحوم شیخ در مسأله قبل که فرمودند وقتی اولیاء متعدد و حاضر، بالغ، کامل و عاقلند، یکی از ورثه می تواند مستقلا و بدون استیذان از بقیه قصاص کند بر مبنای شیخ چون در صورت کامل و حاضر بودن همه ورثه یکی از آنها می توانست اجرای قصاص کند؛ وقتی کبیر باشد نیاز به اجازه نیست. پس اگر صغیر باشد به طریق اولی نیاز به استجازه نیست و هکذا اگر برخی از اولیاء دم غایب یا مجنون باشد.

اما در مبنایی که ما تقویت کردیم و نظر به استیذان دادیم و گفتیم باید با اذن همه این کار انجام گردد یا به یکی توکیل نمایند. و بدون اذن همه انجام قصاص جایز نیست.

نظر مختار:

بر این مبنا اگر یکی غایب بود به نظر می رسد چنانچه غیبت کوتاه است باید صبر کند. مثلا اگر یکی از برادران به مشهد یا حتی مکه رفته است که بعد از یک یا چند هفته می آید باید صبر کنند تا برگردد. یا اگر بالغ نیست اما قریب به بلوغ است یک یا چند ماه دیگر بالغ می شود باید برای حفظ حق صغیر صبر کنند تا خودش نظر دهد. یا اگر مجنون رو به بهبود و در حال معالجه است باید صبر کنند. ودر فرض تأخیر اجرای قصاص برای مدت کوتاه اگر در صبر کردن خوف فرار قاتل وجود داشته باشد اولیاء دم می توانند از حاکم درخواست کنند تا رسیدن زمان استیفای حقشان قاتل را حبس کند در این صورت وظیفه حاکم است از حقوق آنان حفاظت نموده و قاتل را برای کوتاه مدت مثلا کمتر از شش ماه یا یک سال زندانی کند. تا اولیا دم آماده اجرای حکم شوند.

ص: ۱۵

و اگر خوف فرار نیست و مثلاً قاتل کاسب است و اهل فرار نیست نیاز به زندان ندارد.

اما اگر مدت طولانی است. فرض کنید یک نفر از اولیاء دم غایب است که یا اطلاعی از او نداریم و یا معلوم است مثلا رفته است آمریکا و معلوم نیست کی باز گردد.

در این صورت می گوییم «الحاکم ولی الممتنع» اگر یکی از ورثه می خواهد در حقش تصرف نموده و قصاص را استیفاء نماید و این استیفا متوقف بر نظر برادری است که دسترسی به او ممتنع است حاکم ولی غایب است در این صورت ولی دم آماده اجرای حکم؛ با اذن حاکم استیفاء حق می کند. البته حاکم باید مصلحت را رعایت نماید اگر مصلحت در اجرای قصاص است با او موافقت می نماید و اگر مصلحت در اخذ دیه است به او می گوید سهم دیه برادرت را بده و قصاص کن.

اما در مورد صغیر یا مجنون اگر ولیّ دارند به ولیّ مراجعه می شود. فرض کنید مقتول زنی است که شوهر و دو بچه دارد یکی کبیر و یکی صغیر یا مجنون است این دو فرزند ولیّ دم مادرند و شوهر ولیّ دم نیست اما ولیّ یکی از دو برادر (صغیر یا مجنون) است. در این صورت اگر برادر کامل بخواهد قصاص کند باید از ولیّ برادرش که شریک حق قصاص است، اجازه بگیرد و اگر ولیّ صغیر یا مجنون، مصلحت را در قصاص دید قصاص کند. و اگر دیه خواست برادر کامل باید به اندازه سهم شریکش دیه را بپردازد. و اگر صغیر یا مجنون ولی نداشتند ولایت حاکم شرع مطرح است و برادر کامل باید مصلحت آنان را از حاکم درخواست کند. و اگر شریک در غیبت طولانی بود نیز ولایت با حاکم است. این نظر اقوی است.

مرحوم شیخ(۱)

(۲) فتوایی دارند که مرحوم محقق(۳) از مرحوم شیخ نقل می کنند: که اگر ولیّ دم صغیر یا مجنون باشد «لم یکن لاحد ان یستوفی القصاص» حتی ولیّ مجنون یا صغیر و یا حاکم شرع که ولیّ من لا ولیّ له، است حق ندارند استیفای قصاص کنند و باید صبر کنند تا صغیر، کبیر شود. مثلاً ۵ ساله است ۱۰ سال طول می کشد باید صبر کند تا بالغ شود یا مجنون بهبود پیدا کند. «لعدم ثبوت الولایه للاب او الجد علی مثل ذلک» زیرا جد یا أب که ولیّ هستند حق دارند در اموال تصرف نمایند و خرجی او را از اموالش بردارند تا مدرسه و دانشگاه برود اما در مورد تقاضای استیفای قصاص حتی حاکم هم حق ندارد دخالت کند.

«ومثل ذلک مما لایمکن فی ان تلافی» و در چنین مواردی قابلیت جبران وجود ندارد. فرض کن اگر برادر کامل که ولیّ دم است دستور قصاص دهد اما وقتی صغیر بالغ شد بگوید من قصاص نمی خواستم، نمی توان تلافی کرد.

مرحوم شیخ در مورد غایب می فرماید امرش الی الحاکم است اما در صغیر و مجنون می فرماید باید صبر نمایند. چون دلیلی بر عموم ولایت نداریم.

محقق در شرایع فرمود: فیه اشکال.(۴)

صاحب جواهر(۵) : حرف محقق را تأیید می کند که اشکال در کلام مرحوم شیخ است و در بیان دلیل می فرماید «لعموم الولایه مع المصلحه کتاباً و سنتاً» از قرآن و سنت دلیل داریم که در صورتی که مصلحت زمان برای صغیر یا مجنون وجود داشته باشد عموم ولایت باقی است.

۱- (۱) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۱۷۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) ----------، المبسوط، ج۷، ص۵۴، ط مکتبه المرتضویه.

۳- (۳) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۴- (۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۵- (۵) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۰۳، ط اسلامیه طهران.

کتاب:

قرآن کریم می فرماید:

«یَسْـأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِـرِ قُـلْ فِیهِمَـا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنَـافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَـا أَکْبرُ مِن نَّفْعِهِمَـا وَ یَسْـأَلُونَکَ مَا ذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کَذَالِکَ یُبَینِ ُاللَّهُ لَکُمُ الْاَیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَتفَکَّرُون» بقره(۲): ۲۲۰.

در مورد امور یتیم از تو می پرسند که چه کنند جواب بده که آنها بر اساس مصلحت تصمیم بگیرند که خیر است و مأجورند و ثواب و پاداش می گیرند. بطور اطلاق ملاحظه می فرمائید؛ از اطلاق آیه- اصلاح لهم خیر- بدست می آید. با رعایت مصلحت صغیر یا مجنونی که با اجازه ولیّ متحقق می شود می توان حق صغیر یا مجنون را استیفاء کرد.

«وَ لَا تَقْرَبُواْ مَـالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتیِ هِیَ أَحْسَنُ حَتیَ یَبْلُغَ أَشُـدَّهُ وَ أَوْفُواْ الْکَیْـلَ وَ الْمِیزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُکَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْـعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُواْ وَ لَوْ کَانَ ذَا قُرْبیَ وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُواْ ذَالِکُمْ وَصَّئکُم بِهِ لَعَلَّکُمُ ْتَذَکَّرُون» انعام(۶): ۱۵۲.

« لَا تَقْرَبُواْ مَالَ الْیَتِیم » نهی است یعنی نزدیک مال یتیم نشوید تا به حد بلوغ برسد منتهی استثناء دارد « إِلَّا بِالَّتیِ هِیَ أَحْسَنُ حَتیَ یَبْلُغَ أَشُـدَّهُ » گرچه آیه راجع به مال و برای حیف و میل نشدن اموال است؛ اما خصوصیتی ندارد بلکه اطلاق دارد وقتی در حقوق مالی اجازه بالتی هی احسن داده می شود در غیر مالی نیز می توان القاء خصوصیت نمود تا در امور مربوط به یتیم یا رعایت راه احسن تصرف نمایند. بنابراین اگر مصلحت یتیم در قصاص یا اخذ دیه باشد ولیّ صغیر یا مجنون می تواند اجازه دهد یعنی عموم ولایت از آیه با القاء خصوصیت فهمیده می شود.

سنت:

روایات فراوان داریم که ولی صغیر می تواند تصرف کند:

۱-

صحیحه ابن رئاب[(۱)] قال «سألت ابالحسن موسی(ع) عن رجل بینی و بینه قرابه مات وترک اولادا صغارا وترک ممالیک غلمانا و جواری» از امام موسی کاظم در مورد شخصی سوال نمودم که با هم خویشی داشتیم «ولم یوص» وصیت نکرده بود اما اولاد صغار و اموال دارد و ممالیک بر جای گذاشت (اعم از غلمان یا جوان) یکی می خواهد کنیز را بخرد و یا یکی از ورثه می خواهد با او نزدیکی نموده و بچه دار شود (وحشت از حکم دماء و فروج است که احتیاط لازم است) تکلیف چیست؟ «فما تری فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها ام ولد؟ وما تری فی بیعهم؟ قال فقال ان کان له ولی یقوم بامرهم باع علیهم» اگر ولیّ دارد و اموال در اختیار ولیّ است به نفع آنان وارد شود «ونظر لهم» نظر بدهد که مصلحت چیست «وکان مأجورا فیه» و البته آن ولیّ صغیر یا مجنون در این کاری که انجام می دهد مأجور است. باید مصلحت را رعایت کند و اگر بنابر فروش است بفروشد. «قلت ما تری فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها ام ولد؟» اگر کسی بخواهد از آنان جاریه را برای بچه دار شدن (نه برای خدمت) بخرد آیا مجاز است؟ «فقال لا- بأس اذا باع علیهم القیم لهم» اگر ولیّ بفروشد «الناظر فیما یصلحهم» اگر ولی اجازه بیع دهد جایز است «فلیس لهم ان یرجعوا فیما صنع القیم لهم الناظر فیما یصلحهم» بعد از اینکه صغار بزرگ شدند حق ندارند با آن فروش مخالفت کنند زیرا او بر اساس مصلحت وقت فروخت و اگر کبیر شوند اجازه اعتراض ندارند پس اگر امام اجازه داد و اگر ولی مصلحت دید تقاضای قصاص کند یا دیه بگیرد می تواند انجام دهد و اگر اولیاء دم کبیر شدند حق اعتراض ندارند. این یک روایت.

ص: ۱۹

۱- (۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۳۶۱، ابواب عقد البیع وشروطه، باب۱۵، ح۱، ط آل البیت.

دو روایت دیگر انشاء الله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد

کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

گفتیم اگر اولیاء مقتول متعدد و بعضی از آنها یا غائب و یا صغیر و یا مجنون باشند، در جواز تصمیم برای تقاضای قصاص دو مبنا وجود دارد؛

مبنای اول: جواز استفاده از حق، برای هر یک از اولیاء، در صورت کمال و حضور اولیاء:

مرحوم شیخ فرمود: در حق قصاص، اولیاء مشترکند و برای هرکدام جایز است بدون استیذان از بقیه مبادرت به استیفاء حق کنند. منتهی اگر قصاص کرد ودیگران اجازه ندادند ضامن دیه است. بر این مبنا، گفتیم وقتی که یکی از برادران بدون اجازه برادر دیگری که بالغ و حاضر است. بتواند قصاص کند؛ حال که برادر دوم صغیر یا مجنون است بطریق اولی می تواند مستقلاً و بدون اجازه آنها، استیفاء قصاص نماید.

مبنای دوم: عدم جواز استفاده از حق قصاص بدون اجازه بقیه اولیاء دم، مطلقا؛ (حاضر یا غایب، صغیر یا مجنون):

اقوی به نظر ما همین مبنای دوم است. یعنی بدون اجازه بقیه، قصاص جایز نیست. چون قصاص حقی مشترک است و یکی از شرکاء در مورد حق مشترک بدون استیذان از بقیه حق تصرف ندارد. و اگر یکی خواست استیفاء حق کند باید از بقیه اجازه بگیرد.

در نتیجه این پرسش مطرح بود که اگر یکی از اولیاء دم غایب یا صغیر یا مجنون بود چه کنیم که اجرای قصاص تأخیر نیفتد؟ و گفتیم؛

۱- غایب:

اگر مدت غیبت کوتاه است صبر می کند تا ولی غایب حاضر شود و اگر مدت غیبت طولانی است الحاکم ولیّ الغایب یا ولیّ الممتنع است به حاکم مراجعه می شود و استیذان می نماید تا جمع بین حقین گردد.

ص: ۲۰

۲- صغیر یا مجنون:

اگر بلوغ صغیر نزدیک است یا مجنون در آینده نزدیک است بهبود پیدا کند، باید صبر کند. و اگر امیدی به بهبودی نیست و

یا تا بلوغ، زمان زیادی باقی است می تواند به ولیّ صغیر یا مجنون مراجعه نماید و از ولیّ صغیر یا مجنون استیذان نماید.

در ادامه بحث گفتیم مرحوم شیخ قائل است که اطلاق یا عموم ولایت ولیّ بر صغیر یا مجنون، شامل اینجا نمی شود.

اکنون در جواب شیخ می گوییم نظرتان در صورتی صحیح است که مقتول فقط یک یا چند ولیّ دم صغیر یا مجنون داشته باشد. در آن صورت بحث می شود ولیّ این ولیّ دم های صغیر یا مجنون که صاحب اختیار است در اموال و حقوق صغیر یا مجنون اعمال ولایت کند؛ آیا می تواند بجای صغیر و مجنون ها تقاضای قصاص نماید یا خیر؟ که مرحوم شیخ فرمود نمی تواند چون اعمال قصاص خارج از محدوده عرفی ولایت بر صغار و مجانین است.

مرحوم محقق(۱) به نقل از شیخ(۲)

(۳) فرمود: «لو کان الولی صغیرا او مجنونا و له اب او جد، لم یکن لأحد أن یستوفی القصاص لعدم ثبوت الولایه للأب او الجد»

اگر ولیّ دم صغیر یا مجنون باشد و پدر یا جدی داشته باشد که ولی صغار و مجانین هستند. این پدر و جد به عنوان ولیّ صغیر یا مجنون حق ندارند به جای صغیر یا مجنون استیفای حق قصاص کنند. زیرا عمومات داله بر ولایت پدر و جد شامل اعمال حق قصاص نمی شود.

ص: ۲۱

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.
۲- (۲) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۱۷۹، ط جماعه المدرسین.
۳- (۳) ----------، المبسوط، ج۷، ص۵۴، ط مکتبه المرتضویه.

در توضیح بیشتر می گوئیم قرآن کریم می فرماید: «وَ لَا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ِ وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فىِّ ِ الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا»(۱) کسی که کشته شد اختیار قصاص قاتل به دست ولیّ اوست.

در مورد فوق فرض این است که ولیّ دم خودش مولی علیه است. یعنی کسی کشته شد که ولیّ دمش صغیر است. آیا ولایتی که از طرف قرآن برای این صغیری که ولیّ دم است، گفته شد به ولیّ خود صغیر تعدی می کند تا پدر یا جد بتواند بجای فرزند یا نوه تقاضای قصاص کند یا خیر؟

مرحوم شیخ فرمود: خیر. اعمال ولایت ولیّ دم از ناحیه ولیّ خود ولیّ دم ثابت نیست زیرا ولیّ صغیر یا مجنون فقط می تواند در اموال یا حقوق تصرف کند.

وجه عدم جواز:

دلیل عدم جواز عدم وجود زمینه برای جبران است یعنی اگر فردا صغیر کبیر شد و گفت من نمی خواستم قصاص کنم قابل جبران نخواهد بود.

مرحوم محقق پس از نقل کلام شیخ فرمود: «وفیه اشکال.» (۲)

و صاحب جواهر: در تأیید کلام مرحوم محقق، مبنی بر مناقشه در کلام شیخ، فرمود «لعموم الولایه.» (۳) ولایتی که برای پدر ثابت است اطلاقش این مورد را نیز شامل می شود. همانطور که پدر یا جد در اموال صغیر- کما فی الحقوق کالشفعه- تصرف می کند در این امر حقوقی (قصاص) نیز می تواند تصرف کند.

و دلیل ما هم کتاب و سنت است هم در قرآن و هم در روایات عموماتی داریم که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱- (۴) اسراء(۱۷): ۳۳.

۲- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۳- (۶) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۰۳، ط اسلامیه طهران.

الف: کتاب؛

قرآن می فرمايد: «فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيرٌ وَ إِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُکُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَکِی»(۱)

که دلالت می کند ولی صغیر بر اساس مصلحت می تواند در مورد اموال و حقوقش دخالت نماید.

ب: روایت:

۱-

صحیحه ابن رئاب(۲) قال: سألت أباالحسن موسی(ع) عن رجل بینی وبینه قرابه مات وترک أولادا صغارا، وترک ممالیک غلمانا وجواری ولم یوص، فما تری فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها أم ولد؟ وما تری فی بیعهم؟ قال: فقال: إن کان لهم ولی یقوم بأمرهم باع علیهم ونظر لهم وکان مأجورا فیهم، قلت: ما تری فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها أم ولد؟ فقال: لا بأس بذلک إذا باع علیهم القیم لهم الناظر فیما یصلحهم، فلیس لهم أن یرجعوا فیما صنع القیم لهم الناظر فیما یصلحهم.

راوی می گوید از امام کاظم(ع) پرسیدم شخصی از بستگانم فوت شد و اموال و بردگان و کنیزانی دارد و اولاد صغیر نیز دارد. آیا انسان می توان کنیز را که مال صغیر است بقصد بچه دار شدن بخرد؟ امام(ع) فرمود: «ان کان له الولی یقوم بامره باع علیه» اگر وارث صغیر ولیّ دارد ولیّ صغیر کارهای مربوط به صغیر را انجام می دهد و کنیز را در صورتی که لازم باشد می فروشد.

در ذهن سائل این بود که می خواهد بچه دارد شود و قضیه فروج مطرح است و باید احتیاط شود. لذا سوال را تکرار می کند «قلت: فما تری فیمن یشتری منهم الجاریه ویتخذها ام ولد؟» راوی مجدد می پرسد یعنی اگر بخواهد از کنیز بچه دار شود جایز است کنیز را بخرد؟ «فقال: لا بأس بذلک» امام(ع) فرمود: اشکالی ندارد «اذا باع علیهم قیم لهم الناظر فیما یصلحهم» اگر قیم و کسی که ناظر در مصلحت آنها است بفروشد جایز است.

ص: ۲۳

۱- (۷) بقره(۲): ۲۲۰.

۲- (۸) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۳۶۱، ابواب عقد البیع وشروطه، باب۱۵، ح۱، ط آل البیت.

اقول:

ولـو روايت در مورد فروج است و محـل بحث قصـاص و دمـاء است امـا همانـنـدی و سـنخيت در هر دو مورد وجود دارد. زيرا اهتمـام جـدی شـرع هم در فروج و هم در دماء مورد توجه است. بنابراين وقتی در فروج تصـرف مجاز باشـد با تنقيـح مناط در دماء نيز تصرف مجاز است.

-۲

صحيحه إسماعيل بزيع(۱)

(۲) قال: مات رجل من أصـحابنا ولـم يوص فرفع أمره إلی قاضـی الكوفه فصـير عبدالحميد القيم بماله، وكان الرجل خلف ورثه صغارا ومتاعا وجواری، فباع عبدالحميد المتاع، فلما أراد بيع الجواری ضـعف قلبه عن بيعهن إذ لم يكن الميت صـير إليه وصيته، وكـان قيامه فيها بأمر القاضـی لأنهن فروج. قال: فـذكرت ذلک لأبی جعفر(ع) وقلت له: يموت الرجل من أصـحابنا، ولا يوصـی إلی أحد، ويخلف جواری فيقيم القاضـی رجلا منا فيبيعهن، أو قال: يقوم بذلک رجل منا فيضعف قلبه لأنهن فروج، فما تری فی ذلک؟ قال: فقال: إذا كان القيم به مثلک ومثل عبدالحميد فلا بأس.

روای می گويـد شخصـی فوت شـد و وصـيت نكرده و كنيزانی داشت. جريـان به دسـتگاه قضايی كشـيده شـد و قاضـی شـهر؛ عبدالحميـد را قيم اموال متوفی قرار داد عبدالحميد اموال را در حدی كه لازم بود فروخت اما جرأت نكرد كنيزان را بفروشد و فكر می كرد چـون از نـاحيه متـوفی وصـيتی نـدارد و از طرف قاضـی مـأمور است دلش می لرزد و نمی توانـد در مـورد فروج تصـميم گيری كنـد. راوی كه اسـماعيل بن بزيع است می گويـد اين جريان را به عرض امام صادق(ع) رساندم و پرسـيدم «فما تری فی ذلک؟» نظر شـما چيست؟ «قال: فقال؛ اذا كان القيّم به مثلک و مثل عبدالحميد فلابأس» امام(ع) به اسماعيل فرمود اگر قيّمی كه انتخاب می شود فردی مثل تو يا مثل عبدالحميد (كه يكی از اصحاب است) باشد، اشكالی ندارد.

ص: ۲۴

۱- (۹) حر عاملی، وسائل الشيعه، ج۱۷، ص۳۶۳، ابواب عقد البيع وشروطه، باب۱۶، ح۲، ط آل البيت.

۲- (۱۰) (بحث در تعيين وصـی از سوی قاضـی نيست بلكه قاضـی به عنوان وصـی من لا ـ وصـی له دخالت و برای خود مأمور فروش مشخص می كند)

اشاره به جواز تصرف عدول مؤمنین است در فقدان ولیّ یعنی نه تنها ولی می تواند تصرف کند بلکه اگر نبود عدول مومنین به جای ولی می توانند تصمیم بگیرند و کنیز را بفروشند. و لذا در مناقشه بر کلام شیخ می گوییم این فتوای مرحوم شیخ(۱)

(۲) مبنی بر عدم حق ولیّ در تقاضای قصاص فیه اشکال زیرا همان عموم ولایت که صاحب جواهر(۳) و محقق(۴) می فرمایند شامل اینجا نیز می شود. ولو روایت راجع به قصاص نیست و هر دو راجع به فروج است. دماء و فروج در عرض هم هستند اما وقتی در فروج جایز است؛ تا وقتی که صغیر کبیر شود در دماء نیز جایز است. و پس از کبیر شدن؛ اگر زمینه تصرف بماند اختیار با خود اوست.

ما گفتیم عموم ولایت شامل این مورد می شود اما شیخ(۵)

(۶) که می گوید عموم ولایت شامل این مورد نمی شود می فرماید یحبس القاتل تا وقتی که صغیر کبیر شود اگر ده سال طول بکشد باید صبر کنند تا بالغ شود یا فرض کنید ولیّ دم دیوانه است یحبس قاتل تا افاقه حاصل شود گرچه ممکن است هرگز بهبود نیابد.

محقق این کلام (یحبس) را از شیخ نقل می کند و می فرماید: «وهو أشد اشکالا من الاول»(۷) یعنی این گفتار که یحبس القاتل تا صغیر کبیر شود یا مجنون بهبود یابد اشکالش بیشتر است از آن گفتار شیخ که فرمود ولیّ صغیر حق ندارد اعمال حق قصاص کند.

۱- (۱۱) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۱۷۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۲) ---------، المبسوط، ج۷، ص۵۴، ط مکتبه المرتضویه.

۳- (۱۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۰۳، ط اسلامیه طهران.

۴- (۱۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۵- (۱۵) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۱۷۹، ط جماعه المدرسین.

۶- (۱۶) ---------، المبسوط، ج۷، ص۵۴، ط مکتبه المرتضویه.

۷- (۱۷) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

در توضیح اعتقاد محقق و صاحب جواهر به «أشد اشکال» بودن کلام شیخ طوسی ابتدا کلام شیخ را توضیح می دهیم و سپس مناقشه محقق و صاحب جواهر را مطرح می کنیم.

الف: کلام شیخ طوسی؛ کلام شیخ دو جهت دارد(۱) :

جهت اول: جلوگیری از فرار قاتل؛

شیخ فرمود اگر قاتل را حبس نکنیم فرار می کند و تضییع حقوق می شود لذا باید حق صغیر حفظ شود و مقدمتا برای حفظ حقوق چاره ای جز حبس نداریم.

جهت دوم: جمع بین حقین؛

باید هم حق صغیر را رعایت کنیم و هم قاتل را نکشیم و زنده نگه می داریم و حبس راه حل جمع بین دو حق است.

توضیح مناقشه محقق و صاحب جواهر: صاحب شرایع(۲) و جواهر(۳) فرمودند:

اولا:

این اشد اشکالا است. زیرا عقوبت قاتل یا قصاص است یا دیه و حبس کردن به مدت طولانی عقوبت زائده است که دلیلی ندارد.

ثانیاً:

نگهداری قاتل در زندان هزینه دارد بنابراین چه وجهی دارد برای حفظ حق دیگران از بیت المال هزینه کنیم.

ثالثاً:

تأجیل العقوبه مقتضی عدم حبس طولانی است.

پس ولی صغیر می تواند تصرف کند و اگر مصلحت در قصاص است قصاص و یا اگر مصلحت در دیه است دیه بگیرد.

صاحب جواهر(۴) در ادامه می فرماید مطلب دیگری است که «أشد من ذلک إشکالا احتمال تجویز العفو علی مال ثم تجویز القصاص للصغیر» پر اشکالتر و شدیدتر از اشکالی که در کلام شیخ وجود دارد مطلبی است که برخی گفته اند: به ولیّ دم می گوییم بیا مبلغی بابت عفو از قاتل بگیر و او را عفو کن و شرط کن حق صغیر باقی باشد که هر وقت کبیر شد و عفو نخواست بتواند قصاص کند.

۱- (۱۸) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۵۵، ط مکتبه المرتضویه.

۲- (۱۹) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۳- (۲۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۰۴، ط اسلامیه طهران.

۴- (۲۱) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۰۴، ط اسلامیه طهران.

صاحب جواهر فرمود: این اشد اشکال، از آن اشد اشکال قبلی است. زیرا اگر ولی حق دارد عفو کند پس باید پرونده تمام بشود.

مؤید کلام صاحب جواهر کلام امام(ع) است که در ذیل روایت اول می فرماید: «لا بأس بذلك إذا باع عليهم القيم لهم الناظر فيما يصلحهم، فليس لهم أن يرجعوا فيما صنع القيم لهم الناظر فيما يصلحهم.»(۱) اگر قیم تصمیم گرفت عفو یا قصاص کند پس از اجرای تصمیم حق ندارند رجوع نمایند.

پس از ادله استفاده می شود که نظر ولیّ صغیر یا مجنون نظر نهایی است و قضی الامر و فصل خصومت می شود و حق رجوع ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

مسأله۱۶-

«لو اختار بعض الأولياء الديه عن القود فدفعها القاتل لم يسقط القود لو أراد غيره ذلك، فللآخرين القصاص بعد أن يردوا على الجانى نصيب من فأداه من الديه، من غير فرق بين كون ما دفعه أو صالح عليه بمقدار الديه أو أقل أو أكثر، ففى جميع الصور يرد إليه مقدار نصيبه فلو كان نصيبه الثلث يرد إليه الثلث ولو دفع الجانى أقل أو أكثر، ولو عف أو صالح بمقدار وامتنع الجانى من البدل جاز لمن أراد القود أن يقتص بعد رد نصيب شريكه، نعم لو اقتصر على مطالبه الديه وامتنع الجانى لا يجوز الاقتصاص إلا بإذن الجميع، ولو عفا بعض مجانا لم يسقط القصاص فللباقين القصاص بعد رد نصيب من عفا على الجانى.»

ادعای دیه و سقوط حق قصاص:

ص: ۲۷

۱- (۲۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۳۶۱، ابواب عقد البیع وشروطه، باب۱۵، ح۱، ط آل البیت.

اگر اولیاء مقتول متعدد و اختلاف نظر داشته باشند و یکی از آنها دیه بخواهد که در قبال دیه عفو نماید آیا در اینصورت حق قصاص ولیّ یا اولیاء دیگر باقی است یا خیر؟

و به عبارت دیگر آیا ادعای دیه از ناحیه یکی اولیاء دم مسقط حق قصاص دیگران است؟

امام(ره) چهار فرع مطرح کردند:

در فرع اول همه مراحل سه گانه تصالح انجام شده است یعنی؛ ۱- پیشنهاد دریافت و پرداخت دیه مطرح شد. ۲- قرارداد نهائی شد. ۳- مورد مصالحه تحویل گردید.

در فرع دوم دو مورد از مراحل سه گانه تصالح انجام گردید یعنی ۱- پیشنهاد دریافت و پرداخت دیه مطرح شد. ۲- قرارداد امضاء شد. اما دریافت وجه مصالحه انجام نشد.

و در فرع سوم فقط پیشنهاد مصالحه مطرح شد. هنوز نه قراردادی امضاء شد و نه دریافتی انجام گردید.

در فرع چهارم یک یا چند تن از اولیاء دم مجاناً عفو می کنند.

بررسی فروع چهارگانه:

فرع اول:

مصالحه یک یا چند تن از اولیاء دم با قاتل و دریافت مورد مصالحه:

اجرای این فرع ابتدا به سه صورت متصور است. مصالحه در برابر دریافت تمام دیه است و یا مصالحه به بیشتر از دیه و یا کمتر از دیه است. بگونه ای که یکی از اولیاء دم یا تعدادی از آنها با قاتل به مقدار دیه یا کمتر و یا بیشتر مصالحه می کنند و مبلغ را از قاتل می گیرند و بعض دیگر از اولیاء دم خواستار قصاص می گردند.

مثال:

مقتول دو پسر دارد یکی از آنها با قاتل تصالح می کند به دو برابر دیه، و می گوید من برادرم را راضـی می کنم و مبلغ را می گیرد و نزد برادر می آیـد و مطرح می کنـد. برادر دیگر می گویـد راضـی نیستم و قصاص می خواهم. در ایـن صـورت آیا تراضی و دریافت دیه از ناحیه یک برادر مسقط حق قصاص برادر دیگر است یا خیر؟ مسأله اختلافی است؛

محقق می فرمـاید(۱) : «والمشـهور انه لایسـقط حق القصـاص وللآـخرین القصـاص» گرچه بعضـی از اولیـاء دم مصالحه کننـد؛ مشهور می گوید حق قصاص دیگران ساقط نیست.

شهید می فرماید(۲) : «المشـهور بین الاصـحاب ان عفو بعض الاولیـاء علی مـال وغیره» مشـهور بین اصـحاب این است که اگر بعض اولیـاء در برابر گرفتن مـال یـا دریافت هر چیز دیگری عفو کردنـد «لایسـقط حق الباقین من القود» مسـقط حق دیگران از قصاص نیست.

صاحب جواهر(۳) به نقل از شیخ در خلاف(۴) فرمود: «اجماع الفرقه واخبارها علیه» اجماع فرقه امامیه و اخبارشان بر این است که حق دیگری ساقط نمی شود.

بلکه ابن زهره در غنیه(۵) فرمود «الاجماع علیه» مسأله اجماعی است.

صاحب جواهر(۶) در ادامه فرمود: «مؤیـدا بعدم العثور فیه علی مخالف منا کما اعترف به غیر واحد» شاهد مطلب برای اجماعی بودن این است که در کلمات علماء برخورد نکردیم به عالمی که فتوای خلاف داده باشد و کسی به آن اعتراف نکرده.

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۲- (۲) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۳۹، ط معارف قم.

۳- (۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۷، ط اسلامیه تهران.

۴- (۴) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۱۵۳، ط جماعه المدرسین.

۵- (۵) ابن زهره حلی، غنیه النزوع، ص۴۰۶، مؤسسه امام صادق(ع).

۶- (۶) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۰۶، ط اسلامیه تهران.

تا اینجا مشخص شد اگر یکی از اولیاء عفو کرد و دیه خواست حق بقیه ساقط نیست.

دلیل مسأله:

حق قصاص حق مشترکی است که برای همه اولیاء دم ثابت است و اگر کسی از حق خود گذشت و دیه گرفت دلیلی برای سقوط حق دیگری نداریم. و در صورت شک هم اصل بقاء حق است یعنی حق القصاص برای وی ثابت بود اکنون نمی دانیم با مصالحه شخص دیگر به دیه، این حق ساقط شد یا خیر؟ استصحاب اصل بقاء حق جاری است. منتهی برادر دیگر اگر بخواهد از حق القصاص استفاده کند چون فقط مالک نصف حق القصاص است باید مازاد حقش را جبران کند. اگر دو برادرند باید نصف دیه به قاتل بدهد و قصاص کند و هیچ ربطی به تراضی برادر دیگر ندارد. یعنی برادر مصالح اگر چند برابر حق خود گرفته باشد کسی که از حق قصاص استفاده می کند فقط سهم برادر مصالح از دیه را به قاتل می پردازد گرچه برادر مصالح بیش از آن مقدار دریافت کرده باشد.

و اگر سه پسر بودند و دو نفر تصالح کردند و سومی قصاص می خواهد یک سوم نفس جانی در اختیار اوست و می خواهد تمام نفس قاتل را قصاص کند باید دو ثلث دیه بدهد. و نیز اگر دو برادر دیگر تصالح به بیشتر یا کمتر از دیه کرده باشند به برادری که قصاص می کند مربوط نیست. یعنی لازم نیست مازاد بر مبلغ مورد مصالحه را به قاتل بدهد بلکه فقط مازاد از حقش بر دیه را می پردازد.

فرع دوم: مصالحه یک یا چند تن از اولیاء دم با قاتل و نهائی شدن قرارداد با عدم دریافت مورد قرارداد:

ص: ۳۰

در این فرع بعضی از اولیاء دم با قاتل تصالح و تراضی می کنند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر. و قرارداد نهائی است اما هنوز پول را نگرفتند در اینصورت آیا حق القصاص بعض دیگری که مصالحه نکردند باقی است؟ می گوییم بله. زیرا پرداخت یا عدم پرداخت پول از طرف جانی تفاوتی در قضیه ایجاد نمی کند و همانگونه که در فرع اول گفتیم؛ اصل، بقاء حق است و مسقطی نیامده است و در صورت شک هم اصل استصحاب بقاء حق جاری است.

فرع سوم: پیشنهاد مصالحه یک یا چند تن از اولیاء دم با قاتل اما نهائی نشدن قرارداد و عدم دریافت وجه مصالحه:

اگر بعضی از اولیاء دم حاضر به تصالح با اخذ دیه یا بیشتر یا کمتر از دیه شدند اما جانی قبول نکرد و قراردادی امضاء نشد تا پولی دریافت شود و در مقابل برخی دیگر از اولیاء دم خواستار قصاص شدند. در این صورت می توانند قصاص کنند اما اگر بخواهند استیفاء قصاص کنند باید از دیگر اولیائی که پیشنهاد دریافت دیه داشته اند اذن بگیرند. زیرا هنوز ثابت نیست که آنان از حق خود گذشته باشند یا خیر؟ (در فرع اول و دوم چون قرارداد نهائی و امضاء شده بود معلوم بود که از حق خود گذشتند) و اگر اذن حاصل نشد یک یا چند نفری که می خواهند قصاص کنند باید به مقدار سهم بقیه از دیه را به قاتل بپردازند.

فرع چهارم: عفو یک یا چند تن از اولیاء دم از قاتل:

اگر یا چند تن از اولیاء دم مجانا قاتل را عفو کنند، آیا دیگر اولیاء دم می توانند قصاص کنند؟ در اینصورت با اینکه نصف یا دو سوم از نفس قاتل آزاد شد علما می فرمایند گرچه برخی از اولیاء دم مجانا عفو کردند ولی حق اولیاء دیگر که تقاضای قصاص دارند ساقط نیست. البته اگر بخواهند قصاص کنند باید به اندازه سهم بقیه از دیه به قاتل بپردازند.

ص: ۳۱

صاحب جواهر(۱) به نقل از شرایع(۲) می فرماید: «لو عفا البعض مجانا لم یسقط القصاص»

دلیل مسأله:

الف: اجماع:

صاحب جواهر(۳) در ادامه می فرماید: «بلاخلاف ولا اشکال»

صاحب مسالک(۴) فرمود: «هذا مذهب الأصحاب»

علاوه بر این صاحب مسالک می فرماید مسأله اجماعی است.

ب: روایت:

۱-

صحیحه ابی ولاد(۵) ؛ عن أبی ولاد الحناط قال: سألت أباعبدالله(ع) عن رجل قتل وله أم وأب وابن، فقال الابن: أنا أرید أن أقتل قاتل أبی، وقال الأب: أنا (أرید أن) أعفو، وقالت الام: أنا أرید أن آخذ الدیه، قال: فقال: فلیعط الابن أم المقتول السدس من الدیه، ویعطی ورثه القاتل السدس من الدیه حق الأب الذی عفا ولیقتله.

روایت در مورد واقعه قتلی است که در آن سه ولیّ دم وجود دارد و سه نظر دارند.

سهم مادر که می خواهد دیه بگیرد یک ششم است. لذا پسر که می خواهد قصاص کند باید سهم مادر را بدهد. حق پدر از دیه ثلث است حال که عفو کرد به قاتل برمی گردد و پسر که می خواهد قصاص کند باید به ورثه قاتل یک ثلث دیه پرداخت کند و بعد او را بکشد.

ملاحظه می فرمائید؛ روایت صحیحه است و امام(ع) فرمود حق القصاص پسر با عفو یا تقاضای دیه از ناحیه برخی از اولیاء دم ساقط نمی شود.

۱- (۷) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۰۷، ط اسلامیه تهران.

۲- (۸) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۳- (۹) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۰۷، ط اسلامیه تهران.

۴- (۱۰) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۴۱، ط معارف قم.

۵- (۱۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص فی النفس، باب۵۲، ح۱، ط آل البیت.

یک روایت دیگر دال بر عدم سقوط حق قصاص و نیز روایات معارض باقی است برای فردا انشاء الله. وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

بحث اخلاقی:

«افشای سر» هفته های قبل در مورد مفاسد زبان که ام المفاسد است صحبت کردیم. از غیبت، دروغ و دیگر گناهان سخن گفتیم. اکنون متذکر می شویم یکی از گناهانی که از زبان صادر می شود ودر عقوبت آن روایات شدیدی وارد شده است؛ افشا کردن سر برادر دینی است. شخصی حرکتی را انجام داده و حرفی زده است؛ دیدار یا ملاقاتی داشته است، که سرّی بود و دیگری اطلاع پیدا کرده که آقا فلان حرف را گفت یا فلان دیدار را انجام داده است و آن را منتشر می نماید این افشا کردن سرّ برادر دینی است.

مع الاسف امروزه إشاعه سرّ مؤمن فراوان است. کسی در مجلسی خصوصی حرفی زده که مثلا از آن استفاده می شد که علیه نظام است و کسی به گونه ای اطلاع پیدا می کند و آن را منتشر می نماید که آقا ضد انقلاب است و در فلان مجلس فلان حرف را زد یا مثلا کسی در انتخابات بین خود و خدا تشخیص داده است که به شخص معینی رأی دهد شخصی اطلاع می یابد و این رأی سری را منتشر می نماید که فلانی به فلان شخص رأی داده است. به هرحال شخصی کاری سری انجام داد و اگر نقل شود عیبی برای اوست و او دوست ندارد عیبش مطرح شود در اینصورت اگر کسی از این سر اطلاع پیدا کرد و نقل نمود اشاعه سر مؤمن است و از گناهانی است که عقوبت سختی دارد.

ص: ۳۳

در مورد رذیله افشای سرّ روایات فراوانی از معصومین(ع) رسیده است که در ذیل برخی از آنها را قرائت می کنیم:

۱-«عن عبد الله بن سنان قال: قلت له: عوره المؤمن علی المؤمن حرام؟ قال: نعم (۱) ، قلت: تعنی سفلیه (۲) قال: لیس حیث تذهب، إنما هی إذاعه سره» (۳)

آیا (صحیح است که می گویند) عورت مؤمن برای مؤمن حرام است آیا اینگونه است؟ امام فرمود آری. پرسیدم آیا مراد همان عورتین است که نگاه به آن حرام است؟ امام فرمود اینکه ذهن تو به آن معنا می رود مراد نیست. بلکه یعنی افشای سر او به منزله عورت اوست. از یک امر پنهانی و محرمانه از جهت اینکه سرّ است؛ تعبیر عورت می شود.

ملاحظه می فرمائید حرمت اشاعه سر از این روایت به وضوح استفاده می شود.

۲-عن حذیفه بن منصور قال: قلت لأبی عبدالله(ع): شئ یقوله الناس: عوره المؤمن علی المؤمن حرام؟ فقال: لیس حیث یذهبون

إنما عنی عوره المؤمن أن یزل زله أو یتکلم بشئ یعاب علیه فیحفظ علیه لیعیره به یوما. (۴)

(۵)

حذیفه بن منصور گوید به امام صادق(ع) عرض کردم مردم همواره بر زبان دارند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است (آیا مراد همان عورت مشهور است؟) امام فرمود: این معنا که در ذهن مردم است (عورتین) مراد نیست بلکه مراد این است که اگر مؤمن عیبی یا لغزشی داشت و کسی نمی دانست یا حرفی زده بود که برای او عیب است برای او شخصی بر آن دسترسی پیدا می کند و آن را حفظ می کند و در ذهن نگه می دارد، تا یک روز آبرویش را ببرد.

ملاحظه می فرمائید که لسان روایت تقبیح افشای سرّ مؤمن است.

۳-وصیت امام علی(ع) به امام حسن مجتبی(ع): (۶)

«ولا تخن من ائتمنك وإن خانك» به کسی که تو را امین می داند خیانت نکن ولو او به تو خیانت کرده باشد؛ مثلاً اگر حرفی را نزد شما به امانت گذاشته است خیانت نکن و نقل نکن. حتی اگر او به شما خیانت کرد با اینکه به او گفتی حرفی که به تو گفتم به کسی نگو اما او گفت و افشای سر کرد تو این کار را نکن. «ولا تذع سره وإن اذاع سره» سرّ برادر دینی ات را فاش نکن ولو او سر تو را فاش نماید. او بد کرد شما نکن.

۴-عن محمد بن الفضیل (۷) ، عن أبی الحسن الأول(ع) قال: قلت له: جعلت فداك الرجل من إخوانی یبلغنی عنه الشئ الذی أكرهه فأساله عن ذلك فینكر ذلك وقد أخبرنی عنه قوم ثقات فقال لی: یا محمد كذّب سمعك وبصرك عن أخیك فإن شهد عندك خمسون قسامه (۸) وقال لك قولا فصدقه وكذبهم لا تذیعن علیه (۹) شیئا تشینه (۱۰) به وتهدم به مروءته فتكون من الذین قال الله فی كتابه:« إِنَّ الَّذِینَ یحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ ءَامَنُواْ لهَُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ وَ اللَّهُ یعْلَمُ وَ أَنتُمْ لَا تَعْلَمُون» (۱۱) .

چهارمین روایت؛ روایت دیگری است که خیلی مهم است و باید به آن توجه شود زیرا ما در زندگی روزمره به آن محتاجیم و برای ما پیش می آید:

محمد بن فضیل می گوید از امام کاظم(ع) در مورد یکی از برادران دینی پرسیدم که حرفی از او به من می رسد که فلان کار را انجام داده است سری از او برایم نقل می شود که خود او خوشش نمی آید من بر آن آگاه شوم و من هم خوشم نمی آید که او این کار را کرده باشد لذا از خودش می پرسم که نقل می کنند که شما فلان فعل را انجام دادید. اما او می گوید نه من انجام ندادم مثلاً به فلانی رأی ندادم یا صحبتی نکردم در حالیکه نه یک نفر بلکه جمعی مورد وثوق آن مطلب را نقل کردند اما خودش انکار می کند. وظیفه من چیست؟ امام فرمودند: اگر با گوش خودت شنیدی فلانی حرفی را زده است ولی خود او انکار می کند یا با چشم خود دیدی ولی او انکار می کند با خودت بگو من اشتباه شنیدم یا اشتباه دیدم.

ملاحظه می فرمائید اگر بین مسلمین این روایت عمل می شد و یا اقلا بین طلاب و روحانیون این روایت عمل می شد خدا می داند چه تأثیری در حفظ آرامش جامعه داشت. و قسامه با ۵۰ قسم نزد تو شهادت دهند که او فعلی را انجام داده است اما او خودش انکار می کند او را تصدیق کن و آنها را تکذیب کن و بگو اشتباه کردند.

در حالی که ما در جامعه یک شایعه را با قاطعیت نقل می کنیم مثل اینکه قطع حاصل شده باشد. این است رفتار ما در جامعه امروزی که دقیقا برخلاف دستور امام عمل می کنیم. امام(ع) در ادامه می فرماید: مبادا حرفی از او را ذکر کنی که او را شرمنده کند و برادری را به هم بزند. تا در نتیجه مصداق این آیه قرآن شوی که فرمود: کسانی که دوست دارند گناه بزرگی از مؤمن را اشاعه دهند اگر اشاعه سر او را کردند به عذاب دردناک گرفتار می شوند.

توجه داشته باشیم هر حرفی را نگوییم و سرّ افراد را (مخصوصا وقتی که خودش انکار می کند) فاش کنیم. جریان افشای اسرار از گناهان رایج روز است. خداوند ما را از گناهان رایج حفظ نماید ان شاء الله.

بحث فقهی:

گفتیم اگر یکی از اولیاء دم قاتل را عفو نماید حق قصاص بقیه ساقط نمی شود.

برای بیان دلیل مسأله؛ یک روایت نقل کردیم و امروز ادامه روایات را قرائت می کنیم:

روایت دوم:

عن جمیل بن دراج، عن بعض أصحابه رفعه إلی أمیرالمؤمنین(ع) فی رجل قتل وله ولیان فعفا أحدهما وأبی الآخر أن یعفو، قال: إن أراد الذی لم یعف أن یقتل قتل ورد نصف الدیه علی أولیاء المقتول المقاد منه. (۱۲)

جمیل بن دراج به صورت مرفوعه نقل کرده است که در مورد حکم قاتل مردی که کشته شد و دو ولیّ دم داشت که یکی عفو کرد و دیگری قصاص خواست؛ از امیرالمؤمنین پرسیدم اگر برادری که عفو نمی کند بخواهد قصاص کند می تواند قصاص کند و باید نصف دیه به ورثه کسی که قصاص می شود بپردازد.

ملاحظه می فرمائید همانگونه که مذهب اصحاب، ادعای اجماع، ادعای شهرت بر این است که عفو بعض از اولیاء دم موجب سقوط قصاص از دیگری نیست و حق القصاص دیگران باقی است؛ روایت هم می فرماید حق القصاص دیگران باقی است.

روایات معارض

در مقابل روایات مربوط به بقاء حق قصاص که خواندیم اکنون روایات معارض متعددی داریم که صحیحه و موثقه است و می گویند در صورت عفو برخی از اولیاء؛ بقیه حق قصاص ندارند.

۱-أبی ولاد، قال: سألت أباعبدالله(ع) عن رجل قتل وله أولاد صغار وکبار أرأیت إن عفا الأولاد الکبار؟ قال: فقال: لا یقتل ویجوز عفو الأولاد الکبار فی حصصهم فإذا کبر الصغار کان لهم أن یطلبوا حصصهم من الدیه. (۱۳)

ابی ولاد می گوید از امام صادق پرسیدم؛ شخصی کشته شد و فرزند کبیر و صغیر دارد اگر کبار خواستند می توانند عفو کنند؟ امام فرمود اگر عفو کردند قاتل قصاص نمی شود و به مقدار حصه کبار از دیه قاتل آزاد است. اما عفو آنها مجاناً تأثیری در تصمیم صغار ندارد که دیه نگیرند بلکه حق دارند وقتی که کبیر شدند دیه را دریافت کنند.

ملاحظه می فرمائید؛ با عفو بعض، قصاص برداشته شد.

ص: ۳۷

۲-عن عبـد الرحمن- فی حـدیث- قال: قلت لأبی عبدالله(ع): رجلان قتلا رجلا عمدا وله ولیان فعفا أحد الولیین، قال: فقال: إذا عفـا بعض الأولیـاء درئ عنهما القتل وطرح عنهما من الـدیه بقـدر حصه من عفا، وأدی الباقی من أموالهما إلی الـذین لم یعفوا. (۱۴)

عبـدالرحمن در یک حدیث طولانی نقل می کند از امام صادق پرسـیدم اگر دو نفر یک انسان را بکشـند و دو ولیّ دم موجود باشـند با اینکه هر کـدام از دو پسـر می تواننـد نصف دیه بگیرنـد یا قصاص نمایند اگر یکی عفو کرد تکلیف دیگری چیست؟ امـام(ع) فرمود اگر یکی از دو ولیّ دم مجاناً عفو کرد؛ قصـاص از دو قاتـل دفع می شود و دو قاتـل مالـک جـان خودشان می شوند و آنکه عفو نکرده اگر بخواهد قصاص کند باید مازاد از سهم خود در دیه را به قاتلان بپردازد.

ملاحظه می فرمایید این دو روایت صـحیحه ا ست و در برابر دو روایت دیگر که قصاص را ثابت دانسـته اند می گوید قصاص ساقط است.

اکنون باید دید چگونه بین قول مشهور و روایات می توان جمع نمود.

برای فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۰۲

Your browser does not support the audio tag.

بحث در عفو بعضی از اولیاء دم بود، که اگر یک یا چند تن از اولیاء دم مجاناً عفو کنند، حق قصاص از بقیه ساقط می شود؛ یا خیر؟

وگفتیم بین علمای امامیه اختلاف نیست. و هم نصوص(۱) و هم فتاوی(۲)

ص: ۳۸

۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۲، ح۱ و ۲، ط آل البیت.
۲- (۲) رک: شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۰۷، ط اسلامیه تهران.

(۱)

(۲) می گویند حق قصاص از بقیه ساقط نمی شود و ثابت است.

در مقابل چند روایت معارض داشتیم. بعضـی صحیحه بود که بر سقوط حق قصاص در صورت عفو مجانی یکی از اولیای دم؛

دلالت داشت.

دو روایت را خواندیم(۳) .

۱- صحیحه أبی ولاد(۴)

۲- صحیحه عبد الرحمن(۵)

و اکنون برخی دیگر از روایات معارض مورد بررسی قرار می گیرد:

۳-

عن أبی مریم، عن أبی جعفر(ع) قال: قضـی أمیر المؤمنین(ع) فیمن عفا من ذی سـهم فان عفوه جائز، وقضی فی أربعه اخوه عفا أحدهم، قال: یعطی بقیتهم الدیه، ویرفع عنهم بحصه الذی عفا.(۶)

ابی مریم از امـام بـاقر(ع) نقـل کرده است که امیرالمومنین در مورد قـاتلی که یکی از اولیـاء دم او را مجـانی عفو کرد قضاوت نمود و فرمود: حق قصاص ساقط است و بقیه اولیاء دم بایـد دیه بگیرنـد چون آن یک نفر اختیار داشت که عفو کنـد. و نیز در مورد قاتلی که چهار ولیّ دم داشت و یکی عفو کرد قضاوت نمود و فرمود قاتل به مقدار سهم کسی که عفو کرد آزاد است و به مقـدار سـهم سه ولیّ دم بایـد دیه پرداخت کنـد یعنی حق قصاص ساقط است و به سه نفر دیگر، دیه پرداخت می شود وحق قصاص ندارند. «ویعفی عنهم به حصه الذی عفا» حصه برادری که عفو کرده است به جانی بر می گردد.

۱- (۳) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۴۱، ط معارف قم.

۲- (۴) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۱۵۳، ط جماعه المدرسین.

۳- (۵) حر عاملی، وسائل الشـیعه، ج۲۹، ص۱۱۴، کتـاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۳، ح۱ و ص۱۱۵، باب۵۴، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۳، ح۱، ط آل البیت.

۵- (۷) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۵، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۴، ح۱، ط آل البیت.

۶- (۸) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۵، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۴، ح۲، ط آل البیت.

-۴

عن زراره، عن أبی جعفر(ع) فی رجلین قتلا ـ رجلا ـ عمدا وله ولیان فعفا أحد الولیین فقال: إذا عفا عنهما بعض الأولیاء درئ عنهما القتل، وطرح عنهما من الدیه بقدر حصه من عفا، وأدیا الباقی من أموالهما إلی الذی لم یعف، وقال: عفو کل ذی سهم جائز.(۱)

زراره از امام صادق(ع) نقل کرد که فرمود اگر یکی از اولیاء دم عفو کرد قتل و قصاص برداشته می شود. و به اندازه سهم کسی که عفو کرده است نیز دیه ساقط است و به جانی بر می گردد و آن دو نفر قاتل باید از مال خود دیه به آنانی که عفو نکردند بپردازند اما در ادامه فرمود: هر صاحب سهمی می تواند سهم خود را عفو نماید.

-۵

عن إسحاق بن عمار، عن جعفر، عن أبیه «أن علیا(ع) کان یقول: من عفا عن الدم من ذی سهم له فیه فعفوه جائز وسقط الدم وتصیر دیه، ویرفع عنه حصه الذی عفا.» أقول: قد تقدم وجهه(۲) .

اسحاق بن عمار می گوید امام علی(ع) همواره می فرمود: هر صاحب سهمی اگر بخواهد عفو کند جایز است. وقتی یک نفر از اولیاء دم عفو کرد خون (قصاص) ساقط است و تبدیل به دیه می شود. و سهم آنکه عفو کرد به جانی برمی گردد و به آنان که عفو نکردند باید دیه داده شود.

ملاحظه می فرمائید از ظاهر همین جواب امام که می فرماید یرفع عنه حصته الذی عفا این است که عفو مجانی بوده است.

۱- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۴، ح۳، ط آل البیت.

۲- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۴، ح۴، ط آل البیت.

مرسله صدوق: قال: قد روی أنه إن عفا واحد من الأولياء ارتفع القود.(۱)

مرحوم صدوق فرمود: روایت شده است که اگر یکی از اولیاء دم عفو کرد قصاص برداشته می شود.

ملاحظه می فرمائید شش روایت به طور صریح و روشن (با عبارات مختلف؛ سقط الدم. درء القتل، لایقتل....) دلالت دارد که اگر یکی از اولیای دم عفو کرد قصاص برداشته می شود.

بررسی جمع بین روایات:

اکنون ما هستیم و این روایات.

دو روایت صریح و روشن داریم که یکی صحیحه بود و نیز فتاوی می گوید در صورت عفو بعض، حق قصاص دیگران ساقط نیست.

شش روایت هم می گویند با عفو بعض؛ حق قصاص دیگران ساقط است.

صاحب جواهر(۲) : در ذیل این روایات نقل می کند این روایات به وجوهی حمل شده است

توجیه اول: استحباب؛

بعضی «سقط الدم» یا «لایقتل» و غیره را حمل بر ندب (استحباب) کرده اند که اگر یکی از اولیا دم خواست عفو کند اشکالی ندارد اما بقیه هرچند می توانند قصاص نمایند اما مستحب است که نکنند.

توجیه دوم: تقیه؛

روایات داله بر سقوط حق قصاص حمل بر تقیه می شود زیرا جمعی از علماء اهل تسنن قائل به این هستند که حق قصاص ساقط می شود و اگر یکی عفو کرد دیگری نمی تواند قصاص کند لذا این روایات نیز حمل بر تقیه می شود حتی در روایت «چهار برادر» امام صادق همین نقل را تقیةً از سوی حضرت علی بیان می کند. پس حکم تقیه ای است چون در فتاوای عام است لذا حمل بر تقیه می شود.

۱- (۱۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۷، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۴، ح۵، ط آل البیت.

۲- (۱۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۶۹، ط اسلامیه تهران.

وجوه دیگری نیز بیان شده است.(۱)

جمعبندی:

اگر کسی این وجوه را قبول نکند و حمل بر تقیه نماید و استحباب را بدون وجه بداند اگر قابل توجیه نباشد لازم است این روایات طرح شود و بگوییم این روایات مقابل فتوای مشهور است و این روایات را دیده اند و به هر قرینه ای (که ما نداریم) بر اساس اینها فتوا نداده اند معلوم است که روایات را قبول نداشتند لذا این روایات در صورت عدم قابلیت جمع و توجیه طرد می شود.

نتیجه:

بر اساس روایات و بر اساس فتاوای علماء اگر یک یا چند تن از اولیای دم عفو کرد حق قصاص از بقیه ساقط نمی شود.

نکته: یک مطلب باقی است. بر اساس این مبنا که اگر کسی عفو کرد حق قصاص از بقیه ساقط نیست بلکه آنکه می خواهد قصاص کند باید سهم برادرها که عفو کرده را که به جانی بر می گرداند. آیا قصاص کننده باید سهم برادر عفو کرده را به قاتل بدهد و بعد قصاص کند؟ مثلاً دو برادرند یکی عفو کرد و یکی قصاص می خواهد آیا اول باید سهم برادر عفو کننده (نصف دیه) را بپردازد و بعد قصاص نماید یا ابتدا قصاص انجام می دهد و نصف دیه را بدهکار می شود و بعد به ورثه می دهد؟

ص: ۴۲

۱- (۱۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۶۹، ط اسلامیه تهران: «فلیحمل علی الندب أو التقیه أو غیرهما. وکذا ما عن آخر منهم أیضا من استحقاق الولی دم کل واحد منهم مجانا من غیر رد، کما إذا قذف جماعه واحدا واستوفی الحد من الجمیع. وما عن ثالث منهم أیضا من فض القصاص علیهم، علی معنی استحقاق الولی عشر الدم فی العشره إلا أنه لا یمکن استیفاؤه إلا باستیفاء الباقی، وقد یستوفی من المتعدی غیر المستحق علیه إذا لم یکن استیفاء المستحق إلا به، کما لو أدخل الغاصب المغصوب فی بیت ضیق واحتیج فی رده إلی قلع الباب وهدم الجدار، والضرر هو الذی أدخله علی نفسه، إذ هما أیضا کما تری مجرد تهجس وتخمین لا یوافق عقلا ولا نقلا.»

به تعبیر بزرگان علما اول باید سهم را بپردازد.

مرحوم محقق(۱) فرمود: «لو عفا البعض لم یسقط القصاص وللباقین ان یقتصوا بعد رد نصیب من عفا علی القاتل» اینجا ترتیب قائل شد و شرط اجرای قصاص را رد نصیب دیه قرار داد.

امام(ره)(۲) فرمود: «لو عفا البعض مجانا لم یسقط القصاص فللباقین القصاص بعد رد نصیب من عفا علی القاتل.»

به هر حال در تعبیر اکثر علماء آمده است تا رد نکند لیس له القصاص. ظاهر عبارات این است که اول سهم را بپردازد و بعد قصاص کند.

ولی ظاهر دو روایت ابی ولاد و جمیل بن دراج خلاف این است.

اکنون یکبار دیگر این دو روایت را به اختصار بررسی می کنیم:

-۱

عن جمیل بن دراج، عن بعض أصحابه رفعه إلی أمیرالمؤمنین(ع) فی رجل قتل وله ولیان فعفا أحدهما وأبی الآخر أن یعفو، قال: إن أراد الذی لم یعف أن یقتل قتل ورد نصف الدیه علی أولیاء المقتول المقاد منه.(۳)

در تعبیر صحیحه جمیل دارد «ان اراد الذی لم یعف ان یقتل قتل» اگر آنکه عفو نکرد اراده کرده باشد که بکشد می تواند قصاص کند. «ورد نصف الدیه علی اولیاء المقتول» و نصف دیه که سهم عفو کننده است را به ورثه مقتول می دهد.

ملاحظه می فرمائید ظاهر روایت نقطه مقابل ظاهر عبارات فقهاء است که می گفت اول می کشد و بعد نصیب را به ورثه می دهد.

۱- (۱۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۳، ط استقلال تهران.
۲- (۱۵) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص۵۳۷، مسأله۱۶ من کیفیه استیفاء القصاص، ط اسماعیلیان.
۳- (۱۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۲، ح۲، ط آل البیت.

-۲

عن ابی ولاد[1] الحناط؛ قال: سألت أباعبدالله(ع) عن رجل قتل وله أم وأب وابن، فقال الابن: أنا أريد أن أقتل قاتل أبی، وقال الأب: أنا (أريد أن) أعفو، وقالت الام: أنا أريد أن آخذ الديه، قال: فقال: فليعط الابن أم المقتول السدس من الديه، ويعطی ورثه القاتل السدس من الديه حق الأب الذی عفا وليقتله.

در تعبير صحيحه ابی ولاد آمده است فاليعط الابن أم المقتول السدس من الديه... وليقتله امام فرمود اگر پسر مقتول می خواهد قصاص کند بايد يک ششم ديه را به مادر مقتول بدهد و سهم پدر از ديه را به ورثه قاتل بدهد و بعد قصاص کند.

ملاحظه می فرمائيد؛ روايت اشعار به دو جنبه دارد. يکی اينکه قبلا او را بکشد و بعد به وارث يک ششم را بدهد ديگر اينکه می گويد به کسانی که بعداً وارث قاتل می شوند ابتدا يک ششم بدهند و بعد قاتل را بکشند. در اين روايت اشعار است.

اما روايت اول خيلی روشن است که بعد از قصاص نصيب را به ورثه بدهد.

بنابراين می توانيم بگوئيم ظاهر روايات اين است که شرط نشده ابتدا سهم ديه را بدهد و بعد قصاص کند اين تعين و اشتراط از روايات استفاده نمی شود. لذا می توان حمل بر احتياط نمود. و به نظر ما اين احتياط خوب است زيرا من که ميخواهم قصاص کنم بايد ابتدا نصف ديه را بدهم تا در تمام جان قاتل حق داشته باشم. و بعد قصاص کنم و تمام جان را بگيرم.

۱- (۱۷) حر عاملی، وسائل الشيعه، ج۲۹، ص۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۲، ح۱، ط آل البيت.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

مسأله۱۷:

إذا اشترک الأب والأجنبی فی قتل ولده أو المسلم والذمی فی قتل ذمی فعلی الشریک القود، لکن یرد الشریک الآخر علیه نصف دیته أو یرد الولی نصفها ویطالب الآخر به، ولو کان أحدهما عامدا والآخر خاطئا فالقود علی العامد بعد رد نصف الدیه علی المقتص منه، فإن کان القتل خطأ محضا فالنصف علی العاقله، وإن کان شبه عمد کان الرد من الجانی، ولو شارک العامد سبع ونحوه یقتص منه بعد رد نصف دیته.

در مسأله قبل بحث این بود که اگر اولیا دم متعدد باشند و یکی از آنها عفو کند و از قصاص قاتل گذشت نماید؛ آیا عفو یکی از اولیاء دم باعث سقوط حق قصاص ولی دم دیگر است یا خیر؟ یا اگر یکی از اولیاء دم نسبت به سهم خودش عفو کرد، آیا ولیّ دم دوم می تواند قصاص کند؟

دیروز گفتیم حق القصاص ولی دوم ساقط نمی شود؛ منتهی سهم کسی را که عفو کرده ضامن است و باید به جانی بپردازد.

تنظیر:

این مسأله نظیر آن است که دو نفر که یکی واجد شرایط قصاص است و دیگری نیست شراکتاً انسانی را بکشند. در این صورت بحث می شود که آیا قصاص نشدن آنکه واجد شرایط قصاص نیست موجب می شود که دیگری که شرایط را دارد قصاص نشود؟ یا حکم هر کدام به مقتضای حال خودش مورد بحث و توجه است؟ بدیهی است که هرکسی را به مقتضای حال خودش محاکمه می کنند. (در محل بحث نیز هر یک حکم خود را دارد).

ص: ۴۵

لذا در توضیح عنوان «قتل شراکتی» می گوئیم؛ برای این عنوان جهار فرع ذکر شده است:

فرع اول: شراکت پدر با اجنبی در قتل فرزند:

جنایت از ناحیه دو نفر واقع شد که یکی پدر است که واجد شرایط قصاص نیست و دیگری اجنبی است و واجد شرایط قصاص است آیا می توان گفت چون یکی از قاتلین که پدر است را قصاص نمی کنیم قصاص اجنبی هم ساقط می شود؟

جواب

این است که گرچه نصف جنایت بعهده أب است که قصاص نمی شود و نصف جنایت به بعهده اجنبی است که قصاص می شود اما واجد شرایط نبودن یکی از جانیان که قصاص ندارد باعث نمی شود آنکه واجد شرایط است؛ قصاص نشود. بلکه ولیّ دم از أب نصف دیه را می گیرد و به اجنبی می دهد و او را قصاص می کند یا ولیّ دم ابتدا از جیب خود نصف دیه را به اجنبی می دهد و او را قصاص می نماید. و بعد از پدر می گیرد.

فرع دوم: شراکت یک مسلمان و یک ذمی در قتل یک ذمی:

مسلمان شرایط قصاص را ندارد چون تساوی در دین ندارند. اما ذمی واجد شرایط قصاص است. واجد شرایط نبودن یکی از جانیان موجب سقوط قصاص از جانی واجد شرایط نمی شود لذا می گوئیم نصف دیه ذمی بعهده قاتل مسلمان است و شریک قتل دوم که ذمی است قصاص می شود. اما یا ولیّ دم نصف دیه را از مسلمان می گیرد و به ذمی شریک قتل می دهد و او را اعدام می کند و یا ابتدا خود نصف دیه ذمی را به ذمی شریک قتل می دهد و قصاص می کند و سپس نصف دیه ذمی را از مسلمان شریک قتل می گیرد.

فرع سوم: شراکت یک عامد و یک خاطی در قتل:

مثلاً قتل نسبت به یکی از دو قاتل عمد است که قصاص دارد و نسبت به دیگری شبه عمد است که قصاص ندارد. ولیّ دم نصف دیه مقتول را از خاطی می گیرد و به عامد می دهد و عامد را قصاص می کند و یا ابتدا خود نصف دیه را به عامد می دهد و عامد را قصاص می کند و سپس نصف دیه را از خاطی می گیرد.

فرع چهارم: شراکت یک انسان و یک حیوان در قتل:

اگر مار یا حیوانی درنده به انسانی حمله کرد و او را گاز گرفت و شخصی هم رسید یک چاقویی زد که موجب مرگ شد. در اینجا دو چیز سبب مرگ است. ۱- گاز گرفتن یا نیش زدن حیوان ۲- چاقوی این فرد.

حیوان قصاص و دیه ندارد اما انسان تکلیف دارد نسبت به انسان قصاص محقق است. اینجا ولیّ دم می تواند انسان شریک در قتل را قصاص نماید ولی باید نصف دیه را از جیب بدهد و نمی تواند از حیوان بگیرد مگر اینکه با شرایطی خاصی شخص ثالث به عنوان صاحب حیوان و یا به هر علت دیه بدهکار شود که در آن صورت ولیّ دم دیه را از آن شخص می گیرد و به انسان شریک قتل می پردازد.

نتیجه:

اگر یک نفر از دو شریک قتل، واجد شرایط قصاص نباشد موجب سقوط قصاص شریک واجد شرایط نیست.

دلیل مسأله:

۱- اجماع:

صاحب جواهر(۱) در ذیل این مسأله پس از نقل کلام محقق می فرماید: بلاخلاف أجده فی شئ من ذلک عندنا نصا و فتوی.

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۱، ط اسلامیه تهران.

۲- اطلاق:

الف: نص؛

روایات متعدد داریم که در باب قتل شراکتی، ولی دم می تواند همه را بکشد و مازاد را بدهد یا بعضی را قصاص کند و بعضی را عفو نماید و از بعضی دیه بگیرد. و این روایات اطلاق دارند. و در اختیار ولیّ دم است. نص مطلق داریم.

ب: فتوی؛

در فتوا هم در نزد علمای امامیه حتی یک مخالف نداریم. مسأله روشن است.

۳- تغلیب:

صاحب جواهر می فرماید: لبناء القصاص علی التغلیب. در همه فروض قصاص را غلبه می دهند. آنکه قصاص می خواهد برتری دارد. بنا براین است که در باب قصاص به آن تغلیب بدهند در اینجا هم که یکی واجد شرایط قصاص است قصاص می شود چرا که قصاص غلبه دارد. و واجد شرایط نبودن مانع از قصاص نمی شود.

پرسش:

اگر مسأله روشن است و وجهی هم برای شبهه و فروع مختلف وجود ندارد. پس چه نیازی به فتوا بود زیرا وقتی بدیهی بود فتوی نمی خواهد.

پاسخ:

مسأله همان گونه است که مطرح شد و نیازی به فتوی نیست و تنها دلیل فتوای فقها بیان نظر شیعه در برابر عامه است.

صاحب جواهر(۱) می فرماید: «فمنهم (بعضی از عامه) من قال فی اشتراک العامد والخاطئ» اگر کسی عامد است و شرکت در قتل داشت با خاطی شریک است انه لاقود علی احدهما هیچکدام قصاص نمیشوند آنکه ساهی است قصاص نمیشود عامد چرا قصاص نمیشوند می گویند وقتی یک قتل است و یکی قصاص نشد دیگری هم قصاص نمی شود قیاس می کنند یکی قصاص نمی شود پس دیگری هم قصاص نمی شود. قیاس می کنند ولی ما قبول نداریم قیاس را.

ص: ۴۸

۱- (۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۱، ط اسلامیه تهران.

صاحب جواهر در ادامه می فرماید: «ومنهم من قال فی شـریک الاب» اگر کسـی با اب شـریک شوند در قتل پسر در اینجا اهل سنت گفته اند «انه لا قصاص علی احدهما» هیچ کدام از پدر و شریک قصاص نمی شوند.

صاحب جواهر(۱) در ادامه می فرماید: «ومنهم من الحق شـریک السبع بشـریک الخاطی» اگر کسـی با حیوان شـریک شود در قتـل انسـان ملحق به شـراکت بـا خـاطی نموده انـد چگونه اگر با خاطی شـریک شـد قصاص نمی شود اینجا نیز انسان شـریک حیوان قصاص نمی شود. «نفی القصاص عنه» در شریک حیوان قصاص ثابت نیست.

مبنای عامه:

«کل ذلک منهم لقیاس او استحسان او نحوهما مما هو معلوم البطلان عندنا»(۲)

پس مبنای فتوای عامه را قبول نداریم و فتوای آنها را کنار می گذاریم شـیعه با مبانی خود می گویند بنا بر تغلیب قصاص ثابت است. حتی در جایی که یکی عفو می کرد یا دیه گرفت خواهان قصاص می تواند قصاص نماید.

مسأله ۱۸ انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

مسأله۱۸:

لا یمنع الحجر لفلس أو سـفه من استیفاء القصاص، فللمحجور علیه الاقتصاص، ولو عفا المحجور علیه لفلس علی مال ورضی به القاتـل قســمه علی الغرمـاء کغیره مـن الأمـوال المکتسبه بعـد حجر الحـاکم جدیـدا عنـه، والحجر السـابق لاـ یکفی فی ذلـک، وللمحجور علیه العفو مجانا وبأقل من الدیه.

این مسأله دارای فروعی است که از نظر علمی اهمیت دارد اما ممکن است اصلاً محل ابتلا نباشد و یا مورد ابتلاء آن کم باشد.

ص: ۴۹

۱- (۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۱، ط اسلامیه تهران.

۲- (۴) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۱، ط اسلامیه تهران.

تحریر صورت مسأله:

شخصی به خاطر بدهکاری یا سفاهت و یا دیوانگی و غیره محجور علیه شد، مثلا؛

ده میلیون بدهکار است و کل موجودی پنج میلیون است مال موجود وافی به دین نیست در این موارد غرما با مراجعه به دادگاه درخواست حکم به حجر یعنی ممنوعیت از تصرف در اموال می نمایند و دادگاه برای حفظ حق غرما حکم به حجر می دهد و مدیون مفلس ممنوع المعامله می شود.

یا اگر شخصی سفیه باشد یعنی زود گول می خورد. چون رشد ندارد و ممکن است اموال را از بین ببرد لذا از طرف دادگاه حکم به حجر داده می شود.

در این صورت اگر پدر این محجور علیه کشته شد و این فرد (مفلس یا سفیه یا دیوانه) که اکنون محجور علیه است؛ حق قصاص پیدا کرد، آیا می تواند استیفاء قصاص نماید یا خیر؟

در مسأله سه فرع مطرح است.

فرع اول: تقاضای قصاص:

در پاسخ این پرسش که آیا محجور علیه که ولیّ دم است می تواند خودش یا ولیّ و یا وکیلش تقاضای قصاص کند یا خیر؟

می گوییم ظاهر این است که حق دارد چون ولیّ دم است و می تواند تقاضا کند و محجوریت مانع از استیفای قصاص نیست زیرا حجر حکم شارع به منع از تصرف در اموال است و استیفای قصاص تصرف در اموال نیست. و نیز قبلاـ گفتیم ولیّ دم مخیر بین دیه و قصاص نیست تا بگوئید یا دیه بگیرد یا قصاص کند بلکه حق اولیه قصاص است. منتهی می تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از دیه مصالحه کند.

فرع دوم: اقدام به عفو:

فرع دوم این است که ولیّ دمی که حق قصاص پیدا کرد در صورتی که محجور علیه باشد آیا می تواند قاتل را عفو کند و از قصاص بگذرد؟

در پاسخ می گوئیم همانگونه که محجور علیه حق دارد دیه بگیرد و چون مدیون است و مالش وافی به اداء دین نیست قصاص را تبدیل به مال کند و دینش را اداء نماید؛ همچنین می تواند عفو کند و از قصاص بگذرد. و در صورت عدم قصاص هرگز ملزم به تبدیل آن به دیه نیست.

دلیل جواز عفو:

مصالحه به دیه به اینکه مالی بدست آورد و صرف دین نماید نوعی تکسب و اکتساب است و برای مدیون تحصیل مال برای ادای دین هرچند جایز است ولی واجب نیست تا بگوئید اگر قصاص نخواست باید تبدیل به مال کند پس محجور علیه اگر نخواست قصاص کند هم می تواند حقش را به مال تبدیل کند و هم می تواند بدون دریافت مال از قصاص بگذرد.

فرع سوم: تبدیل به مال:

بر محجور علیه با داشتن حق قصاص واجب نیست از قصاص بگذرد و آن را تبدیل به مال کند اما اگر حق قصاص را تبدیل به مال کرده و به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر مصالحه کند، نوعی اکتساب است که حرام نیست و جایز است. یعنی هم مفلس و هم شخص محجور به واسطه سفه می توانند در مقابل دیه عفو نمایند و دیه را صرف در بدهی کنند.

نکته:

اکنون که محجور علیه می تواند با تبدیل به مال از قصاص بگذرد سؤال این است که می پذیریم محجور علیه از تصرف در اموال قبل از حجر منع شده است اما آیا این حجر شامل مال به دست آمده از مصالحه حق قصاص که بعد از حکم حجر به دست آمد می شود یا خیر؟ در مسأله دو قول است:

قول اول:

حجر اوّل شامل اموال بعد از حجر نیز می شود و تصرف محجور علیه در اموال آینده نیز ممنوع است و باید ابتدا دیون را بدهد.

قول دوم:

برخی می گویند حجر نسبت به اموال موجود حین الحجر است و دادگاه نمی تواند نسبت به اموال آینده حکم حجر دهد. بلکه نسبت به اموال بعد از حجر حکم حجر جدید لازم است. زیرا غیرمعقول است که امروز یک شخصی را از تصرف در مالی که فردا به دست می آورد منع کنیم. و حجر نسبت به اموالی که احتمال تحصیل آن وجود دارد بی معنا است.

مرحوم امام(ره) قول دوم را قبول دارند و می گویند حجر جدید لازم است حجر اول گسترش ندارد که حتی در اموالی که بعد از حجر کسب می کند ممنوع تصرف باشد.

یعنی اگر به دیه مصالحه کرد و مالی به دست آورد اگر دادگاه اطلاع یافت و حکم به حجر در تصرف در این دیه داد؛ محجور علیه در این مال نیز ممنوع التصرف است و باید به غرما بپردازد اما اگر حاکم حکم حجر جدید روی این دیه صادر نکند خود محجورعلیه مختار است؛ می تواند دیه مأخوذه را صرف دیون نماید یا تصرف دیگر نماید.

حضرت امام در تحریر می فرماید: اگر تبدیل به مال کرد و دیه گرفت «قسمه علی الغرماء کغیره من الاموال المکتسبه بعد حجر الحاکم جدیدا عنه» باید این مال را بین غرما تقسیم کند اما بعد از حکم حجر جدید صادره از ناحیه حاکم. و اگر حجر جدید نباشد مختار است.

نتیجه:

اصل محجور بودن مانع از استیفای قصاص نیست و مخیر است بین قصاص و تبدیل و عفو مجانی که هر سه صورت جایز است و حجر مانع از این امور نیست.

مسأله۱۹:

«لو قتل شخص و علیه دین» اگر شخصی کشته شد و مدیون است مالی هم که از آن مال دین را ادا کنند ندارد مثلاً فردی ده میلیون بدهکار است و کشته شد طلبکاران مالشان را مطالبه می کنند اینجا مالی هم که به ورثه ارث برسد تا دین را ادا کنند وجود ندارد آیا در اینجا ورثه ملزم به گرفتن دیه هستند تا پولی تحصیل نماید و بدهی را بپردازند یا حق دارند قصاص نمایند و در برابر قصاص؛ ضامن دین مقتول شوند و دین را بپردازند؟ فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

بحث اخلاقی:

در بحث آفات زبان از گناهانی که از زبان صادر می شود صحبت کردیم. برای نمونه گفتیم؛

۱- دروغ گناه بزرگی است و عقوبت سنگینی دارد و مورد لعن خدا و ملائکه است و از زبان صادر می شود.۲- غیبت. ۳- تهمت.

۴- اذاعه سر المؤمن و مورد چهارم را مجدداً مورد بررسی قرار می دهیم. افشاء اسرار برادر دینی از گناهان زبان است. برای مثال اگر کسی در خفا گناهی مرتکب شود به هر حال ممکن است روزی توبه کند اما اگر شما بر آن گناه سری آگاهی پیدا کردید؛ اگر آن سر را افشاء کنید آبرویش می ریزد و این مصداق افشای سرّ مؤمن است و باید از آن پرهیز کرد. در این مورد در جلسه اخلاقی هفته قبل روایاتی خواندیم.

ص: ۵۳

۱- امام صادق(ع): من اطلع من مؤمن علی ذنب او سیئه فافشا ذلک ولم یکتمها ولم یستغفر الله له(۱)

اگر کسی بر گناهی از مؤمن که در خفا انجام شد اطلاع پیدا کرد، وظیفه دارد کتمان کند و بالاتر از آن برای گناهکار استغفار کند.

حتی روایت شده اگر دیدی کسی زنا می کند روی او را بپوشان.

امام صادق(ع) در ادامه روایت می فرماید اگر سرّ مؤمنی را افشاء کند «کان عندالله کعاملها» مثل این است که خودش این گناه را انجام داده است بلکه افشاء سرّ گنهکار کفاره گناه گناهکار نیز می شود. اگر در خفا می ماند عقوبت میشد مگر اینکه توبه نماید حال که افشا شد این افشا شدن کفاره گناه او میشود و عقوبت منتقل به شخص افشا کننده می شود.

در روایات قبلی خواندیم اگر گفت این کار را نکردم تصدیق کن یا اگر ۵۰ قسم علیه او باشد آنها را تکذیب کن و با خود بگو من اشتباه دیدم.

«وعلیه وزر ذلک الذی افشاه علیه» گناه و عقوبت این گناهکار بر افشا کننده می آید «وکان مغفورا لعاملها وکان عقابه ما افشی علیه فی الدنیا مستوراً علیه فی الآخره ثم لا یجد الله اکرم من أن یثنی علیه عقاباً فی الآخره» عامل گناه آمرزیده می شود و عقوبتش همان افشاء سرّ و رسوا شدن است و پرونده آخرتی او نیز پاک شده است. امام صادق(ع) در ادامه می فرماید چنین نخواهد بود که در قیامت ببیند به خاطر گناهی که رسوائیش را در دنیا دید، مجازات شود.

ص: ۵۴

۱- (۱) السید البروجردی، جامع أحادیث الشیعه، ج۱۶، ص۱۸۹، ط مدینه العلم.

۲- فی وصیه النبی لابی ذر یا اباذر افشائک سر اخیک خیانه[1] پیامبر (ص) در سفارشی به جناب اباذر فرمود اگر بر گناه کسی اطلاع یافتی و نقل کردی و منتشر نمودی خیانت کردی «فاجتنب ذلک» از آن بپرهیز.

در روایت دیگر آمده است «من اذاع فاحشه کان کمبتدئها»[2]

هرکسی کار زشت در خفا انجام شده کسی را فاش و منتشر کند مثل این است که خود آن گناه را انجام داده است.

نمیمه:

یکی دیگر از گناهان زبان سخن چینی(نمامی) است. دو به هم زنی و گفتن حرف کسی به طرف دیگر و بالعکس، یعنی بین دو نفر که دوست و رفیق هستند دو بهم زنی کردن نمیمه است.

قرآن کریم می فرماید: «وَ لَا تُطِعْ کلَّ حَلَّافٍ مَّهِینٍ هَمَّازٍ مَّشَّاءِ بِنَمِیمٍ»[3] اطاعت نکن از اینجور افراد انسانی که زیاد قسم می خورند. همّاز صیغه مبالغه از همز بمعنای عیبجویی است عیب جویی از دیگران در جای دیگر از قرآن نیز فرمود «وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَه»[4] . مشاء یعنی زیاد رونده است نزد هرکسی می رود و سخن چینی می کند.

در مورد نمیمه روایات فراوان رسیده است که دو نمونه را قرائت می کنیم.

۱- عن ابی عبدالله قال قال رسول الله(ص) الا انبئکم بشرارکم؟ قالوا بلی قال المشاؤون بالنمیمه المفرقون بین الاحبه الباغون للبراء، المعایب[5] این افراد شرار خلق اند کسی که سخن چینی می کند یا عیبجویی می کند شرار خلق است.

ص: ۵۵

۱- (۲) السید البروجردی، جامع أحادیث الشیعه، ج۱۶، ص۳۵۱، ط مدینه العلم.

۲- (۳) الشیخ الکلینی، الکافی، ج۲، ص۳۵۶، ط اسلامیه تهران.

۳- (۴) القلم(۶۸): ۱۰ و ۱۱.

۴- (۵) الهمزه(۱۰۴): ۱.

۵- (۶) السید البروجردی، جامع أحادیث الشیعه، ج۱۶، ص۳۶۱، ط مدینه العلم.

۲- عن ابن عباس عن رسول الله(ص)(۱) فی آخر خطبه خطبها بالمدینه ابن عباس می گوید پیامبر در آخرین خطبه ای که در مدینه خواندند فرمودند: «من مشا فی نمیمه بین اثنین» کسی که دنبال سخن چینی بین دو نفر برود «سلط الله فی قبره نارا تحرقه الی یوم القیامه» خداوند در قبرش آتشی بر او مسلط می کند که تا قیامت همراه اوست «واذا خرج من قبره سلط الله علیه تنیناً اسود ینهش لحمه حتی یدخل النار» در برزخ نیز می سوزد و هنگامی که از قبر خارج شد اجازه نمی دهند تا فزع اکبر آرام باشد بلکه یک مار سیاه که زهر کشنده دارد بر او مسلط می شود و مدتی را هم که در محشر است و معطلی دارد علاوه بر گرفتاری گرما اضطراب و... ماری هم او را نیش می زند.

ننشینیم در جلسات عیبجویی کنیم. بین دوستان سخن چینی نکنیم که متأسفانه بین طلاب رایج است. پیامبر به اباذر فرمود این خیانت است به برادر مومن از آن پرهیز کن ان شاء الله؛ خدواند توفیق ترک گناهان به ویژه گناهان زبان را عنایت بفرماید.

بحث فقهی:

مسأله۱۹:

لو قتل شخص وعلیه دین فإن أخذ الورثه دیته صرفت فی دیون المقتول ووصایاه کباقی أمواله، ولا فرق فی ذلک بین دیه القتل خطأ أو شبه عمد أو ما صولح علیه فی العمد، کان بمقدار دیته أو أقل أو أکثر، بجنس دیته أو غیره.

اگر انسانی کشته شد و قرض دارد و ترکه ای هم که بتوانند از آن دین را ادا نمایند باقی نمانده است؛ در این صورت برای ورثه سه حالت متصور است:

۱- (۷) السید البروجردی، جامع أحادیث الشیعه، ج۱۶، ص۳۶۵، ط مدینه العلم.

۱- با قاتل به دیه مصالحه می کنند ۲- قصاص می خواهند ۳- مجانی عفو می کنند.

صورت اول:

اگر قرار به دیه گذاشتند و دیه گرفتند نمی توانند بگویند این پول به عنوان دیه و خون بهای پدر است ربطی به دین ندارد پس باید بین ورثه تقسیم شود. بلکه باید دین را بپردازند.

دلیل مسأله

۱- اقتضاء قاعده:

این دیه متعلق به آن مقتول است و عوض نفس اوست در اصطلاح عوام پول خون است و به اقتضاء قاعده متعلق به مقتول است اما چون برای میت اعتبار ملکیت نمی توانیم بکنیم مثل بقیه اموال است که به ورثه منتقل می شود و قرآن می فرماید«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَـدِكُمْ لِلـذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَينْ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَينْ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ إِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكلُ‏ِّ وَاحِدٍ مِّنهُْمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصىِ بهَِا أَوْ دَيْنٍ ءَابَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكمُ‏ْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»(۱) کسی که فوت شد ارث بعد از وصیت و دین می باشد ابتدا باید از آن مال وصیت را بردارند و اگر وصیت داشته باشد تا حد ثلث که مقدم بر ارث است و اگر دینی هم دارد مقدم بر ارث است.

۲- فتاوای:

علما نیز بر تقدم وصیت و دین بر ارث فتوی داده اند صاحب جواهر فرمود: بلاخلاف معتد به(۲) برخی نیز ادعای اجماع نموده اند.

۱- (۸) النساء(۴): ۱۱.

۲- (۹) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۲، ط اسلامیه تهران.

۳- روایات:

روایت اول:

موثقه اسحاق بن عمار عن جعفر(ع)(۱) ان رسول الله قال «اذا قبلت دیه العمد» وقتی قبول کرد دیه را «فصارت مالا» اگر در قتل عمـد روی دیه مصالحه شـد و آن قصاص تبـدیل به مال شـد «فهی میراث» این مال میراث است «کسائر الاموال» مثل بقیه اموال میت منتقل به ورثه می شود و شرط در سائر اموال این است که اول دین را ادا کند بعد تصرف نماید.

کیفیت استدلال:

هرچنـد این روایت در مورد قتل عمـد است اما می گوییم وقتی در عمـد که حق قصاص بود و تبـدیل به مال شـد دین بر ارث مقدم است؛ سپس در شبه عمد که از ابتدا مال است، به طریق اولی دین مقدم است.

روایت دوم:

عبدالحمید بن سعید(۲) قال سالت ابی الحسن الرضا عن رجل قتل و علیه دین کسـی کشته شده و مدیون است و لم یترک مال و اخـذ اهله الدیه من قاتله مالی هم ندارد و اهل او دیه گرفتند حالا یا عمد بود تبدیل به دیه شد یا غیر عمد بود که از ابتدا دیه است. اعلیهم ان یقضوا الدین آیا باید دین را بدهند یا می توانند به عنوان میراث تصرف نمایند؟ «قال نعم» می توانند دین را ادا کننـد «قلت وهو لم یترک شـیئا» خودش مالی ندارد فقط دیه است «قال ان اخذ الدیه فعلیهم ان یقضوا الدین» (فعلیهم أی یجب علیهم) اگر دیه گرفتند واجب است باید دین را ادا نمایند.

۱- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۶، ص ۴۱، کتاب الفرائض والمواریث، باب۱۴، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۸، ص ۳۶۴، کتاب التجاره، ابواب الدین والقرض، باب۲۴، ح۱، ط آل البیت.

نتیجه:

هم روایت داریم که این مال باید صرف دین شود و هم قاعده این است و هم اتفاق علماء است اگر دیه گرفتند باید دین را ادا نمایند.

تا اینجا صورت اول.

صورت دوم و سوم که آیا با اینکه متوفی مدیون است می توانند قصاص کنند؟ و نیز آیا می توانند عفو نمایند و دیه نگیرند؟ فردا ان شاء الله. وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

در مسأله۱۹ گفتیم اگر کسی کشته شود درحالی که مدیون است و مالی که بشود از آن دین را ادا کنند از او باقی نمانده است با توجه به اینکه غرما طلب خود را می خواهند و مالی هم موجود نیست آیا اولیاء دم، بدون توجه به دین بر عهده میت، و بدون توجه به خواست غرما که طلب را می خواهند، می توانند قاتل را قصاص، یا عفو نمایند؟

و گفتیم مسأله سه صورت دارد:

صورت اول:

درخواست تبدیل قصاص و مصالحه به مال به مقدار دیه یا کمتر و یا بیشتر از دیه:

این بحث در جلسه قبل در مسأله ۱۹ گذشت که اگر اولیاء دم حق القصاص را تبدیل به دیه کردند و پول گرفتند یجب علیهم که این مال را در دین صرف کنند حق تصرف دیگر بعنوان ارث ندارند و نمی توانند دیه را جزء اموال محاسبه نمایند و بگویند این مال از اموال شخص میت است به ورثه داده می شود زیرا ارث رسیدن بعد از اداء دین است. قرآن کریم می فرماید «من بعد وصیه یوصی بها او دین»(۱) ترکه وقتی می تواند «للذکر مثل حظ الانثیین»(۲) تقسیم شود که ابتدا وصیت تا ثلث مال و سپس دین را رد نمایند. سپس ارث را تقسیم کنند. حق ندارند در دیه تصرف نمایند مگر اینکه دین را رد نمایند.

۱- (۱) النساء(۴): ۱۱.

۲- (۲) النساء(۴): ۱۱.

صورت دوم: تقاضای قصاص:

مسأله ۲۰:

هل یجوز للورثه استیفاء القصاص للمدیون من دون ضمان الدیه للغرماء؟ فیه قولان، والأحوط عدم الاستیفاء إلا بعد الضمان بل الأحوط مع هبه الأولیاء دمه للقاتل ضمان الدیه للغرماء.

از طرفی ولی دم طاقت ندارد ببیند قاتل پدرش روی زمین راه برود و درخواست قصاص دارد از طرفی پدر مدیون است و غرما طلب خود ر ا می خواهند للمدیون من دون ضمان الدیه للغرماء بدون ضمانت طلب طلبکاران اگر ضمانت نماید دین پدر را برای غرما حق دارد استیفاء قصاص کند اما بدون ضمان دیه و بدون توجه به خواست طلبکاران بخواهد قصاص نماید هل یجوز ام لا فیه قولان:

قول اول: عدم شرطیت ضمان در ثبوت حق القصاص:

به نظر ابن ادریس و تابعینش حق القصاص برای ولی دم ثابت است و بدون اینکه دین را ضمانت کند می تواند قصاص کند.

ابن ادریس(۱) ادعای اجماع نیز کرده است. البته صاحب جواهر(۲) : در این مورد اجماع ادعائی می فرماید: «وان کنا لم نتحققه» گرچه ما چنین اجماعی نیافتیم.

گرچه ابن ادریس صریحا فتوی به جواز قصاص داده است؛ اما مرحوم محقق پس از طرح مسأله جواز قصاص را به عنوان قیل نقل می کند و خود می پذیرد و می فرماید(۳) : «هل للورثه استیفاء القصاص من دون الضمان ما علیه من الدیون» آیا ورثه بدون اینکه ضامن دیون شوند می توانند قصاص نمایند؟ «قیل نعم تمسکا بالآیه و هو أولی»

۱- (۳) ابن ادریس حلی، السرائر، ج۲، ص۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.
۲- (۴) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیه تهران.
۳- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

صاحب جواهر(۱) بعد از بیان عبارت محقق می گوید «بل اصح» این قول صحیح تر از قول به عدم جواز است.

مرحوم خوئی(۲) می فرماید: «فیه قولان الاظهر هو الاول» و شهید در مسالک(۳) می فرماید: «والاشهر الجواز مطلقا»

نتیجه قول اول: محقق: قول به جواز به قصاص اولی است.

ابن ادریس: صریحا قصاص را جایز می داند مسالک: اشهر جواز است. صاحب جواهر: اصح جواز است و مرحوم خویی می فرماید اظهر جواز است.

قول دوم: عدم ثبوت حق القصاص:

استیفاء قصاص ورثه بدون ضمانت دین پدر جایز نیست و حق قصاص ندارند.

شیخ در نهایه(۴) و در مبسوط(۵) قائل این قول است.

و جمعی از بزرگان از مرحوم شیخ تبعیت کرده اند از مرحوم شیخ و قول دوم را پذیرفته اند.

علامه در تحریر(۶) ، قواعد(۷) و ارشاد(۸) این قول را قبول کرده اند شهید در دروس ادعا می کند مشهور قائل به این قول هستند ابن زهره در غنیه النزوع ادعای اجماع می کند.

(شیخ فتوا داد شهید می فرماید مشهور است ابن زهره اجماع آورده است.)

مرحوم امام(ره) در این مسأله قول دوم را قبول کرده و فرموده اند والاحوط عدم الاستیفاء الا بعد الضمان این احوط، احتیاط وجوبی است ورثه حق استیفاء قصاص ندارند مگر اینکه ضامن دین شوند.

۱- (۶) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیه تهران.

۲- (۷) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۳۵، ط العلمیه قم.

۳- (۸) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۴۸، ط معارف اسلامی قم.

۴- (۹) شیخ طوسی، النهایه، ص۳۰۹، ط قدس محمدی.

۵- (۱۰) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۵۶، ط المکتبه المرتضویه.

۶- (۱۱) علامه حلی، تحریرالاحکام، ج۵، ص۴۹۶، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۷- (۱۲) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج۲، ص۳۰۱، ط قدیمه.

۸- (۱۳) علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج۲، ص۱۹۹، ط جماعه المدرسین.

مرحوم محقق در شرایع(1) : «وقیل لا وهو مروی» در مورد قول دوم روایت موجود است.

قول اول:

اطلاق آیات قرآن

الف:

«وَ لَا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فىِّ الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً»(2) کسی که مظلوما کشته شود ما برای ولی او سلطان قرار دادیم حق دارد قصاص کند. اطلاق «من قتل» کسی که کشته شود اعم است از اینکه مدیون باشد یا خیر اگر مدیون نیست و کشته شد ولیّ او حق قصاص دارد اگر مقتول مدیون باشد نیز تحت اطلاق آیه در می آید ولیّ او می تواند استیفاء قصاص کند. قید ندارد سلطانا بعد الضمان الدین بلکه بنحو اطلاق است.

ب:

«النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَينْ بِالْعَينْ وَ الْأَنفَ بِالْأَنفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسنِّ»(3) نفس در مقابل نفس قصاص می شود چه نفس اولی مدیون باشد یا خیر قید ندارد بعد از اینکه ضامن دین شوند نفس را قصاص کنند. اطلاق دارد.

روایات:

روایات راجع به قصاص به ولیّ مقتول اختیار داده است که قصاص کند یا عفو نماید یا دیه بگیرد انواع اختیار برای ولی در روایات بیان شده است و در هیچ موردی قید ضمانت دین مقتول نیامده است اطلاق دارد.

۳- قول به ضمان عدم قصاص لازم می آید.

اگر بخواهیم بگوییم لازم است بر ولیّ دم که ضامن دین شود و بعد قصاص کند معنایش این است که باید قصاص نکنیم چون شاید نتواند ضامن شود و به مقدار دیه دین را بپردازد. پس لازم است برای ادای دین دیه بگیرد و این دیه اکتساب است و الزام ولیّ دم به مصالحه بر مال یعنی الزام به اکتساب مال برای ادای دین در حالی که فقهاء بالاتفاق می گویند لایجب بر ورثه اکتساب المال برای ادای دین پدر و چون تبدیل حق قصاص به اخذ دیه اکتساب است و اکتساب واجب نیست پس استیفاء قصاص جایز است و مشروط به ضمان.

۱- (۱۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۱۵) الاسراء(۱۷): ۳۳.

۳- (۱۶) المائده(۵): ۴۵.

۴- در صورت عدم قبول این سه استدلال سراغ اصل می رویم و می گوئیم اگر شک نماییم که آیا استیفای حق القصاص قید دارد و باید ضامن شود تا استیفا کند یا قید ندارد؟ اصل عدم تقیید است یعنی اصل عدم لزوم ضامن شدن دین در هنگام استیفاء قصاص است.

قول دوم:

شرطیت ضمان دین در ثبوت حق القصاص؛ ولی دم حق استیفاء قصاص ندارد مگر اینکه ضامن دین شود و بعد قصاص نماید. امام فرمود: «الاحوط عدم الاستیفاء الا بعد الضمان»

دلیل قول دوم:

روایات:

۱- محقق(۱) فرمود: «وهو مروی»

کلینی در کافی ، شیخ(۲) در تهذیب و صدوق در من لایحضر(۳)

۲- «عن ابن مسکان(۴) عن ابی بصیر قال سألت ابا عبدالله عن الرجل یقتل و علیه دین و لیس له مال هل لاولیائه ان یهبوا دمه لقاتله و علیه دین؟ راوی می گوید در مورد شخصی که کشته شد و دین بر گردن دارد از امام پرسیدم آیا اولیاء دم می توانند بدون دریافت مال از قصاص بگذرند؟ فقال ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل» امام صادق(ع) فرمود طلبکاران ابتدا از مقتول طلبکار بودند حال که مدیون کشته شد طلبکاران غرماء قاتل می شوند چون مدیون آنها را کشت فان وهب اولیائه دمه للقاتل فجایز اگر اولیاء دم کنار رفتند می توانند ببخشند.

۱- (۱۷) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۱۸) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ص۳۱۲، ح۸۶۱، ط اسلامیه تهران.

۳- (۱۹) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۱۵۹، ح۵۳۶۲، ط جماعه المدرسین.

۴- (۲۰) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۳۶۵، کتاب التجاره، ابواب دین وقرض، باب۲۴، ح۲، ط آل البیت.

این بخش از روایت فعلاً محل بحث ما نیست و در بحث بعدی مورد بررسی قرار می گیرد و خواهیم گفت این تعبیر مناسب نیست و قاعده این است که بفرماید اولیاء نمیتوانند ببخشند «لایجوز» با این مقدمه ای که بیان شد و اصحاب دین غرماء قاتل شدند باید بگوید اولیاء دم نمی توانند ببخشند تا قاتل دین را بدهد که بعد بیان خواهد شد.

وان اراد القود اگر اولیاء دم بخواهند قصاص نمایند بدون اینکه ضامن دین شوند حق دارند یا خیر؟ امام فرمود «وان اراد القود فليس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء» اگر اولیاء دم بخواهند بدون ضمان دین استیفای قصاص کنند نمی توانند قصاص کنند مگر اینکه ضامن دین شوند «والا فلا» اگر ضامن نشدند حق قصاص ندارند.

این روایت که هم کلینی و هم صدوق گفته اند صحیحه است صریحا می گوید اگر کسی کشه شد و مدیون است و مالی هم برای ادای دین ندارد؛ اولیاء دم حق قصاص ندارند مگر اینکه ضامن دیه شوند.

مناقشه در روایت ابن مسکان

مرحوم صاحب وسائل روایت را در دو جا نقل کرده است:

عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۳۶۵، کتاب التجاره، ابواب دین وقرض، باب۲۴، ح۲، ط آل البیت. عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله حرعاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۱۲۲، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۹، ح۱، ط آل البیت.

گرچه وسائل به عنوان دو روایت نقل کرده است اما در واقع یک روایت است.

ذیل نقل اول: فان وهب اولیائه دمه للقاتل فجایز. با این نقل روایت اجمال دارد. اینکه می گویند اگر مدیون کشته شد طلبکاران با قاتل طرف می شوند یعنی باید طلب خود را از قاتل بگیرند اگر طرفی همین روایت می فرماید اولیاء دم می توانند عفو نمایند در صورت اگر اولیاء دم بدون دریافت مال به مقدار دیه اگر عفو کردند که دست طلبکاران به جایی بند نیست لذا این حالت اجمال، این صحیحه را تضعیف می نماید و قابل استدلال نیست.

ذیل نقل دوم: «فان وهب اولیائه دمه للقاتل ضمن الدیه» تمام روایت دوم به گونه ذیل است.

عن ابی ابصیر[(۱)] سألت ابا عبدالله عن الرجل قتل و علیه دین ولیس له مال فهل لاولیائه ان یهبوا دمه لقاتله و علیه دین؟ فقال ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل فان وهب اولیائه دمه للقاتل ضمن الدیه للغرماء.

تعبیر روایت قبلی «فهو جایز» بود اما اینجا فرمود «فان وهب... ضمن الدیه» اگر بخواهد هبه نمایند باید برای غرما ضامن دیه شوند و الا حق هبه ندارند.

در این روایت اشکال روایت اول نیست که چون آنها طرف قاتل شدند پس می تواند ولی دم عفو نماید وارد نیست.

با این نقل دوم اشکال از روایت برداشته می شود.

یا پس در روایت اول اشتباه از ناسخ است یا راوی اشتباه نقل کرده است. منتهی به اینگونه اصلاح می شود که روایت می گوید میتواند هبه نماید و بحث ما در هبه نیست ضمن اینکه روایت دوم صریحا فرمود قصاص جایز نیست مگر اینکه ضامن دین شود.

جمع بین این دو روایت انشاءالله فردا

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

پرسش این بود که اگر شخصی کشته شد و مدیون است و مالی هم که بعد از او ورثه از آن مال دینش را ادا نمایند ندارد، وظیفه ورثه نسبت به این دین چیست؟ آیا می توانند بدون توجه به مدیونیت پدر و وجود غرما، قاتل پدر را قصاص نمایند؟ و گفتیم در مسأله دو قول است:

۱- (۲۱) حرعاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۱۲۲، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۹، ح۱، ط آل البیت.

قول اول: جواز مطلقا؛

ورثه می توانند حق القصاص خود را استیفاء نمایند.

ابن ادریس[(۱)] و جمع زیادی از علماء بدون شرط قائل به جواز قصاص می باشند.

محقق در شرایع(۲) فرمود: اولی قول اول است.

صاحب جواهر(۳) فرمود: بلکه اصح این قول است.

شهید در مسالک(۴) فرمود: اظهر این قول است.

دلیل قول اول:

این گروه از فقهـا در اسـتدلال بر قول اول به اطلاقـات آیـات و روایـات و اصـل تمسک می کننـد که دیروز به همراه دو دلیل دیگر بیان شد.

قول دوم: جواز قصاص به شرط ضمانت دین؛

ورثه به شرط ضامن شدن بدهی ها می توانند قاتل را قصاص کنند.

دلیل قول دوم:

روایت:

محقق فرمود: «وقیل لا وقیل نعم وهو مروی»(۵) و صحیحه ای با دو تعبیر و تفاوت جزئی از ابوبصیر نقل کردیم.

روایت از نظر سند اعتبار دارد و از نظر دلالت هم روشن است چنانچه دیروز بررسی کردیم ذیل روایت فرمود: «وان اراد القود» اگر اولیاء دم اراده کردنـد قصاص کننـد «فلیس لهم ذلک» حق قصاص ندارنـد «حتی یضـمن الدین للغرماء» مگر اینکه دین را برای غرما ضامن شوند اگر ضامن شدند می توانند «والا فلا» اگر ضامن نشدند حق قصاص ندارند.

۱- (۱) ابن ادریس حلی، السرائر، ج۲، ص۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۳- (۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیه تهران.

۴- (۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۴۸، ط معارف اسلامی قم.

۵- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

و گفتیم از چند جهت به این روایت ایراد شد:

اشکال اول:

در این روایت اختلال متن وجود دارد و نمی توان گفت این روایت از امام نقل شده است زیرا دو فرع در روایت مطرح شده است؛

فرع اول: اولیاء دم می خواهند عفو کنند و دم را هبه نمایند و بگویند قصاص یا پول نمی خواهیم.

فرع دوم: اولیاء دم می گویند قصاص می خواهیم. اشکال اول این است که در صدر روایت (فرع اول) سائل از امام پرسید شخصی کشته شد «وعلیه دین ولیس له مال هل لاولیائه ان یهبوا دمه» با اینکه مالی برای ادای دین نمانده است؛ آیا ورثه می توانند (بدون دریافت دیه) عفو مجانی نمایند؟ «فقال ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل» امام(ع) فرمود این طلبکاران که غرما مقتول بودند حالا خصماء قاتل می شوند و گریبان قاتل را می گیرند و خسارت را از او می خواهند. و با توجه به جواب امام قاعده این است که طلبکاران بابت دین مقتول دیه مقتول را از قاتل مطالبه کرده و طلبشان را وصول نمایند.

و در ذیل روایت (فرع دوم) آمده است «فان وهب اولیائه دمه للقاتل فجایز» اگر خواستند عفو کنند عفو جایز است.

این (صدر و ذیل) با هم منافات دارد زیرا صدر روایت می گوید قاتل باید دیه را به غرماء بپردازد و ذیل روایت می گوید اگر ورثه خواستند می توانند مجاناً عفو کنند. در حالیکه اگر عفو کنند قاتل چیزی بدهکار نیست تا غرماء طلب نمایند. فلذا اینگونه روایت قابل استناد نیست.

اشکال دوم:

روایت بین فرع اول و دوم فرق گذاشته است. در فرع اول فرمود اولیاء دم می توانند عفو نمایند در فرع دوم فرمود نمی توانند قصاص کنند مگر اینکه ضامن بدهی شوند در حالیکه ملاک در هر دو یکی است اگر باید رعایت حال غرماء بشود پس عفو جایز نیست اما ذیل روایت عفو را جایز دانسته است.

ص: ۶۷

اشکال سوم:

مرحوم خویی(۱) فرمود: این روایت بـا روایت دیگری که مرحوم شیخ در تهـذیب و صـدوق در من لاـ یحضـر نقـل کرده اند معارض است. لذا نمی توان به آن تمسک کرد.

در روایت دوم به نقـل از مرحوم شـیخ(۲) و صدوق(۳) : عن ابـا بصـیر آمـده است؛ «سألت ابا عبـدالله عن رجل قتل وعلیه دین ولیس له مال هل لاولیائه ان یهبوا دمه لقاتله وعلیه دین فقال ان اصـحاب الدین هم الخصماء للقاتل» امام فرمود حالا که مدیون کشـته شـد اصـحاب دین طلبکـاران و طرف حساب قاتل می شونـد و بایـد از او مطالبه نماینـد «فان وهب دمه لقاتله وعلیه دین ضمن الدیه للغرماء والا فلا» و اگر ضامن دیه شدند اشکال ندارد که قاتل را ببخشند.

مرحوم آقای خویی در توجیه روایت، کلمه «والا» را اینگونه معنا می کنـد و می فرمایـد شـرط و جزا «ان وهبو اولیاء دمه للقاتل ضمن الـدیه والا» است اگر هبه نکردند ضـمان لازم نیست. شـرط این بود که اگر هبه کردند باید ضامن شوند «والا» می گوید اگر هبه نکردند ضمان لازم نیست. پس دو مصداق دارد.

مصداق اول:

اگر عفو نکردند یا دیه می گیرند یا قصاص می کنند.

مصداق دوم:

اگر عفو کردند باید ضامن شوند و الا اگر ضامن نشد نمی توانند عفو کنند.

اما روایت قبلی «ان اراد القود لیس لهم ذلک».

۱- (۶) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۳۵، ط العلمیه قم.

۲- (۷) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ص۳۱۲، ح۸۶۱، ط اسلامیه تهران.

۳- (۸) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۱۵۹، ح۵۳۶۲، ط جماعه المدرسین.

این روایت صحیح و معتبر و معارض با روایت اول است.

جواب از ایرادات:

ایراد اول:

گفتید خلل و اضطراب متن را دارد می گوئیم قبول داریم یا اشتباه در نسخه شده و یا راوی در نقل اشتباه نموده است. چون یک روایت در دو نقل و با یک تفاوت در ذیل در دو مورد نقل شده است. لذا می گوئیم و اگر یک جمله ای در روایت یا در نقل یا در نسخه اشتباه شد به بقیه روایت لطمه نمی خورد و ذیل روایت که فرمود اگر اراده کردند قصاص کنند لیس لهم ذلک باید ضامن شوند خلل و لطمه ای بر آن وارد نیست. لذا به قرینه روایت دوم قسمت اول را تصحیح می کنیم و این اختلال در ذیل به وجود نمی آورد. لذا قبول داریم خدشه و نقصی در قسمت اول است اما مضر به بخش دوم روایت نیست و می توان به آن عمل نمود.

ایراد دوم:

گفتند در فرع اول آمده است عفو جایز است اما در فرع دوم قصاص جایز نیست در حالیکه در هر دو فرع ملاک حکم یکی؛ یعنی تفویت حق غرما است. بنابراین تفکیک معنی ندارد.

در جواب به این ایراد می گوئیم با توجه به اینکه قسم اول را قبول نداریم و با قرینه روایت دوم اشکال اول را وارد دانستیم ایراد دوم مرتفع می شود.

ایراد سوم:

تعارض بین دو روایت: از روایت دوم استفاده شد«والا فلا» یعنی اگر هبه کردند باید ضامن دین شوند اگر هبه نکردند ضمان لازم نیست که دو مصداق دارد یا دیه یا قصاص است و ضمان معنا ندارد.

در جواب می گوئیم شرط و جزا را خلط کردید در این روایت، عبارت «فان وهب اولیائه دمه للقاتل» شرط و جمله «ضمن الدیه» جزاء شرط است نه جمله «والا ـ فلا» ضمن الدیه ای یجب علیهم که ضامن شوند شرط و جزا تمام می شود. و سپس متفرع بر این بیان می فرماید «والا ـ فلا» یعنی اگر ضامن نشدند حق ندارند هبه نمایند. و عبارت روشن و صریح است؛ پس متعرض قصاص نشد تا معارض با آن روایت باشد.بلکه متعرض هبه است. و می گوید اگر ضامن نشدند حق هبه ندارند. در نتیجه این استدلال صحیح و مطابق ظهور روایت است. و استدلال مرحوم خویی خلاف ظاهر است.

عبارت روایت دوم عین روایت اول است روایت اول قرینه است برای عبارت روایت دوم جمله «والا» فلا در هر دو آمده است.

و به نظر می آید اشکال سوم هم به این روایت وارد نیست.

ایراد چهارم:

صاحب جواهر(۱) از دروس یا نهایه نقل کرده است که گفته اند روایت ضعف سند دارد. جواب ایراد چهارم:

صاحب جواهر جواب داد اما مرحوم شیخ صدوق کلینی و عده زیادی به آن تمسک کرده اند چگونه بگوییم ضعیف است حتی دروس این قول را به مشهور نسبت داده است. مرحوم محقق که قائل به قول دیگر است می گوید «فهو مروی» لذا نمی توان گفت از نظر سند ضعیف است علماء نقل کرده اند و استناد هم کرده اند.

پس اشکال چهارم وارد نیست.

ایراد پنجم:

برخی گفته اند این روایت مطابق قول عامه است و اعتنا به آن نمی شود.

ص: ۷۰

۱- (۹) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۵، ط اسلامیه تهران.

جواب:

می گوئیم هر روایتی که مطابق قول عامه بود از اعتبار نمی افتد زیرا این روایت گرچه مطابق فتوای عامه است اما مشکل مطابقت با فتوای عامه در موردی است که فتوای شاذی از شیعه مطابق عامه شود. و در اینجا جمع کثیری از خاصه فتوا داده و به روایت استناد کرده اند پس مطابقت با فتوای عامه ایجاد مشکل نمی کند.

نکته: روایت دوم که خواندیم متعرض صورت قصاص نیست فقط مورد هبه را بیان می کند یعنی اگر بخواهند هبه کنند باید ضامن شوند؛ اما می گوییم از این روایت هم می توانیم قصاص را استفاده کنیم زیرا راوی می پرسد آیا اولیاء دم می توانند با توجه به دین دم را هبه کنند امام فرمود خیر زیرا «اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل» بدیهی است ملاک عدم جواز هبه تفویت دین است وقتی عفو کردند دین فوت می شود و چون موجب تفویت دین است حق عفو ندارند. و عین همین ملاک در قصاص نیز موجود است یعنی با قصاص نیز تفویت دین می شود و حق غرما از بین می رود لذا هر دو روایت عدم جواز قصاص یا هبه را هم می فهماند؛ منتهی روایت اول بالصراحه که فرمود «ان ارادو القود لیس لهم حتی یضمن» و روایت دوم با القاء خصوصیت.

نتیجه:

حق این است که اولیاء دم اگر خواستند قصاص کند لیس لهم ذلک حتی یضمن الدیه.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

در مسأله ۲۰ گفتیم اگر کسی کشته شد و مدیون است و مالی هم که دینش را از آن ادا نماید ندارد مسأله سه صورت دارد؛

ص: ۷۱

صورت اول: اولیاء دم موظفند فقط دیه بگیرند و دین را اداء کنند. این صورت بحث شد و گذشت که مثل بقیه اموال «من بعد وصیه یوصی بها او دین» عمل شود.

صورت دوم: قصاص کردن بود؛ و دیروز بحث کردیم که آیا اولیاء دم حق دارند بدون توجه به خواست غرما؛ قاتل را قصاص نمایند؟ یا شرط قصاص، ضمانت دین است؟ گفتیم در مسأله دو قول است و قول دوم مختار ما است و گفتیم قاعده این است که قصاص جایز نیست مگر اینکه ضامن شوند.

برای قول دوم استدلال به دو روایت شد و ایراداتی داشت که جواب دادیم و گذشت.

اکنون ادله قول اول را یـک بـار دیگر بررسـی می کنیم. قول اول قائـل به جواز است و می گویـد اولیاء دم بـدون اینکه ضامن دین شونـد حق قصاص دارنـد. ابن ادریس(۱) فتـوا داده و ادعـای اجمـاع کرده و جمعی از بزرگـان تبعیت کردنـد. محقـق در شرایع(۲) این قول را اولی می دانـد صـاحب جواهر(۳) فرمود: «بل اصح». شـهید در مسالک(۴) فرمـود: «اظهر» این قول است. خویی(۵) فرمود: اظهر این قول است.

ادله قول اول:

الف: اجماع؛

ابن ادریس(۶) و من تبع ادعای اجماع کرده اند.

ص: ۷۲

۱- (۱) ابن ادریس حلی، السرائر، ج۲، ص۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۳- (۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیه تهران.

۴- (۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۴۸، ط معارف اسلامی قم.

۵- (۵) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۳۵، ط العلمیه قم.

۶- (۶) ابن ادریس حلی، السرائر، ج۲، ص۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.

ب: اطلاق آیات؛

محقق در شرایع(۱) فرمود: «قیل نعم تمسکا بالآیه»

۱- اطلاق یا عموم آیه:

«وَ لَا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقّ ِ وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فىّ ِ الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً»(۲) می گوید من قتل تعمیم دارد هرکس به ظلم کشته شد برای ولیش سلطان قرار دادیم و حق دارد قصاص نماید. این اطلاق یا عموم آن مقتولی که مدیون است و مالی هم ندارد که دین را بپردازد را شامل می شود. آیه خیلی روشن دلالت بر این می نماید که گرچه از مقتول مدیون مالی برای اداء دین نمانده باشد حق القصاص برای اولیاء دم ثابت است.

۲- اطلاق آیه:

«النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَينَْ ِ بِالْعَينْ ِ وَ الْأَنفَ بِالْأَنفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسنِّ»(۳) دلالت می کند اگر نفسی کشته شد در مقابلش نفس را استیفاء می کنند این آیه اطلاق دارد و قید ندارد و نفرمود بشرط اینکه مقتول مدیون نباشد.

ج: روایات؛

روایات متعدد که دلیل قصاص است می گوید اگر کسی کشته شد حق اولیه قصاص است اولیاء دم مخیرند قصاص نمایند و اگر نخواستند می توانند بدون دریافت مال عفو نمایند و یا تبدیل به مال نمایند و یا مصالحه به کمتر یا بیشتر و یا اندازه دیه عفو نمایند. روایات اختیار را به اولیاء دم می دهد و قیدی ندارد که اگر چنانچه مقتول مدیون است حق قصاص ندارید.

د: تمسک به اصل؛

گفته اند اگر کسی اطلاق و عموم آیات را نپذیرد خواهیم گفت با تمسک به اصل حق القصاص مطلقا ثابت است زیرا طبق قرآن کریم حق القصاص ثابت است و شک می کنیم که آیا این حق القصاص مقید است به اینکه مدیون نباشد یا مقید نیست؟ اصل عدم تقیید است. بنابراین چه مقتول مدیون باشد یا مدیون نباشد این حق برای اولیاء دم ثابت است و می توانند استیفاء نمایند.

ص: ۷۳

۱- (۷) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۸) الاسراء(۱۷): ۳۳.

۳- (۹) المائده(۵): ۴۵.

جواب از استدلال قول اول:

الف:

هر دو آیه در مقام بیان این جهات نیست بلکه در مقام بیان اصل مشروعیت قصاص است که قصاص در شرع ثابت است حق القصاص برای ولی دم ثابت است اما اینکه بگوییم شامل تمام خصوصیات می شود که آیا مقتول مدیون باشد یا خیر یا قید دارد یا خیر؟ در مقام بیان این موارد نیست تا به اطلاق آن اخذ شود.

ب:

روایات نیز در مقام بیان اصل مشروعیت قصاص است و نسبت به قیود و موارد آن در مقام بیان نیست و اگر قیدی باشد باید از راه دیگر ثابت شود.

ج: جواب از تمسک به اصل:

صورت مسأله، «مشروعیت مطلق قصاص» نیست؛ تا بگوئید اصل عدم قید است. بلکه صورت مسأله، «مشروعیت قصاص در فرض مدیون بودن مقتول» است. در این صورت جائی برای اجرای اصل عدم تقیید نمی ماند زیرا خود مشروعیت قصاص مورد تردید است نه مقید به قید شدن. یعنی فرض این نیست که قصاص ثابت است و شک می کنیم آیا قید دارد یا خیر؟ بلکه فرض این است که اگر مقتول مدیون بود هل یجوز القصاص ام لا و لذا اگر هم اصلی در کار باشد باید بگوئیم اصل عدم مشروعیت قصاص است.

مرحوم صاحب جواهر(۱) پس از پذیرش قول اول در پایان استدلال بر قول اول مقداری تنزل می کند و می فرماید من المحتمل که از روایت خوانده شده دریابیم قصاص جایز نیست بلکه فقط در صورتی که اولیاء دم ضامن دین شدند می توانند قصاص کنند.

ص: ۷۴

۱- (۱۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۵، ط اسلامیه تهران.

هرچند مرحوم محقق حلی روایت را نادر و ضعیف السند می داند اما صاحب جواهر ضعف را با عمل مشهور مجبور شده می پندارد. اما صاحب جواهر(۱) بعد از آن تنزل مطلبی می فرمایند که مضمون آن چنین است لکن الا ان الجرأه علی مخالفه العمومات المذکوره المعتضده بالاصل وبالشهره المتأخره فی غایه الصعوبه ولااقل من الشک واصل وقد عرفت ان الاصل یعتضد.

صاحب جواهر قبول دارد که روایت دلالت دارد و ضعف سند را منجبر به عمل اصحاب می داند و نادر را با شهرت رد می نماید در عین حال می فرماید داشتن جرأت ایستادن در مقابل عمومات که با اصل نیز تقویت شده است بسیار مشکل است.

اقول: می توان گفت چنانچه گفتیم عمومات مطلق نیست و بر اصل نیز ایراد وارد شد لذا جرأت ایستادن در برابر عمومات فی غایه الصعوبه نیست.

البته حضرت امام با عنوان الاحوط ذکر نموده و فرموده اند: «والاحوط» احتیاط وجوبی «عدم الاستیفاء الا بعد الضمان».

شاید دلیل احتیاط امام همان مشکل بودن ایستادن در مقابل عمومات است.

صورت سوم: عفو مجانی؛

آیا در چنین فرضی اولیاء دم حق عفو دارند مجانا هبه نمایند و قاتل را ببخشند یا خیر؟ در اینجا جمعی از بزرگان می فرمایند حق ندارند و نمی توانند عفو بکنند.

۱- (۱۱) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۵، ط اسلامیه تهران: «إلا أن الجرأه علی مخالفه العمومات المزبوره - المعتضده بالأصل وببعض ما فی النصوص المذکوره وبالشهره المتأخره، بل وبما یظهر من نسبه المصنف ما فی النهایه إلی الندره من الشهره المتقدمه التی یوهن بها إجماع ابن زهره فی غایه الصعوبه ولا أقل من الشك، وقد عرفت أن الأصل یقتضی العدم، والله سبحانه هو العالم.»

شیخ در مبسوط(۱) فرمود: «ان الـذی رواه اصـحابنا انه لم یکن لولیه العفو علی غیر مال» بـدون دیه مجانا نمی توانـد عفو نماید «ولا القود» قصاص هم نمی توانـد بکنـد «الا ان یضـمن حق ... و عن ابی علی انه قال لایجوز للاولیاء العفو الا ان یضـمن الدیه» دلیلش هم روایت ابی بصـیر (روایت دوم) است که فرمود: «فان وهب اولیائه دمه للقاتل» اگر خواسـتند هبه نمایند «ضـمن الدیه للغرماء» واجب است که ضامن دیه شوند برای طلبکاران «والا فلا» اگر ضامن نشدند حق عفو ندارند.

روایت از نظر سـند معتبر است و اصـحاب بر طبق آن فتوا داده اند منتها در اینجا عبارت مرحوم صاحب جواهر(۲) نیز هست که فرمود مخـالفت بـا اطلاـق و عمومـات معتضـد به اصـل فی غـایه الصـعوبه است. لـذا امام در این فرع نیز احتیاط می کنـد و می فرماید: «والاحوط عدم الاستیفاء الا بعد الضمان والاحوط مع هبه اولیاء دمه للقاتل ضمان الدیه» احوط این است که در صورت عفو دین را ضامن شوند.

اقول: به نظر مـا اقوی به اسـتناد روایـات بـا توجه این شـبهه صـاحب جواهر، همـان فرمـایش امـام است می فرمایـد احوط جواز قصاص در صورت ضمان دین است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

بحث اخلاقی:

امروز برای اجتماع در فیضـیه که از ساعت ده شـروع می شود صـحبت تعطیلی حوزه بود که ما مدارس تحت پوشش را تعطیل کردیم اما دروس سطوح عالی و خارج را تعطیل نکردیم و به عهده خود آقایان اساتید گذاشتیم.

ص: ۷۶

۱- (۱۲) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۵۶، ط المکتبه المرتضویه.

۲- (۱۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۶، ط اسلامیه تهران.

جریـان از این قرار است که؛ بعـد از راهپیمایی عظیم ۲۲بهمن و حضور سراسـر مردم و حمـایت از نظام و انقلاب و ولایت فقیه که واقعا نشان داد بعد از ۳۲ سال از انقلاب مردم نه تنها که مثل همان مردم سال ۵۷ (سال اول پیروزی) با همان شور و شعف هسـتند بلکه بهتر و وسیع تر به نظـام علاـقه دارنـد. در آن زمان صـحبت پیاده شـدن یک نظام اسـلامی بود که امروز ثمرات و برکات این نظام را می بینند و مشاهده می کنند اسـتکبار و دشـمنان اسـلام با تمام سـنگ اندازی ها تا حال نتوانسـتند کاری از پیش ببرند و این نظام مانند خورشید در جهان می درخشد و آنها رو به سقوط رفتند مردم ما در ضمن شرکت در راهپیمایی به عنوان گرامیـداشت ۲۲ بهمـن از حرکـت انقلاـبی مردم مصـر ابراز محبت و اعلاـم حمـایت کردنـد و ابراز شـد که این حرکت انقلاـبی مصـر برگرفته از انقلاب ایران است. راستی جوانان و اجتماعاتی که دیـده می شود در مصـر خاطرات اوایل انقلاب در

ذهن تـداعی می شود. و لطف الهی بود که سـقوط یک دیکتاتور فرعونی در مصـر همزمان با ۲۲بهمن بود. و بعـد از آن دیگر انتظـار نبود که در برابر این حرکت عظیم ملی در ایران یک حرکت ضـد انقلابی انجام شود که متأسـفانه با پیشـنهاد و اطلاعیه گروهی در مســیر خاصـی روز ۲۵ بهمـن بـه بهـانه اعلاـن حمـایت از مصـر بـا نقشـه ای خائنـانه و برای تضـعیف نظـام و برای خوشـحالی امریکا و صـهیونیست های شرمنده و فلک زده در مقابل انقلاب مصر؛ اعلان راهپیمایی کردند و این حرکت بگونه ای دشـمنان را خوشحال نمود. که وزیر خارجه امریکا گفت از مردم شجاع که ۲۵ بهمن به خیابان آمدند حمایت می کنیم. و این خواست دشـمن است. از این جهت طلاـب و اساتیـد محترم به دنبـال یـک حرکت متقابل بودنـد و تحرکاتی در بعضـی از مـدارس انجـام شـد و نیز گـاهی راهپیمـایی و تحصن انجـام گردیـد. برای هماهنگی با این خواست عمومی طلاب و اساتیـد از طرف شورای مـدیریت نیز اعلاـم شـد که تا ساعت۱۰ درس برقرار باشــد و از سـاعت ۱۰ به بعـد به عنـوان محکوم کردن این حرکت و اقدام خائنانه که منجر به شهادت دو نفر از دانشجویان شد. و همراهی با دانشگاه و تسلی خاطر بازماندگان شهداء در فیضـیه تجمع نمایند و همزمان در اصـفهان و مشـهد و دیگر شهرستان های بزرگ و کوچک این اجتماع برقرار است. در واقعه روز ۲۵بهمن یک نفر روز اول شـهید شد که دانشجویی از پاوه است و سنی مذهب و جوانی متدین و نماز خوان و سالم بود و دیگری هم در بیمارسـتان شهید شد. و ما امروز از بحث اخلاقی چهارشنبه صرفنظر می کنیم درس را زودتر تمام می کنیم تا از سخنان جناب آقای خاتمی استفاده نماییم.

بحث فقهی:

مسأله۲۱:

لو قتل واحد رجلین أو أکثر عمدا علی التعاقب أو معا قتل بهم، ولا سبیل لهم علی ماله، فلو عفا أولیاء بعض لا علی مال کان للباقین القصاص من دون رد شیئ، وإن تراضی الأولیاء مع الجانی بالدیه فلکل منهم دیه کامله، فهل لکل واحد منهم الاستبداد بقتله من غیر رضا الباقین أو لا، أو یجوز مع کون قتل الجمیع معا وأما مع التعاقب فیقدم حق السابق فالسابق، فلو قتل عشره متعاقبا یقدم حق ولی الأول فجاز له الاستبداد بقتله بلا إذن منهم، فلو عفا فالحق للمتأخر منه وهکذا؟ وجوه، لعل أوجهها عدم جواز الاستبداد ولزوم الإذن من الجمیع، لکن لو قتله لیس علیه إلا الإثم، وللحاکم تعزیره ولا شیئ علیه ولا علی الجانی فی ماله، ولو اختلفوا فی الاستیفاء ولم یمکن الاجتماع فیه فالمراجع القرعه فإن استوفی أحدهم بالقرعه أو بلا قرعه سقط حق الباقین.

یک بحث قبلاً گذشت که اگر چند نفر مشترکاً یک نفر را بکشند اولیاء دم می توانند این چند نفر قاتل را هر چند نفر باشند قصاص کنند منتهی باید مازاد دیه را بدهند یا یک دیه از همه بگیرند یا بعضی راقصاص و از بعضی دیه بگیرند.

بحث امروز عکس آن است یعنی اگر یک نفر چند نفر را بکشد چه علی التعاقب یعنی طی چند مرحله و سال مثلاً ده نفر را بکشد و یا بطور دفعی مثلاً با انفجاری ده نفر را بکشد. پرسش این است که، اولیاء دم مقتولین، چه وظیفه ای دارند؟

مسأله چند صورت دارد:

صورت اول: اولیاء مقتولین همگی قصاص می خواهند؛

اگر همه اولیاء مقتولین طالب قصاص باشند در مسأله دو قول است؛

قول اول:

اگر یک نفر قصاص کند بقیه حقوق ساقط و استیفای قصاص برای همگان صادق است. یعنی وقتی قصاص کردند می توان تعبیر کرد که کل واحد از اولیاء دم تمام نفس قاتل را استیفاء کردند و نمی توان گفت اگر یکی استیفاء قصاص کرد دیگری می تواند دیه طلب کند زیرا روایت داریم «لایجنی الجانی اکثر من نفسه»(1) جانی بیش از نفس خود تعهد ندارد زائد بر نفس چیزی ندارد لذا از نظر استیفاء نفس لایجنی اکثر من نفسه هر کدام استیفاء کردند نفس او استیفاء شد برای مثال اگر ۵ نفر کشته شدند و اولیاء دم همگی قصاص گرفتند بر هر کدام از اولیاء دم یصدق که استیفاء نفس قاتل کردند بنابراین لامجال که بگوییم یکی قصاص کند و بقیه دیه بگیرند.

در بین فقهای امامیه این مطلب روشن است. صاحب جواهر(2) فرمود: «بلاخلاف ولا اشکال»

قول دوم:

جانی به مقدار یک قتل قصاص می شود و نسبت به بقیه دیه بدهکار است؛ کتب عامه این قول را دارند که اگر بیش از یک نفر را کشت یک قتل بعهده جانی است. یکی او را می کشد در مقابل مقتول اما بقیه، دیه می گیرند. بنابراین اگر یک نفر چند نفر را کشت بعهده او یک قتل است اگر از بین اولیاء دم مقتول؛ اولیاء یکی از مقتولین قصاص نماید نه نفر دیگر مطالبه دیه می نمایند.

ص: ۷۹

۱- (۱) حرعاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۲، ح۱۰، ط آل البیت.

۲- (۲) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۱۶، ط اسلامیه تهران.

مناقشه در قول دوم:

ظاهر ادله ای که ما داریم خلاف این مطلب است آنچه از آیات و روایات در باب قصاص استفاده می شود این است که اگر کسی بیش از یک نفر را کشت اولیاء دم استحقاق بیش از نفس قاتل را ندارند از طرفی روایت هم داریم که «لایجنی الجانی علی اکثر من نفسه»(۱) بنابراین اگر همه اولیاء مقتولین قصاص خواستند یک قصاص انجام می شود و یصدق که هر کدام از اینها تمام نفس قاتل را مستقلا استیفاء کرده اند.

صورت دوم:

اگر اولیاء دم چند مقتول، همگی دیه خواستند اینجا خلاف صورت قبل است یعنی به عدد هر مقتول یک دیه بعهده قاتل است و اولیاء هر مقتولی هرکدام مستقلا می توانند مطالبه دیه نمایند. اینجا ده نفر کشته شدند ده حق القصاص است و تبدیل به دیه می شود و ده دیه است.

ادامه بحث انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

دیروز در مورد مسأله ۲۱ گفتیم این پرسش مطرح بود که اگر یک نفر چند نفر را کشته است چه علی التعاقب و پشت سر هم باشد- مثلا- در طول چند سال چند نفر را کشته است- و چه یک دفعه ای باشد- مثل اینکه انفجاری ایجاد کرد و در یک لحظه چند نفر را کشت- وظیفه اولیاء مقتولین چیست؟

گفتیم مسأله چند صورت دارد:

صورت اول: قصاص خواهی اولیاء دم همه مقتولین:

اگر اولیای دم همه مقتولین تقاضای قصاص کنند؛ در این صورت دو قول مطرح است که دیروز بحث کردیم.

۱- (۳) حرعاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۲، ح۱۰، ط آل البیت.

صورت دوم: دیه خواهی اولیاء دم همه مقتولین:

اینجا که هه اولیاء دم مقتولین طالب مصالحه به دیه هستند یتعدد الدیه بتعدد الجنایه مثلا اگر دو نفر یا ۵ نفر را کشت دو یا ۵

دیه بایـد بدهـد زیرا در قتل عمد حق اولیه اولیاء هر یک از مقتولین قصاص است و می توانند از حق بگذرند و با تبدیل حق به مال به کمتر یا بیشتر یا اندازه دیه مصالحه کنند. و چون جنایت متعدد است جانی باید به عدد جنایت دیه بپردازد. و دلیلش هم این است که هر کدام از اولیاء مقتول یک دیه کامل را مستحق هستند و اگر تراضی به دیه شد یک دیه بین آنها تقسیم نمی شود بلکه هر کدام یک دیه کامل می گیرند.

صورت سوم: عفو اولیاء دم بعضی از مقتولین:

برای نمونه اگر دو نفر کشته شدند و اولیاء یکی از مقتولین قاتل را بخشیدند پرسش این است که آیا حق بقیه از قصاص ساقط می شود یا خیر؟

دلیل مسأله:

مقتضای قاعـده: ظاهر این است که اینجا چنـد حق وجود دارد دو نفر مقتولند و اولیاء دم یکی از مقتولین از حق خود گذشتند اما حق اولیاء دم مقتولین دوم باقی است و حق استیفاء نفس قاتل را دارنـد. لـذا می تواننـد یا قصاص اجرا کنند و یا با تبدیل به مـال دیه دریافت نماینـد پس عفو اولیاء دم یکی از مقتولین موجب نمی شود که حق اولیاء دم مقتول دومی و یا سومی و بیشتر ساقط شود.

تفاوت صورت یک قاتل و چند مقتول و اولیاء دم با صورت یک قاتل و یک مقتول و چند ولی دم:

محل بحث با مورد یک مقتول و چند ولی دم تفاوت اساسی دارد آنجا که قاتل یک نفر را بکشد و اولیاء متعدد باشند، اگر یکی از اولیاء عفو کند دومی حقش ساقط نیست و می تواند قصاص کند اما بجهت اینکه نصف جنایت- در فرض دو نفر بودن اولیاء دم- توسط ولی دم اول مقتول بخشیده شد و جانی مالک نصف نفس خود شد اکنون ولی دم دوم که می خواهد قصاص کند باید نصف دیه را به جانی بپردازد. اما در محل بحث چون مقتول متعدد است اگر ولی دم یکی از مقتولین عفو کرد از این جهت که ارتباطی بین اولیاء دم دو مقتول وجود ندارد و حق استیفاء مستقل است اولیاء دم مقتول دوم می توانند تمام نفس را استیفاء کنند و هیچ سهمی از دیه به مقتول بدهکار نمی شوند.

روایت: علاوه بر مقتضای قاعده که در مورد اولیاء دم مقتول اول عفو در حق خود است. و اولیاء دم مقتول دومی تمام حق خود را استیفا کردند؛ روایت صحیحه داریم که بر مستقل بودن حق استیفاء اولیاء دم دو یا چند مقتول دارد.

عبدالرحمن(۱) عن ابی عبدالله قال «سألته عن رجل قتل رجلین عمدا و لهما اولیاء فعفا اولیاء احدهما و أبی الآخر» عبدالرحمن می گوید در مورد شخصی که دو نفر را کشت و اولیاء دم یکی از دو مقتول از قصاص گذشت کردند و اولیاء دم مقتول دیگر تقاضای قصاص دارند؛ از امام پرسید تکلیف اولیاء دم مقتول دیگر چیست؟ قال یقتل الذی لم یعف امام فرمود اولیاء آن مقتولی که عفو نکرده اند می توانند قصاص کنند وان احبو ان یأخذ الدیه و اگر نخواستند قصاص کنند می توانند دیه بگیرند و عفو نمایند.

۱- (۱) حرعاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۵۲، ح۳، ط آل البیت.

ملاحظه می فرمایید که، امام نفرمود چیزی هم بدهکار است بلکه اجازه داد، ولیّ دم مقتول دوم تمام حقش را استیفاء کند.

صورت چهارم:

جواز یا عدم جواز اجرای قصاص توسط اولیاء یک مقتول در صورت قصاص خواهی اولیاء دم همه مقتولین:

اگر اولیاء دم همه مقتولین قصاص بخواهند آیا اولیاء یکی از مقتولین می توانند در اجرای قصاص بدون اذن بقیه سبقت بگیرند و قاتل را مستقلا و بدون استیذان از بقیه قصاص کند؟ در اینجا سه قول- یا همانگونه که در فرمایش امام در تحریر آمده است سه احتمال- مطرح است:

احتمال اول: جواز مطلقا:

ممکن است گفته شود اگر یکی خواست سبقت بگیرد و بدون استیذان از بقیه از حقش مستقلا استفاده کند می تواند قصاص کند. چون حق القصاص برای او ثابت است و برای استیفای حق نیازی به اذن از دیگران نیست.

احتمال دوم: عدم جواز مطلقا:

ممکن است گفته شود قبول داریم که حق القصاص دارد اما صاحبان متعلق حق متعددند؛ مثلاـ مقتولین ۵ نفرند و اولیاء هر کدام از مقتولین حق القصاص دارند اما متعلق این حق یک نفر است که جانی است و حق هر ۵ نفر به او تعلق گرفته است و هیچ شریکی حق ندارد بدون اذن بقیه در متعلق واحد تصرف کند. یعنی همانگونه که اولیاء مقتول «الف» مثلا؛ بر تمام نفس قاتل مسلط است اما در برابرش اولیاء مقتول «ب» نیز بر تمام نفس قاتل مسلطند و اگر بناست قاتل قصاص شود اولیاء همه مقتولین باید توافق کنند تا قصاص اجراء شود.

ص: ۸۳

مرحوم امام(1) در تحریر همین احتمال دوم را ترجیح داده و فرمود اوجه همین وجه است.

احتمال سوم: تفصیل؛

ممکن است گفته شود؛ اگر قاتل چند نفر را متعاقبا در چند مرحله کشته است در مرحله اول اجرای حق قصاص با اولیاء مقتول اول است و مقتول دوم در رتبه دوم و هکذا و اگر یکجا با هم کشته شدند همه اولیاء مقتولین در استیفای حق قصاص باهم مساوی هستند. این تفصیل انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

گفتیم اگر کسی بیش از یک نفر را بکشد در مورد وظیفه اولیاء دم مقتولین صوری مطرح است و پس از بررسی صورتهای اول و دوم و سوم گفتیم در مورد صورت چهارم سه احتمال مطرح است احتمال اول و دوم از صورت چهارم مطرح شد و گفتیم مرحوم امام احتمال دوم را ترجیح داده اند. و اکنون احتمال سوم را بررسی می کنیم:

احتمال سوم: تفصیل:

ممکن است گفته شود اگر قاتل یکجا و در آن واحد همه را کشته باشد؛ اینجا اولیاء هر یک از مقتولین اگر بخواهند در اجرای قصاص بدون اذن بقیه سبقت بگیرند ترجیح بلامرجح است. زیرا متعلق حق مساوی است پس هر کدام از اولیاء دم مقتولین اگر بخواهد استیفاء قصاص کند، اذن اولیاء دم دیگر مقتولین لازم است. اما اگر یکجا نکشته است بلکه متعاقبا و در طی چند روز یا ماه یا سال چند نفر را کشته است؛ در آن صورت اولیاء دم مقتول اول حق تقدم دارند و می توانند بدون اذن اولیاء دم دیگر مقتولین حق قصاص را استیفاء نمایند و اگر اولیاء دم مقتول اول عفو کردند؛ اولیاء دم مقتول دوم حق تقدم دارند. یعنی تقدم زمانی قتل مقتول اول باعث می شود که اولیاء دم مقتول اول در اجرای قصاص اولویت یابند و در رتبه مقدم باشند. اما آنجا که با هم کشته شدند حق اولیاء دم مقتولین علی السوی است و نیاز به اذن دارد.

۱- (۲) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج۲، ص۵۳۸، ط اسماعیلیان.

مناقشه در احتمال سوم:

این تقدم زمانی مستلزم تقدم رتبی نیست زیرا بر فرض یکی از مقتولین زودتر کشته شود باعث نمی شود که حق تقدم بر دیگران پیدا کند بلکه جریان نظیر دَین است مثلا فردی روز شنبه از زید یک میلیون قرض کند فردا از دیگری قرض کند روز

سوم هم از نفر سوم قرض کند و به همه می گوید سر یک ماه بر می گردانم در حال حاضر به سه نفر مدیون است و یک ماه هم فرصت دارد و در مقام ادا هیچ تقدم زمانی مطرح نیست و دَین هر کدام در هر زمانی قابل پرداخت است. محل بحث نیز همینگونه است شخصی علی التعاقب سه نفر را کشته است و سه حق به عهده اوست و اولیاء دم مقتولین حق استیفاء دارند و هر کدام در هر آنی می توانند استیفاء حق کنند پس این قول و احتمال سوم وجهی ندارد.

صورت پنجم: حکم ولی مقتولی که بدون اذن اولیاء دم دیگر مقتولین قصاص کند:

در جایی که اولیاء همگی قصاص می خواهند باید از بقیه اذن بگیرد با این مبنا که لایجوز لاحد الاولیاء الاستبداد اگر یکی از اولیاء بدون اذن بقیه قاتل را قصاص کرد چیزی بر عهده او نیست بلکه فقط فعل حرام مرتکب شد و حاکم او را تعزیر می کند. حال اگر اولیاء دم بقیه مقتولین بعدا راضی شدند خللی به ارتکاب فعل حرام او نیست یعنی در آن مرحله نیز فقط تعزیر دارد.

صورت ششم: حکم قصاص توسط اولیاء یکی از مقتولین بدون اجازه بقیه:

ص: ۸۵

خود جانی که ۵ نفر را کشته است و با قصاص شدن توسط اولیاء دم یکی از مقتولین حق یک مقتول را اداء کرده است؛ آیا نسبت به اولیاء دم دیگر مقتولین دینی دارد یا خیر؟ در مسأله چند قول است. بزرگان اختلاف دارند که جانی نسبت به بقیه مقتولین بدهی دارد یا خیر؟

قول اول: مدیون نبودن قاتل به اولیاء بقیه مقتولین در صورت اجرای قصاص توسط یکی از اولیاء مقتولین:

قد یقال مشهور قائلند که قاتل پس از اجرای قصاص توسط اولیاء یکی از مقتولین؛ به اولیاء بقیه مقتولین چیزی بدهکار نیست. حتی صاحب جواهر(۱) می فرماید بعضی ادعای اجماع کرده اند و گفته اند هرکدام به تنهایی حق قصاص داشتند و آنکه طلب داشتند اکنون حاصل شد و متعلق حق از بین رفت و چیزی هم غیر از قصاص طلب نداشتند که استیفاء نمایند لذا جانی نسبت به بقیه بدهی ندارد.

قول دوم: باقی ماندن دین قاتل نسبت به اولیاء بقیه مقتولین در صورت اجرای قصاص توسط اولیاء یکی از مقتولین:

برخی گفته اند اگر اولیاء دم یکی از مقتولین قاتل را قصاص کنند ذمه قاتل نسبت به اولیاء دم بقیه مقتولین مشغول است و ورثه قاتل قصاص شده باید به اولیاء هر یک از مقتولین یکی یک دیه کامل بپردازند.

دلیل قول دوم:

گفته اند جانی ۵ قصاص بر عهده دارد و یک بدل بیشتر ندارد که آن هم استیفا شد و چون بدون اذن بقیه استیفاء شد حق بقیه زمین مانده است و حقشان که نفس جانی بود فوت شد. پس باید جبران شود. وقتی جانی نتواند بدل نفس را بدهد باید خسارت بدهد و در مقابل هر کدام یک دیه بپردازد.

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۷، ط اسلامیه تهران.

قول سوم:

محقق در شرایع(۱) نتوانست تصمیم بگیرد و لذا با «فیه تردد» فرمود نمی داند قول اول صحیح است یا قول دوم صحیح است.

اقول:

به نظر می رسد تردید مرحوم محقق وجهی ندارد و ظاهر این است که قول دوم قابل مناقشه است زیرا طرفداران قول دوم به عنوان دلیل گفته بودند؛

اولا:

قاتل مثلا ۵ نفر را کشته و خود یک نفس دارد که بدل یکی می شود وقتی قصاص واقع شد بدل بقیه باقی مانده و باید جبران شود.

جواب:

می گوییم روایت می گوید لایجنی الجانی اکثر من نفسه(۲) جانی وقتی جنایت عمدی مرتکب شد بیش از نفس خود بدهکار نیست بر فرض چند قتل کرده باشد همه اولیاء همه مقتولین فقط نفس او را طلبکارند و لذا اگر یک نفر پیش افتاد و نفس جانی را گرفت اگر با اجازه اولیاء بقیه مقتولین بود غائله تمام است و بر کسی چیزی نیست و اگر بدون اجازه اولیاء بقیه مقتولین بود اولیائی که بدون اجازه بقیه پیش افتادند معصیت کردند و کسی چیزی بدهکار نیست چون فرض این است همگی از ناحیه مقتولین قصاص می خواستند و اکنون قصاص حاصل شد.

ثانیاً:

عدم پرداخت به وارثان بقیه مقتولین با روایت لایبطل دم امرء مسلم(۳) مخالف است نفرات دیگری را هم کشته است اگر قائل به دیه نشویم خون مقتول دوم پایمال شد.

۱- (۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۳) حرعاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۲، ح۱۰، ط آل البیت.

۳- (۴) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۳۵۰، کتاب الشهادات، باب۲۴، ح۱، ط آل البیت.

جواب:

روایت اقتضای اضافه بر غیر نفس ندارد. بلکه روایت می گوید اگر یک انسان کشته شد در مقابلش قاتل قصاص میشود و اگر قصاص نشود خون آن انسان باطل میشود همچنین اگر چند نفر را بکشد و اولیاء دم مقتولین قصاص بخواهند و قصاص نشود خون باطل میشود اما روایت لایبطل نمی گوید اضافه بر نفس باید دیه بپردازد پس این استدلال نیز درست نیست.

ثالثاً: تشبیه:

روایت داریم(۱) که اگر انسانی فردی را بکشد و فرار کند و بعدها قاتل فراری بمیرد باید از مالش دیه مقتول را بپردازند.

ملاحظه می فرمائید با اینکه هیچ تصالحی هم نشده نبود امام فرمود باید از مالش دیه بپردازند در محل بحث که یک نفر دو نفر یا بیشتر را کشته و اولیاء یکی از مقتولین بدون اذن دومی و سومی قصاص را اجراء کرد حق بقیه باقی است و ورثه باید چند دیه از مالش بردارند.

جواب:

می گوییم در جایی که قاتل فراری بمیرد دلیل خاص و روایت داریم که اگر کسی کشت و فرار کرد و بعد مرد باید دیه از مالش برداشته شود و روایت هم برخلاف قاعده است مقتضای قاعده این است که اول قصاص کنند اگر نخواستند قصاص کنند اولیاء دم تصالح به دیه کنند نه اینکه حقشان دیه است حقشان قصاص است در آنجا که فرار کرد برخلاف قاعده مصالحه نشده به حکم روایت دیه پرداخت میشود و در جایی که حکم خلاف قاعده باشد یقتصر فیه علی مورد الیقین نمی توان حکم را سرایت به جای دیگر داد.

۱- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب العاقله، باب۴، ح۱، ط آل البیت.

نتیجه:

قول مشهور صحیح است که دیگران حق دیه ندارند زیرا آنها می خواستند قصاص کنند و اکنون نیز مقصود حاصل است منتهی کسی که بی اجازه اقدام کرده است تعزیر میشود.

صورت هفتم: اختلاف اولیاء چند دم در تصدی اجرای قصاص:

اگر همه اولیاء دم چند مقتول قصاص بخواهند قاعده این است که یک نفر با دستور حاکم مأمور قصاص شود و اگر اختلاف کردند و بدون اذن هم استیفاء حق نمی کنند ولی طالب انتخاب شدن نیز می باشند وظیفه قرعه است. و قرعه بنام هر کدام از اولیاء در آمد قصاص را اجراء می کند و بقیه هم حقشان ساقط می شود و حق دیه ندارند. وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

مسأله ۲۲:

یجوز التوکیل فی استیفاء القصاص، فلو عزله قبل استیفائه فإن علم الوکیل بالعزل فعلیه القصاص، وإن لم یعلم فلا قصاص ولا دیه، ولو عفا الموکل عن القصاص قبل الاستیفاء فان علم الوکیل واستوفاه فعلیه القصاص، وإن لم یعلم فعلیه الدیه، ویرجع فیها بعد الأداء علی الموکل.

شکی نیست که توکیل جایز است اما الان موردی ندارد چرا که دستگاه قضایی خودش اجرا می کند بخش اجرای احکام دارد. اما به هر حال آیا شخص ولی دم می تواند به کسی وکالت دهد که قصاص را اجرا کند؟ می گوییم در اجرای قصاص مباشرت شرط نیست بلکه قابل توکیل است مانند طلب که می تواند برای وصول آن وکیل بگیرد. منتهی بعد از جواز توکیل دو فرع پیش می آید:

ص: ۸۹

فرع اول:

جواز یا عدم جواز عزل وکیل در اجرای قصاص:

اگر ولی دم برای استیفای قصاص وکیل گرفت می تواند او را عزل کند و این عقد از عقود لازمه نیست که فسخ آن نیاز به طرفین باشد بلکه از عقود جایزه است و یک طرفه قابل فسخ است.

فرع دوم:

اگر وکیل گرفت و قبل از استیفاء قصاص وکیل را عزل کرد. آیا این وکیل می تواند استیفای قصاص نماید؟

اگر اطلاع یابد که موکل او را عزل کرده است و در عین حال با علم و اطلاع از اینکه معزول شد استیفاء قصاص کند کار او قتل عمد است و قصاص دارد. و اگر پیش از علم به عزل خویش استیفای قصاص کرد اینجا دو صورت دارد:

۱-

عزل منوط به شرط است و به صرف انشاء فسخت وکیل منعزل نمی شود و مشروط به اطلاع رسانی است بنابراین اگر پیش از اطلاع از عزل استیفای قصاص کرد بلاشبهه قصاص ندارد. چون هنوز وکیل بود. و لذا دیه هم ندارد.

۲-

اگر گفتیم عزل تنها به فسخت محقق می شود و اطلاع رسانی شرط نیست در این صورت نیز قصاص ثابت نیست زیرا وکیل بحسب ظاهر خود را وکیل می دانست و فکر می کرد که عملش مشروع است در این صورت آیا دیه دارد یا خیر؟ فیه وجهان:

وجه اول:

دیه ثابت است زیرا در واقع حق کشتن نداشت و انسانی را بی جهت کشت و قصاص نداشتن منافاتی با ضامن بودن ندارد لذا باید دیه را بپردازد اما می تواند به موکل خود طرف رجوع کند و غرامت بگیرد. وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

در مسأله۲۲ بحث شد که جایز است ولی دم برای استیفای قصاص وکیل انتخاب کند و خودش مباشرت نکند. زیرا در استیفای حق قصاص مباشرت شرط نیست.

صاحب جواهر(۱) می فرماید: «بلاخلاف ولا اشکال بل الاجماع بقسمیه علیه»

متفرع بر این مسأله دو امر پیش می آید:

امر اول:

اگر شخص ولی دم، به کسی وکالت دهد که استیفای قصاص کند ولی قبل از استیفاء او را عزل کند اما وکیل به اعتبار همان وکالت قصاص را استیفاء نماید؛ مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: وکیل با علم به اینکه موکل او را عزل کرده است استیفای قصاص می کند:

در این صورت بلاشبهه عمل وکیل قصاص دارد زیرا موجب قصاص فراهم است. هرچند جانی نسبت به ولی دم مهدورالدم است اما نسبت به غیر ولی دم محقون الدم است و کسی غیر از ولی دم حق ندارد او را بکشد و وکیل معزول که حق نداشت جانی را قصاص کند و با علم به اینکه عزل شده است استیفای قصاص نمود، صدق می کند که قتل عمد عدوانا و ظلما انجام داده است. پس باید قصاص شود. البته اگر وکیل بر این باور باشد که موکل نمی تواند یک طرفه فسخ کند و با اعتقاد بر بقاء وکالت استیفای قصاص نماید قتل عدوان و ظلم نیست و در صدق عمد شبهه پیش می آید و قصاص ندارد بلکه شبه عمد است و دیه دارد.

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۱۹، ط اسلامیه تهران.

صورت دوم:

وکیل بدون اطلاع از عزل خود به اعتبار وکالت از طرف ولی دم استیفای قصاص کند:

در این صورت باید دید مراد از عزل و انعزال چیست؟ میگوئیم در این مورد دو احتمال مطرح است:

احتمال اول:

شرط انعزال این است که وکیل از عزل خویش مطلع شود بر این مبنا که اطلاع و ابلاغ عزل به وکیل شرط باشد، اگر استیفای قصاص نمود با توجه به عدم اطلاع از عزل خویش قصاص قبل از تحقق انعزال انجام شد و بلاشبهه قصاص و نیز دیه ندارد.

احتمال دوم:

اطلاع رسانی در انعزال شرط نیست همین که بگوید عزل کردم کافی است. بر این مبنا اگر وکیل با عدم اطلاع از عزل خویش استیفای قصاص کرد بلاشبهه قصاص ندارد چرا که به استناد وکالت استیفای قصاص نمود اما فی الواقع عزل شده بود. این قتل، قتل عدوان و ظلم و عمدی که موجب قصاص باشد نیست اما در عین حال خون انسانی ریخته شد و مباشر موجب قتلی شد که فی الواقع حق نداشت بلکه به اعتماد وکالت این کار را کرده است عدوان و ظلم نیست پس شبه عمد است و باید دیه بپردازد.

این مورد نظیر اطعام مال غیر به شخص ثالث است. برای مثال فردی غذایی را جلوی کسی بگذارد تا صرف نماید آکل پس از خوردن غذا مطلع می شود که غذا غصبی بوده است در اینجا آکل گرچه فعل محرم مرتکب نشده است اما به خاطر دیه ای که می پردازد می تواند بواسطه قاعده غرر از عرضه کنند طعام غرامت دیه را بگیرد.

ص: ۹۲

در محل بحث نیز همینگونه است. وکیل به اعتبار وکالت استیفای قصاص نمود و بعد معلوم شد که معزول بود و قتل نفس کرد و ضامن دیه است اما بواسطه قاعده غرر می تواند به موکل مراجعه نماید و غرامت دیه پرداخت کرده را دریافت کند.

امر دوم: عفو قاتل قبل از استیفای قصاص توسط وکیل:

اگر ولی دم برای استیفای قصاص به شخصی وکالت بدهد و بعد قبل از استیفای قصاص توسط وکیل قاتل را عفو نماید اما وکیل به اعتبار وکالت قصاص را استیفاء کند در مسأله دو احتمال مطرح است:

احتمال اول:

اجرای حکم قصاص توسط وکیل با علم به عفو قاتل توسط موکل:

اگر پس از آنکه اطلاع پیدا کرد که موکل جانی را عفو کرده است در عین حال قصاص کند در این صورت بلاشبهه قصاص دارد (مثل مورد قبل که می دانست عزل شده ولی قصاص کرد) می داند که موکل که ولی دم است جانی را عفو کرد در عین حال با علم و اطلاع از عفو استیفای قصاص کرد و عدوانا ظلما قتل عمد انجام داد بلاشبهه باید قصاص شود.

احتمال دوم:

اجرای حکم قصاص توسط وکیل بدون اطلاع از عفو قاتل توسط موکل:

اگر وکیل بدون اطلاع از عفو موکل استیفای قصاص نمود در این صورت قتل عمد محسوب نمی گردد عدوانا و ظلما نیست ولی قتل شبه عمد است در حقیقت نمی بایست کشته می شد قطعاً قصاص نیست ولی در مورد ثبوت دیه دو وجه است:

وجه اول: دیه:

گفته اند وکیل به خیال اینکه جانی است و باید قصاص شود مباشرتاً استیفای قصاص نمود در این صورت قتل عمد نیست ولی خون یک انسانی ریخته شده است پس وکیل باید دیه بپردازد منتهی چون موکل باعث این امر شد بواسطه قاعده غرر می تواند به موکل مراجعه نماید و غرامت دیه پرداخت شده را دریافت کند زیرا سبب یعنی موکل اقوی است.

وجه دوم:

عدم ضمان دیه:

قائلین به عدم ضمان دیه به دو جهت می گویند در احتمال دوم (صورت اجرای قصاص توسط وکیل بدون اطلاع از عفو قاتل توسط موکل) نه تنها که وکیل قصاص نمی شود بلکه دیه هم بدهکار نیست.

جهت اول:

کشتن جانی برای وکیل مباح بود زیرا فکر می کرد وکالت باقی است و ولی دم به او حق داده است که قاتل را، بکشد و از عفو خبر ندارد لذا فعل او مشروع و جایز است و اگر کسی فعل مباح و مشروعی را انجام داد معنا ندارد که بگوییم ضامن است. حق داشتن و ضامن بودن با هم جمع نمی شوند.

مناقشه در جهت اول:

می گوییم هیچ منافاتی ندارد که فعلی مباح باشد ولی فاعل ضامن باشد. برای نمونه اگر شخصی در بیابان مشرف به مرگ باشد و از آب غصبی برای رفع تشنگی استفاده کند در این صورت فعلش مباح است اما باید غرامت آبی را که مصرف کرده است بپردازد به علاوه در محل بحث اتلاف صورت گرفته است و اتلاف حکم وضعی است چه مباح باشد یا نباشد ضمان دارد.

ص: ۹۴

جهت دوم:

می گوییم عفوی که نجات شخص بر آن مترتب نشود لغو است. اینجا نیز عفو لغو است و بر عفوی نجات مترتب می شود که ابلاغ شده باشد و چون به وکیل ابلاغ نشده بود وکیل حق داشت جانی را بکشد زیرا اصلا عفوی محقق نشده بود. لذا وکیل ضامن دیه نیست.

مناقشه در جهت دوم:

اینکه گفتید عفو محقق نشده چون ترتیب اثر به آن داده نمی شود می گوییم همین ضامن دیه بودن اثر عفو است اگر عفو نشده بود که دیه نداشت همین که موکل عفو کرده است پس اگر کشت باید دیه بپردازد ولو اینکه بعداً برای دریافت غرامت به موکل رجوع می کند اما همین که دیه دارد اثر عفو است.

بنابراین قول اقوی این است که دیه دارد منتهی می تواند خسارت را از ولی دم بگیرد. بحث بعدی انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

مسأله۲۳:

لا یقتص من الحامل حتی تضع حملها ولو تجدد الحمل بعد الجنایه، بل ولو کان الحمل من زنا، ولو ادعت الحمل وشهدت لها أربع قوابل ثبت حملها، وإن تجردت دعواه فالأحوط التأخیر إلی اتضاح الحال، ولو وضعت حملها فلا یجوز قتلها إذا توقف حیاه الصبی علیها، بل لو خیف موت الولد لا ـ یجوز ویجب التأخیر، ولو وجد ما یعیش به الولد فالظاهر أن له القصاص، ولو قتلت المرأه قصاصا فبانت حاملا فالدیه علی الولی القاتل.

اگر زنی مرتکب قتل عمد شد و حامله است آیا میتوان زن حامله را قصاص نمود؟ در این مسأله چند فرع ذکر شده است.

ص: ۹۵

فرع اول: لا ـ یقتص من الحامل حتی تضع حملها: عدم جواز قصاص زن حامله قبل از وضع حمل: در این فرع صوری مطرح است:

صورت اول:

حامله بودن زن در حال ارتکاب جنایت با حمل شرعی.

صورت دوم:

حامله بودن در حال جنایت با حمل به وسیله زنا.

صورت سوم:

حامله شدن بعد از جنایت با حمل شرعی.

صورت چهارم:

حامله شدن بعد از جنایت با حمل به وسیله زنا.

در تمام صور چهارگانه بطور کلی زن مادامی که حامله است قصاص جایز نیست.

دلیل مسأله

الف: اتفاق فقها:

مرحوم صاحب جواهر(۱) میگوید: «بلاخلاف اجده» مخالفی نیست.

و صاحب کشف اللثام(۲) فرمود: «الاتفاق علیه» همه فقهاء اتفاق نظر دارند که زن حامله تا وضع حمل نکند قصاص نفس ندارد.

ب: روایات:

در باب حدود(۳) روایاتی آمده است که اگر زنی حامله باشد حد بر او جاری نمی شود.

۱- لزوم تحفظ بر جنین:

عن أمیر المؤمنین(ع) أنه قال لعمر، وقد اتی بحامل قد زنت فأمر برجمها، فقال له علی(ع): هب لک سبیل علیها، أی سبیل لک علی ما فی بطنها، والله یقول: "ولا تزر وازره وزر أخری"(۴) فقال عمر: لا عشت لمعضله لا یکون لها أبو الحسن، ثم قال: فما أصنع بها یا أبا الحسن؟ قال: احتط علیها حتی تلد، فإذا ولدت ووجدت لولدها من یکفله فأقم الحد علیها.(۵)

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- (۲) فاضل هندی، کشف اللثام، ج۱۱، ص ۱۶۹، ط جماعه المدرسین.

۳- (۳) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۱۰۳ تا ۱۰۸، کتاب الحدود، ابواب حد زنا، باب۱۶، احادیث ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ط آل البیت.

۴- (۴) فاطر(۳۵): ۸.

۵- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۱۰۸، کتاب الحدود، ابواب حد زنا، باب۱۶، ح۷، ط آل البیت.

عمر در زمـان خلافـت خـود زنی را محکوم به قصـاص کرد که حـامله بود حضـرت علی(ع) به آیه شـریفه «ولا تزر وازره وزر اخری» استشـهاد کرده و فرمـود تـو بر ایـن زن ولا یت داری که حـد بر او جـاری کنی. چه ولا یتی نسـبت به بچه داری که می خواهی او را از بین ببری؟ و این مورد یکی از جاهـایی است که عمر گفت اگر علی نبود عمر هلاک شـده بود. و گفت نیاید زمانی که عمر زنده باشد و علی نباشد.

۲- لزوم تحفظ بر جنین

طبق روایات باب حدود. جنین مقدمه تکون یک انسان است چه روح دمیده شده باشد یا خیر. ولذا اتلاف آن جایز نیست.

عدم جواز اسراف در قتل قصاصی:

در آیه قرآن از اسـراف در قتـل نهی شـده است و فرمود: «من قتـل مظلوما فقـد جعلنا لولیه سـلطانا فلایسـرف فی القتل»(۱) اگر کسـی کشـته شـد ولیّ دم حـق دارد قاتـل را قصـاص کنـد پس اختیـار قصـاص در دسـت ولی دم اسـت در ادامـه می فرمـاید «فلایسرف فی القتل» نباید اسراف در قتل شود در روایات توضیح می دهند که اسراف در قتل یعنی در مقابل یک نفر چند نفر را بکشـد این اسـراف است در حالیکه قرآن در جای دیگر می فرماید: «النفس بالنفس»(۲) فقـط یک نفر در مقابل یک نفر. و اگر کسـی بگویـد مقتول شـخص بـا اهمیـتی بود پس بایـد در مقـابلش چنـد نفر را بکشـیم؛ اسـراف در قتـل است ولی دم حق قصـاص دارد امـا حق اسـراف نـدارد در محل بحث نیز اگر زن حامله را که بچه در رحم دارد بکشـیم بجای یک نفر دو نفر را کشتیم و این اسـراف در قتل است. گرچه در جنین هنوز روح دمیـده نشد اما در مسـیر یک انسان است اگر جنین را تلف کنیم مثـل این است که انسـانی را کشتیم و هلاکت صـدق می کنـد لـذا میگوئیم اگر زنی حامله باشـد به خاطر تحفظ بر جنین جایز نیست زن حـامله به عنوان قصـاص کشـته شود و تعمیم هم دارد وحمـل قبـل و بعـد از جنـایت و نیز بـا حلاـل یا حرام را شامل میشود.

۱- (۶) الاسراء(۱۷): ۳۳.

۲- (۷) المائده(۵): ۴۵.

فرع دوم:

ولو ادعت الحمل وشهدت لها اربع. اگر حامله بودن زنی که مرتکب قتل شده است معلوم نیست و ادعا می کند که حامله، است اینجا از جاهایی است که شهادت زنان کافی است ولذا میگوئیم اگر چهار زن از قابله ها یا غیر قابله ها که دارای شرایط باشند بررسی کردند و دیدند حامله است و در محکمه شهادت دادند ادعای زن ثابت می شود و جایز نیست قصاص شود و باید تا وضع حمل قصاص را تأخیر بیندازند.

و اگر شهود ندارد در اینکه آیا میتوان با اثبات از طریق قرائن ادعای زن را پذیرفت یا خیر اختلاف است.

مرحوم محقق(۱) فرمود: «فان ادعت الحمل» اگر زن ادعای حمل کند «وشهدت لها القوابل» چهار زن قابله شهادت دهند «ثبت» حمل ثابت است و حق ندارند قصاص کنند. «وان تجردت دعواها» اگر صرف ادعا است و مجرد از شهود است در اینجا دو قول است:

قول اول:

«قیل لایأخذ بقولها» قولش قبول نیست اخذ به قول او نمی کنند «لان فیه دفعا للولی عن السلطان» ولی دم مقتول تقاضای قصاص دارد و این ادعا می خواهد جلوی سلطان ولی دم را بگیرد تا قصاص اجرا نشود به صرف ادعای بدون شهود نمیتوان جلوی سلطان را گرفت. از این جهت لایأخذ بقولها منافات دارد با حق القصاص.

۱- (۸) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط استقلال تهران: «الثامنه: لا يقتص من الحامل حتى تضع. ولو تجدد حملها بعد الجنايه، فإن ادعت الحمل وشهدت لها القوابل، ثبت. وإن تجردت دعواها، قيل: يؤخذ بقولها، لأن فيه دفعا للولي عن السلطان. ولو قيل: يؤخذ، كان أحوط، وهل يجب على الولي الصبر حتى يستقل الولد بالاغتذاء؟ قيل: نعم، دفعا لمشقه اختلاف اللبن، والوجه تسليط الولي إن كان للولد ما يعيش به غير لبن الأم، والتأخير إن لم يكن. ولو قتلت المرأه قصاصا، فبانت حاملا، فالديه على القاتل. ولو كان المباشر جاهلا به، وعلم الحاكم، ضمن الحاكم.»

قول دوم:

«ولو قیل یأخـذ» اگر گفته شود که «یأخـذ بقولها» قولش قبول است «کان احوط» بالاخره حفظ یک نفس است جان بچه اسـت احتیاط اقتضا می کند که قولش پذیرفته شود.

صاحب جواهر(۱) در ادامه کلام محقق می فرماید: «احتیاطا یلزم مراعتها» احتیاط واجب است نه مسـتحب کما جزم به الفاضـل فی الارشاد(۲) والتحریر(۳) خیلی هـا بطور جزم این حرف را زده انـد علامه در ارشاد صـریحا فتوا داد که قولش مقبول است و باید صبر کنند فخر المحققین شهیدان(۴)

(۵)

(۶) محقق کرکی مقـدس اردبیلی در مجمع الفائـده صـریحا به قبول ادعای زن فتوا داده انـد. صاحب جواهر(۷) در ذیل ادعای شهرت می کند که مشـهور فتوا به قبول قول زن داده اند و میگوید گرچه بعضـی مثل محقق گفته اند اولی یا احتیاط این اسـت که قول زن پذیرفته شود ولی از عباراتشان استفاده می شود که احتیاط واجب است نه اینکه استحبابی باشد.

نتیجه:

مشهور قائل به قول دوم هستند یعنی ادعایزن پذیرفته می شود و قصاص تأخیر میشود.

دلیل قول مشهور:

۱-

در بـاب حیض و در بـاب طلاـق روایـاتی است که اگر زن ادعـای حیض کرد یقبـل قولها قولش پـذیرفته است زیرا از مواردی است که لایقبل الا من قبلها اینکه بگوید در حال طهر است یا حیض کسی دیگر نمی تواند اطلاع یابد لذا از او پذیرفته است.

۱- (۹) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- (۱۰) علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج۲، ص۱۹۸، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۱) علامه حلی، تحریر الاحکام، ج۵، ص ۵۰۰، ط مؤسسه امام صادق ع.

۴- (۱۲) شهید اول، اللمعه الدمشقیه، ص۲۵۶، ط دارالفکر قم.

۵- (۱۳) شهید ثانی، شرح اللمعه، ج۱۰، ص۱۰۰، ط داوری قم.

۶- (۱۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۵۲، ط المعارف الاسلامیه.

۷- (۱۵) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

برای نمونه؛

روایتی(۱) از زراره عن ابی جعفر قال «العده والحیض للنساء» عده و حیض از مختصات نساء است «اذا ادعت صدقت» وقتی ادعا کرد که در حال حیض یا عده است از او قبول می شود.

۲-

روایت(۲) عن الصادق(ع) فی قوله تعالی «ولایحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن»(۳) نباید کتمان کند آنچه در رحم دارد امام صادق می فرماید «قدفوض الله الی النساء ثلاثه اشیاء الحیض والطهر والحمل» سه امر در اختیار زنان است حیض طهر و حمل و قولشان در این سه مورد پذیرفته است.

ملاحظه میفرمائید گرچه روایات مربوط به باب حیض است اما قبول قول زن را به صراحت پذیرفته است.

در محل بحث اگر زن گفت من حامله ام قولش قبول است به علاوه از همین آیه که فرمود «لایحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن» استفاده میشود وقتی الزام میکند که اگر حامله است باید بگوید در این صورت اگر قبول نکنیم لغو است پس قول زن حجت است.

مرحوم خویی(۴) در مقابل مشهور می فرماید: «فیه منع» زیرا دلیلی نداریم آیه مذکور در باب طلاق را بر قتل و قصاص تعمیم دهیم و روایت هم ضعیف است.

اقول:

میتوان از آیه قرآن القاء خصوصیت کرد و روایت هم گرچه ضعیف است اما عمل مشهور ضعف روایت را جبران میکند.

ص: ۱۰۰

۱- (۱۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۲، ص۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب۲۴، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱۷) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۲، ص۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب۲۴، ح۲، ط آل البیت.

۳- (۱۸) بقره(۲): ۲۲۸.

۴- (۱۹) السید الخوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج۴۲ موسوعه، ص۱۶۸، ط مؤسسه احیاء آثار.

بنـابراین قول اقوی این است که اگر ادعـا کرد قولش قبول است بایـد تـأخیر بیندازنـد تا معلوم شود حامله است یا خیر. امام هم همین مطلب را فرمودند.

و آزمایش هم قرینه است وحاکم میتواند به آن ارجاع دهد.

صاحب جواهر(۱) می فرمایـد حالاتی برای زن حامله پیش می آیـد که تنها خودش می فهمـد و از آن قرائن خبردار است لـذا قولش قبول است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

گفتیم اگر خـانمی که قتـل نفسـی انجـام داده و محکوم به قصـاص است؛ ادعا کنـد حامله است و بیّنه هم نـدارد آیا در اجرای قصاص تأخیری ایجاد میشود یا خیر؟(۲)

مرحوم محقق(۳) در شرایع دو قول نقل کرده است.

۱- (۲۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- (۱) فرض طرح این بحث براساس علوم آن روز است و در شرائط امروزی کار آسان تر است هرچند که در شرائط فعلی نیز ممکن است در مواردی شـرائط آزمـایش نباشـد و یـا آزمایش ها جواب ندهـد. به هر حال در صورت وجود بینه شـرعی از هر نوعی که باشـد اجرای قصاص به تأخیر می افتـد و طرح بحث بر اساس عدم وجود بینه است زیرا اگر بینه بر حمل وجود داشـته باشد قطعاً قصاص به تأخیر می افتد.

۳- (۲) محقق حلی، شـرایع الاسـلام، ج۴، ص۱۰۰۴، ط اسـتقلال تهران: «الثـامنه: لاـ یقتص من الحامـل حتی تضع. ولو تجـدد حملها بعد الجنایه، فإن ادعت الحمل وشـهدت لها القوابل، ثبت. وإن تجردت دعواها، قیل: یؤخذ بقولها، لأن فیه دفعا للولی عن السـلطان. ولو قیل: یؤخذ، کان أحوط، وهل یجب علی الولی الصبر حتی یسـتقل الولد بالاغتذاء؟ قیل: نعم، دفعا لمشقه اختلاف اللبن، والوجه تسـلیط الولی إن کـان للولـد ما یعیش به غیر لبن الأم، والتأخیر إن لم یکن. ولو قتلت المرأه قصاصا، فبانت حاملا، فالدیه علی القاتل. ولو کان المباشر جاهلا به، وعلم الحاکم، ضمن الحاکم.»

قول اول: پذیرش قول زن:

قیل لا یأخـذ بقولها؛ مرحوم محقق قول اول را به صورت قول قیل مطرح کرده و فرمود اعتنا به قول او نمی شود زیرا بینه نـدارد صرف ادعا است

دلیل قول اول:

مرحوم محقق در استدلال برای قول اول فرمود: لان فیه دفعا للولی عن السلطان اگر بخواهیم قول زن را قبول کنیم و قصاص نکنیم معنایش این است که جلوی سلطنت ولیّ دم را بگیریم. قرآن می فرماید «فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً»(۱) ولیّ دم سلطنت بر استیفاء قصاص دارد و با یک ادعا حقی را که شرع و قرآن حکم کرده اند بر طرف نمی شود

قول دوم:

مرحوم محقق بعد می فرماید ولو قیل یأخذ کان احوط اگر گفته شود قول زن را حتی بدون داشتن دلیل می پذیریم موافق احتیاط است زیرا شاید واقعا یک بچه ای وجود داشته باشد و با کشته شدن زن بچه اش تلف شود لذا برای حفظ جان یک انسان احتیاط اقتضا دارد که فعلا قصاص نکنیم.

صاحب جواهر(۲) بعد از فرمایش محقق می فرماید این احتیاط که یلزم مراعاته. احتیاط لازم و واجب است صاحب جواهر در ادامه می فرماید در حالت حمل آثاری در زن پدیدار میشود که امکان اقامه بینه نیست و مختص خود اوست خودش تشخیص می دهد ولذا وقتی ادعا کرد احتیاط این است که برای رعایت بچه جلوی قصاص گرفته شود سپس تنظیر می کند به باب حیض و می گوید اگر زن گفت من حائضم قولش پذیرفته است و نیازی به بینه نیست بین دو مورد فرقی نیست به ویژه در محل بحث محتمل قوی است لذا صرف ادعا می تواند جلوی سلطنت را بگیرد تا یک بچه تلف نشود.

۱- (۳) الاسراء(۱۷): ۳۳.

۲- (۴) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

شواهدی بر پذیرش قول زن:

۱-

عن زراره(۱) عن ابی جعفر قال: « الْعِدَّهُ وَ الْحَیْضُ لِلنِّسَاءِ إِذَا ادَّعَتْ صُدِّقَتْ» روایتی در مورد حیض از زراره نقل شده است که امام باقر(ع) فرمود اگر ادعای عده یا حیض نمود تصدیق میشود.

روایت مربوط به حیض است اما فرقی با حمل ندارد و از مواردی است که از زن پذیرفته است.

۲-

عن الصادق(ع)(۲) فی قوله تعالی وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّه فِی أَرْحامِهِنَّ(۳) امام صادق(ع) در تفسیر آیه حلال نیست برای زنان که آنچه را که خدا در رحم آنها خلق کرده کتمان نمایند فرمود «قد فوض الله للنساء ثلاثه اشیاء الحیض والطهر والحمل» خداوند بر زنان کتمان سه چیز را منع کرده است ۱- اینکه اکنون حیض است. ۲- اینکه اکنون از حیض پاک شده است. ۳- اینکه اکنون حامله است.

کیفیت استدلال:

علاوه بر روایت از خود آیه نیز استفاده می شود قول زن پذیرفته است زیرا اگر کتمان حلال نیست و لازم است پس وقتی گفت باید پذیرفته شود معنای لایحل این است که قولش حجت است حتی اگر اظهار کرد و شبهه پیدا شد باز هم اقتضای تأخیر دارد. همین که ایجاد شبهه نمود تأخیر در قصاص راه دارد.

صاحب جواهر در تقویت این قول دوم می فرماید: ان الآیه ظاهره فی تصدیقها(۴) آیه ظهور در تصدیق قول زن دارد ..... بل لم نجد مخالفا صریحا بلکه در این مسأله کسی که صریحا مخالف باشد و نپذیرد نیافتم و کثیری مثل محقق احتیاط نمودند و علامه هم احتیاط کرده است و البته گفته است مراد احتیاط لازم است. امام هم می فرماید(۵) : «وان تجردت دعواها» اگر تنها ادعا است و بینه ندارد «فالاحوط التأخیر الی اقتضاء الحال» احتیاط آن است که قصاص به تأخیر افتد تا جریان روشن شود.

۱- (۵) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۲۲، ص۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب۲۴، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۶) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۲۲، ص۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب۲۴، ح۲، ط آل البیت.

۳- (۷) البقره(۲): ۲۲۸.

۴- (۸) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

۵- (۹) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص۵۳۹، ط دارالعلم.

بررسی مخالفت مرحوم خوئی با نظر مشهور (قول دوم)

مرحوم خویی(۱) فرمود: لو ادعت الحمل اگر زن ادعای حمل کند قبل قولها علی المشهور مشهور می گویند قول زن قبول است وفیه اشکال بل منع بر قول مشهور ایراد وارد است بلکه ممنوع است.

دلیل قول مرحوم خوئی:

۱-

ایشان در ادامه می فرماید اگر مسأله اجماعی بود قبول می کردیم اما اجماع نیست پس دلیل نداریم.

۲-

والروایه ضعیف گرچه خداوند بر اساس روایت سه چیز را تفویض به نساء کرده است. که یکی از آنها حمل است اما روایت از نظر سند ضعیف است.

۳-

هرچند با استظهار از آیه معنای آیه این است که باید بگوید و حجت است اما این آیه مربوط به طلاق است و ربطی به باب قصاص ندارد صدر آیه می گوید « وَ الْمُطَلَّقَاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاَثَهَ قُرُوءٍ وَ لاَ یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّه فِی أَرْحامِهِنَّ»(۲) زنهای مطلقه باید سه طهر عده نگه دارند و باید آنچه در رحم دارد از حیض یا حمل بیان کنند و بگویند. و آیه اطلاق هم ندارد که بگوییم شامل قصاص می شود.

جواب از مرحوم خویی:

۱-

شهرت ضعف سند روایت را جبران می کند و این اصرار بر ضعف سند با مبنای خود آقای خوئی است که شهرت را جابر نمی داند.

صاحب جواهر(۳) فرمود مخالف صریح نیافتم و مخالفین احوط گفته اند.

ص: ۱۰۴

۱- (۱۰) السید الخوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج۴۲ موسوعه، ص۱۶۸، ط مؤسسه احیاء آثار.

۲- (۱۱) البقره(۲): ۲۲۸.

۳- (۱۲) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

چه مانعی دارد به القاء خصوصیت یا به اولویت تمسک کنیم و بگوئیم در مورد طلاق واجب است اگر حامله است اظهار کند چون در عده تأثیر دارد پس ملاک اظهار، ذو اثر بودن است می گوئیم در قصاص هم اظهار و پذیرش تأثیر در جان بچه دارد اگر گفت من حامله ام قصاص تأخیر می افتد و بچه محفوظ می ماند پس ملاک یکی است یعنی ذو اثر بودن است پس شامل قصاص هم می شود به علاوه با توجه به اولویت می گوییم اگر برای حفظ عده گفتیم واجب است بگوید حامله ام و پذیرفته است پس برای حفظ جان بچه به طریق اولی واجب است بگوید حامله ام و باید پذیرفته شود.

امر سوم: حکم قصاص زن قاتله پس از تولد فرزندش:

اگر قصاص را مؤخر کردیم تا بچه به دنیا آمد مثلاً امروز زن فارغ شد ولی دم می گوید باید قصاص کنم آیا می تواند یا خیر؟ مشهور گفته اند شیر اول و دوم لبنی است که لا-یعیش الولد الا- به شیر اول و دومی که زن به بچه می دهد با غلظت خاصی است که بچه بدون آن نمی تواند زندگی کند. پس تا قبل از شیر اول و دوم نمیتوان قصاص کرد. صاحب جواهر(۱) مرحوم علامه(۲) شهید در لمعه(۳) مرحوم شیخ(۴) همین را پذیرفته اند.

ص: ۱۰۵

۱- (۱۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۳، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- (۱۴) علامه حلی، تحریر الاحکام، ج۵، ص۵۰۱، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۳- (۱۵) شهید ثانی، اللمعه الدمشقیه، ص۲۷۴، ط دار التراث: « وَ لَا يُقْتَصُّ مِنَ الْحَامِلِ حَتَّى تَضَعَ وَ يُقْبَلُ قَوْلُهَا فِي الْحَمْلِ وَ إِنْ لَمْ يَشْهَدِ الْقَوَابِلُ»

۴- (۱۶) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۵۹، ط مرتضویه.

شهید در مسالک(۱) گفت: گرچه وجدان خلاف این است یعنی مورد دارد زنی در حال تولد بچه اش فوت نمود در عین حال بچه با شیر غیر از مادر خود زنده مانده است اینکه لایعیش الولد الا به خلاف وجدان است اما میتوان گفت اغلب اوقات شیر اول و دوم حیات بخش است و لذا باید قصاص را به تأخیر انداخت تا این شیر به بچه داده شود حال بعد از آن قصاص شود یا خیر اگر بگونه ای است که یعیش الولد بغیر شیر مادر می توان اگر لباء یعنی شیر اول و دوم داده شد اما الان کسی که عهده دار شیردهی بچه نیست یا امکان استفاده از شیر دیگر نیست در این صورت نیز باز به همان دلیل حفظ جان بچه قصاص به تأخیر می افتد.

البته بعض از بزرگان می گویند مستحب است مادامی که مادر شیر می دهد قصاص را تأخیر بیندازند چرا که شیرهای مختلف تأثیر در اخلاق و روش بچه خواهد داشت. لذا بخاطر حفظ اخلاق و نشو بچه مستحب است که صبر نمایند.

ص: ۱۰۶

۱- (۱۷) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۵۲، ط المعارف الاسلامیه: «وإذا وضعت فلا یستوفی العقوبه أیضا حتی ترضع اللّبأ، لأن المولود لا یعیش إلا به، علی ما أطلقه جماعه حکما وتوجیها. وردّ بالوجدان، بأنه قد تموت المرأه فی الطّلق ویعیش الولد بلبن غیرها. ولعلّ الأغلب الأول، فیکفی فی اعتباره، خصوصا مع قصر مدّته. فیحتمل تأخیر الاستیفاء فیها، لیزول الخطر عن المولود ویکمل عیشه. ثمَّ إذا أرضعته اللّبأ، فإن لم یکن هناک من ترضع، ولا ما یعیش المولود به من لبن بهیمه وغیره، ففی وجوب إمهالها إلی أن توجد مرضعه أو ما یعیش به وجهان، أصحّهما ذلک، لأنه إذا وجب تأخیر العقوبه احتیاطا بالحمل، فلأن یجب وقد تیقّنّا بالوضع وجوده وحیاته أولی.»

مطلب دیگری است فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

اخلاقی: فرازی از زندگی احمد بن اسحاق قمی:

احمد بن اسحاق از اصحاب امام جواد(ع) بوده است و از حضرت هادی و حضرت عسگری نیز روایت نقل کرده است و در سه سالگی حضرت صاحب الامر ایشان را نیز زیارت کرده است. در شرح حال احمد بن اسحاق گفته اند وقتی حضرت صاحب الامر متولد شد احمد بن اسحاق در قم ساکن بود و حضرت امام حسن عسگری طی نامه ای از سامراء به احمد بن اسحاق نوشت «ولد لنا مولود فلیکن عندک مستورا و عن جمیع الناس مکتوما»(۱) خداوند فرزندی به ما داده است ولی حتما باید خبر این جریان نزد تو پنهان باشد و از همه مردم نیز پوشیده شود «فانا لم نظهر علیه» ما اظهار نکردیم این ولادت را «الا الاقرب لقرابته والولی لولایته» مگر به نزدیکترین افراد به ما از جهت نسب و یا به دوست بواسطه محبتی که به ما دارد «احببنا اعلامک» دوست داشتیم که مطلب را به تو اعلام کنیم «لیسرک الله به مثل ما سرنا به» تا خداوند همانگونه که ما را به قدوم این مولود مسرور کرد تو را نیز مسرور کند.

این خیلی مهم است؛ از ولادتی که باید عند الناس و نزد تو مکتوم و مستور باشد به تو می گوییم زیرا تو اقرب به ما هستی.

نکته مهمتر این است که خود ایشان درخواست نکرده بود بلکه امام مستقیما نامه ای به ایشان نوشتند و این خبر را رساندند تا ایشان خوشحال شوند.

ص: ۱۰۷

۱- (۱) شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۴، ط جماعه المدرسین.

احمد بن اسحاق بعدها به سامرا رفت و محضر امام عسگری(ع) شرفیاب شد و می گوید «فقلت له» خطاب به امام عسگری عرض کردم «یا بن رسول الله فمن الامام والخلیفه بعدک فنهض(ع) مسرعا فدخل البیت» تا این سؤال را مطرح کردم امام برخاست و به سرعت داخل خانه (اندرونی) شد «ثم خرج و علی عاتقه غلام کان وجهه القمر لیله البدر من أبناء الثلاث سنین» و برگشتند و آقا زاده ای سه ساله که صورتش مانند ماه شب چهارده بود در آغوش داشتند «فقال(ع) یا احمد بن اسحاق لولا کرامتک علی الله عزوجل» اگر نبود که پیش خدا احترام داری (این تعبیر امام است) «وعلی حججه» و احترامی که نزد امامان داری «ما عرضت علیک ابنی هذا» این بچه را به تو نشان نمیدادم. (ملاحظه می فرمایید هم نامه نوشتند و اطلاع دادند که خدا فرزند داده است و حالا هم بچه را به او نشان می دهند.) «انه سمی رسول الله(ص)» و فرزندم هم نام؛ پیامبر است و کنیه او هم کنیه پیامبر است «الذی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملأت ظلما و جورا».

احمد بن اسحاق در سفری که سامرا رفته بود در مراجعت از سامرا در سر پل ذهاب بیمار شد و فوت کرد. البته خبر داشت که در آنجا فوت می کند. قبر شریف ایشان در سر پل ذهاب است و نقل شد که هر وقت اسم احمد بن اسحاق قمی می آمد مرحوم شیخ عباس قمی بسیار تأسف می خورد که قبر شریف چنین شخصی در کنار جاده بدون مزار است. و ما نیز در سال ۶۵-۶۶ که در شورای عالی قضائی بودیم با هلیکوپتر از کرمانشاه سر مزار ایشان رفتیم و مخروبه و غریب بود. بحمدالله اخیراً مورد توجه قرار گرفت و بناهائی نیز ساخته اند و نسبتاً آباد شد. و قرار است برای تأسیس یک حوزه علمیه کلنگ زده شود و فردا در کرمانشاه کنگره عظیمی برپاست. از ما دعوت شد شرکت کنیم و پس فردا نیز در سر مزارش حاضر میشویم و با توجه به اینکه احمد بن اسحاق مورد توجه امام عسگری بود لازم است شرکت نماییم لذا فردا درس تعطیل است عذر می خواهم انشاءالله در کنار آن عالم بزرگ که منشأ خدمات بوده دعاگویتان خواهیم بود.

بحث فقهی:

گفتیم اگر زنی محکوم به قصاص شد ولی حامله بود در زمان حمل برای حفظ جان بچه قصاص نمیشود تا بچه بدنیا بیاید و در مرحله بعد از به دنیا آمدن بچه تا انجام «لباء» که «لایعیش الولد الا به» و برای استخوانبندی بچه با «لباء» قصاص تأخیر می شود.

و اگر غذای بچه منحصر به شیر این مادر بود در این صورت نیز برای حفظ جان بچه قصاص جایز نیست و باید صبر نمایند تا اسباب تغذیه فراهم شود.

بحث امروز این است که اگر ولیّ دم بدون توجه به نیازهای مطرح شده مثلا با اینکه غذای بچه منحصراً شیر مادر بود، قصاص را اجراء کرد و بچه بدون شیر ماند و پس از چند روز تلف شد آیا حکم مرگ بچه چیست؟ آیا می توان گفت ولیّ دم که باعث مرگ بچه شد قصاص میشود یا خیر؟ در مسأله دو قول است:

قول اول:

مرحوم صاحب جواهر(1) می فرماید «احتمل غیر واحد القصاص علیه» تعداد کثیری از علما احتمال قصاص داده اند زیرا ولیّ دم حق اجرای قصاص نداشت باید صبر می کرد و ما نیز در اول باب قصاص گفتیم قتل علی قسمین اما بالمباشره و اما بالتسبیب گاهی فردی با چاقو فردی را می کشد یا با دست خفه می کند این قتلی است که بالمباشره واقع شده است و گاهی سبب قتل را فراهم می کند مثلاً سمی را در شربتی یا غذایی میریزد و فرد می خورد و موجب مرگ او می شود. خود شخص علم به مسموم بودن غذا نداشت لذا عندالعرف اسناد قتل به شخصی است که سم ریخته است و این قتل بالتسبیب است. در محل بحث نیز این مادر وسیله غذای بچه بود و به او شیر می داد گرچه ولیّ دم حق قصاص داشت اما نه الآن. ولیّ دم با انجام قصاص با علم به اینکه غذای بچه منحصر به شیر مادر است سبب قتل بچه را فراهم کرد سبب منع غذا شد و فعل مما یقتل غالباً و قتل بالتسبیب است و جریان مانند این است که شخصی را در اطاقی دربسته قرار دهند تا از گرسنگی بمیرد.

۱- (۲) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۲۳، ط دار احیاء التراث العربی.

قول دوم:

گفته شده است اینجا قتل بالتسبیب نیست و بین ما نحن فیه و مثال حبس یک انسان فرق است بلکه ما نحن فیه مثل آنجاست که شخصی غذایی تهیه کرده تا بخورد و غذا هم منحصر به خود اوست و غذا مما یتقوت علیه است و اگر این غذا نباشد آن شخص می میرد. حال اگر کسی این غذا را بدزدد و غذایی گیر فرد نیاید آیا اینجا می گوییم سارق قاتل بالتسبیب است؟ گرچه غذا منحصر و برای حفظ جان تهیه شده بود اما می توانست تلاشی بکند و تلاش کرد یعنی قابلیت یافتن غذای دیگر وجود دارد اما اتفاقا یافت نشد. در ما نحن فیه نیز همین است اینکه مادر را کشت ولو منع غذا شد اما امکان تلاش بود می توانستند مرضعه ای بیابند یا شیر غیر مادر بیابند حال تصادفا نشد و بچه مرد. پس در محل بحث تسبیب صادق نیست.

مثال دیگر:

فردی در دریا در حال غرق شدن است و شخصی در کنار ایستاده و شنا نیز بلد است می تواند او را نجات دهد اما نرفت و غریق تلف شد آیا می توان گفت او قصاص میشود چون قدرت بر نجات شخص داشت پس مرگ او مسبب از ترک انقاذ این فرد است؟ هیچ کس قائل به این حرف نیست. بله معصیت کرده است عاصی و گنهکار است عقوبت می شود اما قصاص نمیشود. لذا اگر ولی دم سبقت گرفت و مادر را قصاص کرد معصیت کرده است اما قصاص ندارد.

تا اینجا در قصاص نفس بود که اگر زنی قاتل است و باید قصاص نفس شود؛ حکم چیست؟ اما اگر قصاص طرف مطرح باشد فرضا زنی حامله دست انسانی را قطع کرده و میخواهند دستش را قطع کنند آیا می توان گفت قصاص نشود؟ اینجا خوف میزان است اگر خوف سرایت زخم و هلاکت مادر که موجب هلاکت بچه نیز می شود وجود دارد باید صبر نماییم تا بچه به دنیا بیاید یا اگر خوف خشک شدن شیر مادر وجود دارد باید صبر کنیم تا شیردهی تمام شود.

ص: ۱۱۰

امر چهارم: ولو قتلت المرئه قصاصا فبانت حاملا:

زنی محکوم به قصاص است و کسی احتمال حمل نمی دهد یا حامله است اما ادعا نکرده و کسی نفهمید و قصاص شد و بعد فهمیدند که حامله بود (ظاهر فرع این است که کسی خبر ندارد) شکی نیست که اینجا برای خاطر کشته شدن بچه کسی قصاص نمی شود. نه قاضی عالم به حمل بود و نه ولی دم که قصاص را اجرا نمود لذا قصاص در کار نیست آیا دیه دارد یا خیر؟ و اگر دیه دارد دیه با ولی دم است یا با عاقله؟ بلاشبهه ادله دیه اینجا را نیز شامل می شود. منتهی اگر بگوییم قتل غیر عمد است دیه با ولی دم است و اگر بگوییم قتل خطای محض است دیه با عاقله است. امام می فرماید فالدیه علی الولی القاتل زنی را که حامله بود کشتند دیه بر عهده ولی قاتل است. یعنی قتل شبه عمد است.

برخی می گویند دیه با عاقله است چرا که قتل خطای محض است نظیر تیر زدن به قصد آهو و اصابت کردن به انسان است اینجا نیز مادر را می خواست بکشد اما بچه هم مرد.

اقول:

به نظر می رسد کلام امام صحیح است که فرمود دیه بر ولی قاتل است چون قصد قتل مادر را که داشت همان قصد موجب قتل بچه هم هست لذا قتل شبه عمد است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

:

لو قطع ید رجل وقتل رجلا آخر تقطع یده أولا ثم یقتل، من غیر فرق بین کون القطع أوّلا أو القتل، ولو قتله ولی المقتول قبل القطع أثم، وللوالی تعزیره، ولا ضمان علیه، ولو سری القطع فی المجنی علیه قبل القصاص یستحق ولیّه وولی المقتول القصاص، ولو سری بعد القصاص فالظاهر عدم وجوب شئ فی ترکه الجانی، ولو قطع فاقتص منه ثم سرت جراحه المجنی علیه فلولیه القصاص فی النفس.

ص: ۱۱۱

یکی از فروعی که ممکن است پیش آید و نوعاً فقهاء در باب قصاص مطرح کرده اند این است که اگر کسی دو قصاص- یکی طرف و یکی نفس- برعهده داشت مثلاً دست فردی را عمدا قطع کرد که باید دستش قطع شود و انسانی را هم کشت که باید قصاص شود با توجه به اینکه یکی از این قصاص ها موضوع دیگری را از بین میبرد یعنی اگر بجای قتلی که انجام داد کشته شود موضوع قطع دست منتفی میشود در این صورت حکم چیست؟ آیا لازم است بگونه ای قصاص انجام شود که هر

دو بتوانند حقشان را استیفا نمایند؟ مثلاـ اول دست را قطع کنیم بعد قصاص نفس انجام شود یا اگر ولیّ دم قصاص طرف، میخواهد عفو نماید ولیّ قصاص نفس باید قصاص را تأخیر بیندازد تا موضوع عفو منتفی نشود؟ البته تقدم زمانی تفاوتی ندارد صرف اینکه دو قصاص بر عهده کسی آمد در مقام اجرا بحث میشود که آیا لازم است طوری اجرا شود که هر دو قابل استیفاء باشد؟ یا هرکس میتوانند نسبت به حق خود اقدام نماید گرچه منجر به منتفی شدن موضوع حق فرد دیگر شود؟ در مسأله دو قول است:

قول اول: ترتیب(تقدم قصاص طرف):

مشهور گفته اند ابتدا باید قصاص طرف انجام شود بعد قصاص نفس انجام شود تا استیفاء هر دو قصاص محقق گردد و برخی ادعای اجماع کرده اند.

مرحوم محقق(۱) فرمود: لو قطع ید رجل ثم قتل آخر قطعناه اولا ثم قتلناه اگر ابتدا دست کسی را قطع کند و بعد یک نفر را بکشد ابتدا با قطع ید قصاص طرف میشود بعد او را میکشند وکذا لو بدأ بالقتل قطعناه اوّلا ثم قتلناه. و نیز اگر ابتدا یک نفر را بکشد و بعد دست نفر دیگر را قطع کند ابتدا حکم قصاص ید اجرا می شود و بعد قصاص نفس اجراء میگردد.

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۵، ط استقلال تهران.

صاحب جواهر(۱) نیز از محقق پیروی کرده و همین قول را تأیید کردند.

مرحوم امام هم همین فتوی را در مسأله۲۴ بیان کرده و فرمود: «تقطع یده اولا ثم یقتل» ابتدا قطع ید انجام و بعد قصاص نفس میشود.

و جمعی از اصحاب نیز قائل به این قول هستند.

استدلال قول اول:

مرحوم محقق(۲) می فرمایند: رعایت ترتیب و تقدیم قصاص طرف، جمع بین حقین است. یعنی اگر اول قطع ید کنیم و بعد قتل نفس؛ هر دو قصاص استیفاء شده است هم آنکه دستش قطع شده به حقش رسید و هم ولیّ مقتول به حقش رسید.

حکم کسی که خلاف تقدم قصاص طرف عمل کند:

اگر صاحب حق قصاص نفس بدون رعایت تقدم حق قصاص طرف ابتدا قصاص کرد و قاتل را کشت در نتیجه موضوع برای دومی باقی نماند و حقش تضییع شد ضامن نیست که دیه ید را بدهد. چون حقش بود که قصاص کند و استیفاء کرد اما یک تکلیف را زمین زد یعنی باید صبر می کرد تا قصاص طرف استیفاء شود؛ و بعد او قصاص نفس کند اما خلاف کرد ولذا «للحاکم تعزیره» باید تعزیر شود. و این فتوای مشهور و مرحوم محقق و امام و صاحب جواهر و بزرگان دیگر است.

قول دوم: عدم لزوم ترتیب:

برخی گفته اند وجهی ندارد برای اجرای قصاص ترتیب قائل شویم.

مرحوم خوئی(۳) فرمود: «لو قطع ید شخص ثم قتل شخصا آخر فالمشهور بین الاصحاب تقطع یده اولا ثم یقتل و فیه اشکال بل منع» ایشان ضمن اینکه پذیرفته اند قول به ترتیب و اجرای قصاص طرف قبل ازقصاص نفس نظر مشهور فقهاء است؛ فرمود اگر ابتدا دست انسانی را قطع کند و سپس انسانی دیگر را بکشد نظر مشهور این است که ابتدا دستش قطع میشود و سپس قصاص نفس میشود. اما کلام مشهور مورد اشکال بلکه از اساس مردود است.

۱- (۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۲۵، ط اسلامیه تهران.

۲- (۳) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۵، ط استقلال تهران.

۳- (۴) سید خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۳۹، ط العلمیه قم.

دلیل قول دوم:

مرحوم خویی فرمود: «لا دلیل علی تقیید سلطنه اولیاء المقتول بما بعد قطع یده» فرض کنید دو نفر طلبکار ایستاده اند یکی صاحب حق قصاص طرف است و دیگری ولیّ دم قصاص نفس است. چه دلیلی دارد به صاحب حق قصاص نفس بگوییم صبر کن تا صاحب حق قصاص طرف استیفای حق کند تا بعد از او نوبت شما برسد؟ این عمل تقیید آن سلطنتی است که خدا به او داده است.

مرحوم خویی در ادامه با اشاره به دلیل قول اول در مورد جمع بین حقین میفرماید جمع بین حقین صحیح است منتهی چیزی که می فهماند جواز است که یجوز برای اینکه هر دو بتوانند استیفاء حق نمایند اما اینکه بگوییم یجب و یتعین که امروز قصاص نفس نکند تا دیگری قصاص طرف نماید در این مورد دلیلی نداریم فقط مقتضای جمع بین حقین جواز است. لذا اگر ولیّ دم تقاضای قصاص نفس داشت به تقاضایش عمل می شود گرچه موضوع قصاص ید منتفی شود و فرصت مصالحه به دیه هم از دست برود.

رد دلیل قول دوم:

تضییع حق حرام است و لایجوز کسی کاری نماید که حق دیگری تضییع شود. در ما نحن فیه که دو ذیحق داریم اگر یکی مقدم شود و تقدم استیفای حق او موضوع حق دیگری را منتفی کند مستلزم یک عمل حرام است و این شرعا جایز نیست. لذا برای اینکه تضییع حق نشود باید جمع بین حقین نمود. به همین دلیل اطلاق آیه شریفه فقد جعلنا لولیه سلطاناً(۱) را مقید می کنیم یعنی سلطنت مطلق مقید می شود به جایی اعمال ولایت و سلطنت موجب حرام نباشد.

ص: ۱۱۴

۱- (۵) اسراء(۱۷): ۳۳.

لذا اقوی و اولی قول مشهور است و مختار امام نیز می باشد.

تبصره:

برخی گفته انـد اگر صـاحب حق قصاص نفس تخلف کرده و قبل از اجرای قصاص طرف استیفای حق کرد و موضوع قصاص طرف منتفی شد، حق قصاص طرف، تبدیل به دیه طرف میشود.

اما به نظر میرسد این گفته وجهی ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

در مسأله ۲۴ سه فرع متصور بود؛

فرع اول: ارتکاب یک قتل نفس و یک جنایت بر عضو:

اولین فرع بحث شـد و اکنون خلاـصه ای از آن تکرار میشود. گفتیم اگر شخصـی دست یـک انسـان را قطع کرد و یک انسان دیگر را هم کشت(۱) لازم است- جمعاً بین الحقین- حتما قصاص عضو را اول اتیان نماید و بعد قصاص نفس انجام شود.

فرع دوم: ارتکاب یک قتل نفس و یک جنایت بر عضو منتهی به قتل:

اگر دست کسـی را قطع کرده و یـک نفر را هم کشـته است. اما دست قطع شـده کم کم چرک کرد و سـرایت به نفس کرد و مجروح کشته شد. در اینجا- که در حقیقت دو قتل نفس اتفاق افتاد- حکمش چیست؟ مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: تحقق سرایت جنایت بر عضو قبل از قصاص:

گفتیم اگر شـخص مقطوع الید قبل از استیفای قصاص جانی به واسطه سرایت زخم به نفس فوت شد در این صورت اگر کسی جنایت بر عضو انجام دهد و آن جنایت منتهی به مرگ شود ضامن نفس است. پس فی الحقیقه جانی دو شخص را کشته است و دو قصـاص بر عهـده دارد چنـانچه قبلاًـ گفتیم اگر شخصـی دو نفر یـا بیشتر را کشـته باشـد اولیـاء مقتولین مجتمعـا یک حق قصـاص دارنـد «ولاـ یجنی الجانی اکثر من نفسه»(۲) البته اگر همه قصـاص خواسـتند به یـک نفر نماینـدگی میدهنـد و آن فرد استیفاء حق میکند.

۱- (۱) عنوان قطع دست جهت مثال است وگرنه بحث کلی است و شامل قطع هر عضوی که دیه داشته باشد میشود.

۲- (۲) حرعاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۲، ح۱۰، ط آل البیت.

صورت دوم: تحقق سرایت جنایت بر عضو بعد از قصاص طرف:

اگر دست یک نفر را قطع کرد و یک نفر دیگر را نیز کشت ابتدا جانی را قصاص طرف کردند و بعد قصاص نفس. اما آن دست مجنی علیه- که قصاص دستش را نیز گرفته بود- بعد از قصاص چرک کرد و باعث مرگ شد. در این صورت در مسأله سه قول است:

قول اول: دیه کامل:

مرحوم علامه(۱) فرمود باید یک دیه کامل از مال جانی قصاص شده به شخصی که در اثر قطع ید مرده است بپردازند.

دلیل قول اول:

جنایت منتهی به مرگ شد. و جانی ضامن نفس است و اگر امکان قصاص بود قصاص میشود حالا- که خودش نیست تا قصاص کنیم یعنی به خاطر قتلی دیگر قصاص نفس شد پس یک دیه کامل از مالش بر میداریم.

قول دوم: نصف دیه:

شیخ در مبسوط(۲) فرمود: باید از مال جانی نصف دیه بپردازند.

دلیل قول دوم:

گرچه قطع ید منتهی به مرگ شد و جانی ضامن یک نفس است و یک دیه کامله بر عهده دارد؛ اما فرض این است که مجنی علیه دست جانی را به عنوان قصاص قطع کرد و در حقیقت قصاص دست مساوی با دریافت نصف دیه است حال که مجنی علیه بر اثر سرایت زخم مرد؛ جانی نصف دیگر دیه را بدهکار است.

قول سوم: عدم صدور حکم جدید:

۱- (۳) علامه حلی، تحریر الاحکام، ج۵، ص۴۹۹، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۲- (۴) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۶۲، ط المرتضویه.

مرحوم امام[1] و شاید هم مشهور میگویند جانی بعد از قصاص چیزی بدهکار نیست.

دلیل اول قول سوم:

موضوع قصاص منتفی است و دیه در جایی است که در قتل عمد تصالح بشود و سلطنت ولی دم در قتل عمد فقط در قصاص است و دیه در جائی است که خود جانی قاتل با مجنی علیه (در قصاص طرف) یا با اولیاء دم (در قصاص نفس) تصالح کنند. اما اگر ولی دم دیه بخواهد و قاتل قبول نکند و قصاص بخواهد اولیاء دم نمی توانند مطالبه دیه نمایند و در محل بحث فرض این است که قاتل قصاص شده و موجود نیست و قصاص موضوع ندارد دیه هم نمی توانیم بگیریم چون تصالح نیست.

اقول:

به نظر ما نیز قول حق همین است.

دلیل دوم قول سوم:

دلیل ضمان در سرایت جنایت به نفس؛ اجماع فقها است که اگر جنایت به عضو سرایت به نفس کرد و منتهی به مرگ شد ضامن است و اجماع دلیل لبی است و اطلاق ندارد یعنی آنجا که خود جانی حیات دارد می گوییم جنایتی کرده که منتهی به نفس شد و ضامن است و قصاص میشود اما اگر موردی باشد که سرایت جنایت به نفس بعد از مرگ خود جانی باشد دلیل لبی کارگر نیست.

فرع سوم: تعارض قصاص طرف با قصاص نفس نسبت به یک مجنی علیه:

اگر کسی دست کسی را قطع کرد و مجنی علیه شکایت کرد دادگاه حکم به قصاص داد و بعنوان قصاص دست جانی را قطع کردند سپس زخم دست مجنی علیه سرایت کرد و موجب مرگ مجنی علیه شد. اینجا- که جانی ضامن است- یک پرسش پیش می آید که تکلیف این قطع ید که به عنوان قصاص واقع شد؛ چیست؟

۱- (۵) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج۲، ص۵۳۹، ط اسماعیلیان.

مرحوم خویی(۱) تفصیل میدهد که اگر سرایت مما یقتل غالبا باشد قصاص دارد و اگر سرایت مما یقتل غالباً نباشد تنها ضامن ید است.

مناقشه در کلام مرحوم آقای خوئی:

مما یقتل غالباً بودن سرایت، اجماعی است و همگان میگویند سرایت از مصادیق مما یقتل غالبا است. پس قصاص دارد.

حضرت امام نیز قائل به تداخل است و میفرماید: لو قطع فاقتص منه ثم سرت جراحه مجنی علیه فلولیه القصاص فی النفس آن دستی که قطع شده تداخل پیدا می کند و منتفی است و دیه ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

محکوم به قصاصی که قبل از اجرای قصاص بمیرد:

مسأله۲۵:

لو هلک قاتل العمد سقط القصاص بل والدیه، نعم لو هرب فلم یقدر علیه حتی مات ففی روایه معمول بها إن کان له مال أخذ منه، وإلا أخذ من الأقرب فالأقرب، ولا بأس به لکن یقتصر علی موردها.

محکوم به قصاص در قتل عمد اگر- به هر دلیلی- قبل از استیفای قصاص بمیرد؛ شکی نیست که موضوع قصاص منتفی است و قصاص ساقط است.اما این پرسش مطرح است که آیا ولی دم می تواند بجای قصاص از مال جانی دیه بگیرد؟

در مسأله دو قول است:

قول اول: سقوط دیه.

همانطور که قصاص ساقط است دیه هم ساقط است.

شیخ(۲) در مبسوط با عبارتی که ظهور در اجماعی بودن مسأله دارد، فرمود: «انه الذی یقتضیه مذهبنا» مذهب ما اقتضا دارد که دیه هم ساقط باشد.

ص: ۱۱۸

۱- (۶) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۲۰، ط العلمیه قم.

۲- (۱) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۶۵، ط المرتضویه

جمعی دیگر از بزرگان نیز فتوا به همین قول داده اند.

دلیل قول اول:

در قتل عمد آنچه ثابت است قصاص است؛ و مراد از سلطان در «جعلنا لولیه سلطاناً» یعنی- علی المشهور- اختیار حق قصاص به ولی دم داده شده است. و در قولی غیر مشهور برخی گفته اند که ولی دم مختار است دیه بگیرد یا قصاص کند و ما قول مشهور را اختیار کردیم که وظیفه ولی دم تنها قصاص است. و حال که جانی فوت شد اموال او مال ورثه است و دلیلی برای برداشتن دیه از اموال ورثه نداریم. لذا اولاً؛ قصاص ثابت نیست چون موضوع منتفی است. و ثانیاً دیه ندارد چون تصالح نشده است.

قول دوم: ثبوت دیه:

مرحوم شیخ(۱) در نهایه فرمود دیه ثابت است. شهید(۲) در مسالک فرمود «ذهب الاکثر» و ابن زهره(۳) ادعای اجماع کرده است.

دلایل قول دوم:

دلیل اول قول دوم: اطلاق سلطنت ولی دم:

گروهی با تمسک به آیه شریفه «فقد جعلنا لولیه سلطانا» گفته اند سلطان اطلاق دارد و معنایش این است که جانی اگر حیات دارد قصاص میشود. و اگر مرد اما مال دارد؛ نمی توان سلطان را اختصاص به قصاص داد. بلکه اختیار او تام و مطلق است لذا سلطنت او اقتضا می کند حال که طرف مرد دیه بگیرد.

مناقشه در دلیل اول قول دوم:

۱- (۲) شیخ طوسی، النهایه، ص۷۳۶، ط قدس محمدی قم.

۲- (۳) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۶۱، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۴) ابن زهره، غنیه النزوع، ص۴۰۵، ط مؤسسه امام صادق(ع).

گرچه بر سلطنت ولی دم قید نخورده است، اما ظهور در قصاص دارد. و قرینه ظهور هم موجود است زیرا در ادامه آیه شریفه فرمود «فلایسرف فی القتل» نباید اسراف در قتل کند و بیش از یک نفررا بکشد. همین یک قرینه است که آن سلطان و اختیار در قتل است لذا از آیه، دیه فهمیده نمی شود. در نتیجه اگر موضوع قصاص از بین رفت و منتفی شد و قصاص نداشت؛ دیه هم ندارد.

دلیل دوم قول دوم: روایت مشهور:

لایبطل دم امرئ مسلم(۱) اگر بگوییم قصاص منتفی و دیه هم ساقط است پس خون این مسلمان مقتول چه می شود؟ در حالیکه روایت میگوید نباید خون مسلمانی پایمال شود پس حال که جانی مرد باید دیه بگیرند تا خون مسلمان پایمال نشود.

مناقشه در دلیل دوم قول دوم:

روایت مقبوله است که خون مسلمان از بین نمی رود و باید دیه بدهد اما از کجا؟ روایت نمی رساند که از مال قاتل بردارند. بلکه باید از بیت المال بدهند تا خون مسلمان از بین نرود.

بیان یک مؤید بر صحت مناقشه:

در اغلب مواردی که تمسک به این روایت می شود، برای برداشتن دیه از بیت المال است.

دلیل سوم قول دوم:

فرعی داریم که در آن فقهاء بالاتفاق فتوا داده اند که اگر کسی فرضا دست راست کسی را قطع کرد ولی خودش دست راست ندارد باید دیه بدهد. از این اتفاق فتوی نتیجه میگیریم که هر جا قصاص میسور نشد دیه دارد اینجا هم که قصاص میسور نیست و موضوع منتفی شد، باید دیه بدهد.

ص: ۱۲۰

۱- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۳۵۰، کتاب الشهادات، باب۲۴، ح۱، ط آل البیت.

مناقشه در دلیل سوم قول دوم:

اینجا قیاس است و باطل است و در استدلال نمی توانیم به قیاس تمسک کنیم. به علاوه اساساً سقوط دیه و بدهکار نشدن جانی فوت شده مقتضای قاعده است. زیرا قاعده این است که برای دریافت دیه باید تصالح انجام شود.

بررسی دو روایت متعارض:

روایت اول:

مشایخ ثلاث نقل کرده اند (کلینی(۱) در کافی، شیخ(۲) در تهذیب، صدوق(۳) در فقیه): ابی بصیر(۴) قال سألت اباعبدالله عن رجل قتل رجلا متعمدا ثم هرب القاتل فلم یقدر علیه قال ان کان له مال اخذت الدیه من ماله والا فمن الاقرب فالاقرب اگر مال ندارد عاقله یعنی نزدیکان و خویشان و اگر نداشتند خویشان دورتر. فان لم یکن له قرابه اگر خویشاوند ندارد اداه الامام فانه لایبطل دم امرئ مسلم و اگر خویشان نزدیک یا دور نداشت دیه از بیت المال پرداخت میشود.

روایت دوم:

ابی نصر بزنظی(۵) عن ابی جعفر ع فی رجل قتل رجلا عمدا ثم فرّ فلم یقدر علیه حتی مات. اگر کسی انسانی را عمداً کشت و فرار کرد بعد از فرار فوت شد قال ان کان له مال اخذ منه والا اخذ من الاقرب فالاقرب امام فرمود اگر مالی دارد از مالش دیه بر می دارند وگرنه ازخویشان نزدیک و یا دور دیه دریافت میشود.

ص: ۱۲۱

۱- (۶) کلینی، الکافی، ج۷، ص۳۶۵، کتاب الدیات، باب عاقله، ح۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص۱۷۰، کتاب الدیات، باب البینات علی القتل، ح۱۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۸) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۱۶۷، ط جماعه المدرسین.

۴- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب العاقله، باب۴، ح۱، ط آل البیت.

۵- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب العاقله، باب۴، ح۳، ط آل البیت.

یک تفاوت بین دو روایت:

هر دو روایت می گوینـد دیه بایـد بدهـد امـا مورد روایت اول در جـایی است که فقـط فرار کرد ولی روایت دوم در جایی که فرار کرد و مرد.

راه جمع بین دو روایت:

هر دو روایت معتبر است روایت اول موثقه است و در روایت دوم راوی بزنطی است و از اصحاب امام رضا است لذا نمی تواند بلاواسـطه از ابی جعفر امـام بـاقر(ع) روایت نقل کنـد پس یا بایـد بگوییم مرسـله و با واسـطه است یا اینکه مراد ابی جعفر امام جـواد باشـد که در این صورت روایت صـحیحه است در عین حـال می گوییم لطمه به اسـتدلال نمی خورد زیرا مشـهور به آن عمل کردند و ضـعف سند ینجبر بعمل الاصحاب به علاوه شیخ فرمود یقتضیه مذهبنا که کشف از اجماع می کند. اما در یکی از این دو روایت داشتیم «ثم هرب القاتل فلم یقدر علیه» و دومی می گوید «فر فلم یقدر علیه حتی مات» پس به قرینه قید اضافه در روایت دوم میگوییم فقـط در صورتی که قاتل فراری بمیرد، میتوان دیه دریافت کرد و چون قاعـده این است که دیه تصالح میخواهـد و روایت برخلاـف مقتضـای قاعـده است؛ می بـایست بگوییم یقتصـر علی مورده بایـد تنها در موردی که در روایت آمده است عمل شود یعنی اگر فرار کند و بمیرد در اینصورت می توان از مال جانی برداشت.

امـام(ره) نیز می فرمایـد: «نعم لو هرب فلم یقـدر علیه حتی مـات ففی روایه محمول بهـا ان کـان له مـال اخـذ منه والا اخـذ من الاقرب فالاقرب لکن یقتصـر علی مورده» روایت خلاف قاعـده و برخلاف موازین قصاص است. لذا یقتصـر علی مورده. همین عبارت را محقق(1) در شـرایع دارد. بقیه علمـاء نیز همین تعبیر را دارنـد. پس اگر قاتل عمـد در وطن و یا در مسافرت مرد، اما فرار نکرد دیـه ساقط اسـت امـا اگر قتـل انجـام داد و فرار کرد و مرد یأخـذ من مـاله از مـالش برداشـته میشـود و اگـر نـدارد از خویشان او دیه دریافت میشود.

ص: ۱۲۲

۱- (۱۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۵، ط استقلال تهران.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

مسأله۲۶:

لو ضرب الولی القاتل و ترکه ظنا منه انه مات فبرأ فالأشبه أن یعتبر الضرب، فإن کان ضربه مما یسوغ له القتل والقصاص به لم یقتص من الولی، بل جاز له قتله قصاصا، وإن کان ضربه مما لا ـ یسوغ القصاص به کأن ضربه بالحجر ونحوه کان للجانی الاقتصاص، ثم للولی أن یقتله قصاصا أو یتتارکان.

اگر ولی دم پس از استیفای حق قصاص و اطمینان از مردن قاتل و گذشت زمان متوجه شد نیمه جانی در قاتل مانده بود و خود قاتل یا دیگران به معالجه پرداخته و قاتل بهبود یافت اکنون تکلیف چیست؟ آیا ولی دم میتواند مجدداً حکم قصاص را اجراء کند؟

مرحوم محقق(۱) ابتدائا میگوید قصاص حق ولیّ دم بود و قصاص محقق نشد الآن حق دارد مجدداً قصاص نماید.

و در ادامه میفرماید قصاص بجای قتل عمد است و چون قاتل در مرحله اول ضرباتی را دریافت کرد اما نمرد لذا ابتدا ضربات وارده بر خود را بر ولی دم قصاص جرح می کند و پس از آن خودش قصاص قتل میشود. مرحوم محقق فرمود: «لو ضرب ولی الدم الجانی قصاصا و ترکه ظنا انه قتل و کان به رمق فعالج نفسه وبرئ لم یکن للولی القصاص فی النفس حتی یقتص منه الجراحه أو لا و هذه روایه ابان بن عثمان»

اگر ولی دم جانی را قصاص کرد و به خیال اینکه جانی مرده است او را رها کرد اما چون رمقی داشت یا خود معالجه کرد و یا دیگران او را معالجه کردند و زنده ماند در این صورت ولی دم نمیتواند قصاص مجدد کند مگر اینکه ابتدا خود به خاطر ضرباتی که بر قاتل زده بود و او زنده ماند قصاص جرح شود و بعد قاتل را قصاص نفس نماید.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

دلیل مسأله:

روایت ابان(۱) : مشایخ ثلاث نقل کرده اند (وسائل از کلینی(۲) نقل می کند و شیخ در تهذیب(۳) و صدوق در فقیه(۴)): عن بعض اصحابه عن ابان بن عثمان عمن اخبره عن احدهما علیهما السلام قال اتی عمر بن الخطاب برجل قد قتل اخا رجل فدفعه الیه و امره بقتله فضربه الرجل حتی رأی انه قدقتل فحمل الی منزله فوجدوا به رمقا فعالجوه فبرء فلما خرج اخذه اخ

المقتول الاول فقال: انت قاتل اخی ولی ان اقتلک فقال قدقتلتنی مره تنطلق به الی عمر فأمر بقتله فخرج فهو يقول والله قتلتنی مره فمروا علی امیرالمؤمنین(ع) فاخبره خبره فقال لاتعجل حتی اخرج الیک فدخل علی عمر فقال لیس الحکم فیه هکذا حکم این نیست که تو گفتی پس این ضربات که به او وارد شده چه می شود فقال ما هو یا ابا الحسن فقال یقتص هذا من اخی المقتول الاول ما صنع به ثم یقتله بأخیه این شخص قاتل که قرار است دوباره قصاص شود اول از برادر مقتول این ضرباتی را که به او زده شده قصاص کند بعد برادر مقتول او را بکشد. فنظر الرجل أنه إن اقتص منه أتی علی نفسه برادر مقتول که می خواست دوباره قصاص نماید فکر کرد که اگر به مقدار ضربه ای که در مرحله اول جهت قصاص بر قاتل زده بود به او بزنند معلوم نیست جان به در برد و اگر اجازه قصاص بدهد خودکشی است فعفا عنه وتتارکا لذا قاتل برادرش را عفو کرد و دعوا تمام شد.

۱- (۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۲۵، باب۶۱، ابواب قصاص نفس، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۳) شیخ کلینی، الکافی، ج۷، ص۳۶۰، ط اسلامیه تهران.

۳- (۴) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص ۲۷۸، ح ۱۰۸۷، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۴- (۵) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۱۷۴، ح۵۴۰۱، جماعه المدرسین.

ضمن اینکه نمیتوانیم بگوییم کسانی که قاتل را معالجه کردند ضامن هستند و کسی هم چنین چیزی نگفته است.

مناقشه در روایت ابان:

مرحوم محقق در ذیل روایت(۱) می فرماید روایت دو اشکال دارد:

اول: ضعف سند:

ابان بن عثمان است که کشی(۲) می فرماید او از فرقه ناووسیه است که انحراف اعتقادی دارند.

دوم: ارسال روایت:

یعنی روایت ابان از دو جهت مرسله است هم قبل از ابان و هم بعد از آن. پس روایت قابل اعتماد نیست.

رد مناقشه در روایت ابان:

بررسی ضعف سند:

اولاً:

معلوم نیست ابان از ناووسیه باشد بلکه مرحوم محقق اردبیلی(۳) در مجمع الفائده میفرماید «هو من القادسیه» ابان از اهالی قادسیه است که محلی در عراق است و به اشتباه ناووسیه خوانده شد.

ثانیاً:

سلمنا که از ناووسیه باشد گرچه از نظر اعتقادی فاسد است اما ثقه است لذا از چنین روایتی تعبیر به موثقه میشود یعنی راوی دروغگو نیست و امانتدار است.

ثالثاً:

خود کشّی در جای دیگر از رجال خود ابان را از اصحاب اجماع قلمداد می کند. لذا ضعف سند مورد پذیرش نیست.

بررسی ارسال سند:

میگوییم مرسله بودن را نمی پذیریم زیرا در نقل کلینی تا ابان ارسال وجود ندارد و در نقل مرحوم شیخ طوسی سند متصل به ابان است و مرحوم صدوق نیز بصورت متصل تا ابان نقل می کنند. پس سند روایت هرچند تا ابان متصل است اما چون بعد از آن مرسله است ارسال روایت مسلم تلقی میشود. لذا چنین حکم مهمی را (که قاتل را تا سرحد مرگ بردند ولی نجات یافت) اگر بخواهند دوباره قصاص کنند با این روایت نمیتوان ثابت کرد. و درست است که مرسله صدوق معتبر است اما در جایی

مرسله صدوق معتبر است که بگوید قال رسول الله یا قال المعصوم و اینجا «عمن أخبره» آمده است یعنی معلوم نیست که چه کسی خبر داده است لذا اعتمادی به آن نیست. در نتیجه از روایت چشم پوشی میکنیم و به مقتضای قاعده عمل می کنیم. و میگوییم حق قصاص دوباره ندارد.

۱- (۶) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

۲- (۷) رجال الکشی، ج۱، ص۳۵۲، ش۶۶۰.

۳- (۸) محقق اردبیلی، مجمع الفائده، ج۹، ص۳۲۳، جماعه المدرسین.

اقول:

باید تفصیل داد اگر ولی دم با وسیله قصاص نظیر شمشیر و با اجازه شرع اجرای قصاص کرد و به خیال اینکه قاتل مرده است رهایش کرد ولی منتهی به مرگ نشد میتواند مجدد بزند و ضربات قبلی هیچ قصاصی ندارد.

اما اگر ضربه ای که زده برای قصاص نبوده است مثلاً- تا او را دید آن قدر کتک زد که گمان برد قاتل مرده است در این صورت اگر منتهی به مرگ شده بود هرچند معصیت کرده که با زجر کشته است اما قصاص محقق بود. اما اگر منتهی به مرگ نشد با توجه به عمل مجرمانه ای که انجام داده است اگربخواهد مجدداً مستقلاً قصاص کند اول باید به خاطر ضرباتی که بر قاتل وارد کرد قصاص جرح شود؛ و پس از آن اگر خواست قاتل را قصاص نفس کند.

محقق(۱) و نیز صاحب جواهر(۲) و حضرت امام در تحریر نیز همین تفصیل را قائلند.

فردا انشاءالله

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب القصاص

حکم اجرای مجدد قصاص در مورد قاتلی که پس از اجرای قصاص زنده بماند.

محل بحث این بود که اگر ولی دم قاتل را تحویل گرفت و قصاص کرد و با گمان به مردن قاتل او را رها کرد، اما چون رمقی در قاتل باقی مانده بود؛ خود قاتل یا دیگران معالجه کردند و قاتل بنده مانند بهبود یافت آیا ولی دم میتواند دو باره قصاص نماید یا خیر؟

ص: ۱۲۶

۱- (۹) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، ط استقلال تهران.
۲- (۱۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص ۳۴۰، دارالکتب الاسلامیه تهران.

گفتیم محقق(۱) در شرایع ابتدائاً طی فتوایی فرمودند قصاص مجدد جایز نیست مگر اینکه ضرباتی که ولی دم به عنوان قصاص زده بود؛ اگر قابلیت قصاص شدن داشته باشد توسط قاتل قصاص شود. و اگر دیه دارد باید دیه بدهد. و مستند فتوای محقق روایتی از ابان بن عثمان بود که دیروز خواندیم.

و گفتیم روایت دو اشکال دارد:

۱- ضعف سند: که گفتند ابان بن عثمان ناووسیه است. و جواب دادیم اولاً؛ معلوم نیست از ناووسیه باشد بلکه از اهالی قادسیه است و اشتباه در ثبت پیش آمد. ثانیاً؛ بر فرض از فرقه ضاله ناووسیه باشد، فردی موثق است و دروغگو نیست و فساد عقیده موجب ثقه نبودن نیست. از این جهت اشکالی به روایت نیست.

۲- ارسال: روایت مرسله است و بر اساس نقل کلینی(۲) دو ارسال در روایت وجود دارد یکی قبل از ابان و یکی بعد از ابان. اما شیخ در تهذیب(۳) و صدوق در فقیه(۴) این روایت را تا ابان بدون ارسال نقل کرده اند و قبل از ابان مرسل نیست اما بعد از ابان در هر سه کتاب و هر سه نقل ارسال موجود است. و لذا گفتیم چنین حکمی که قصاص دوباره قاتل مشروط به قصاص جرح ولی دم توسط قاتل باشد، با یک روایت مرسله ثابت نمیشود. به همین خاطر محقق در نهایه میفرماید(۵) فالاقرب زیرا نمیتواند به روایت تمسک کند پس باید به مقتضای قاعده باید عمل کرد.

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

۲- (۲) شیخ کلینی، الکافی، ج۷، ص ۳۶۰، ط اسلامیه تهران.

۳- (۳) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۷۸، ح ۱۰۸۷، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۴- (۴) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۱۷۴، ح۵۴۰۱، جماعه المدرسین.

۵- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

امام(ره) همان مطلب محقق را قبول کرده است و میفرمایند: «فالاشبه ان یعتبر الضرب» و صاحب جواهر[1] بعد از نقل کلام محقق میفرماید: «عند المصنف و عند جمیع من تأخر عنه»

نظر مختار: تفصیل: و ما گفتیم باید تفصیل داد که اگر ضربات وارده از ناحیه ولی دم برای قصاص؛ مما یجوز به القصاص بود؛ یعنی با آلت کند و کارد نبود بلکه با آلتی است که با آن قصاص میشود اما قاتل نمرد. اینجا بدون اینکه قاتل مستحق قصاص ضربات وارده بر خود باشد ولی دم میتواند مجدداً قاتل را قصاص کند. و اگر ضربات وارده بر قاتل از ناحیه ولی دم برای قصاص ممالایجوز باشد مثلاً با شیشه یا شیئی کند و با زجر قاتل را قصاص کرد در این صورت اگر قاتل بمیرد ولی دم گرچه معصیت کرده است اما بابت ضربات وارده بر قاتل مجازات نمیشود و اگر اتفاقاً قاتل زنده ماند در این صورت برای اجرای مجدد قصاص ولی دم باید ابتدا قصاص جرح شود و بعد اگر خواست قاتل را که زنده مانده است دوباره قصاص کند.

امکان استفاده قول به تفصیل از روایت ابان: من المحتمل که این تفصیل از همان روایت ابان استفاده شود زیرا در روایت آمده است اتی عمر بن خطاب برجل قدقتل اخا رجل فدفعه الیه و امره بقتله فضربه الرجل.

قاتلی را به حضور عمر آوردند که شخصی را کشته بود و عمر قاتل را برای قصاص به برادر مقتول تحویل داد و ولی دم ضربه ای به قاتل زد و به گمان اینکه قاتل مرده است او را رها کرد.

۱- (۶) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۰، دارالکتب الاسلامیه تهران.

ظاهر عبارت «فضربه الرجل» نشان میدهد که ولی دم قاتل را آن قدر کتک زد که گمان برد مرده است. و ما در قول تفصیل گفتیم که اگر اجراء قصاص به کیفیتی باشد که لا یسوغ به القصاص باید ضربات وارده قصاص شود. اینجا نیز مثل همان تفصیل است «ضربه حتی رأی انه قتل» طبیعی است با کتک قصاص نمی گیرند و این فعل نیز لایجوز به الاقتصاص بود پس مورد روایت با یک فرد تفصیل تطبیق دارد لذا روایت مطلق نیست بلکه در مورد ضربه به عنوان قصاص حکم می دهد وگرچه نمیتوان هر دو مورد را از اطلاق روایت فهمید. اما روایت حداقل مؤید برای تفصیل است.

مسأله۲۷: لو قطع یده عفا المقطوع ثم قتله القاطع فللولی القصاص فی النفس، وهل هو بعد رد دیه الید أم یقتص بلا رد؟ الأشبه الثانی، وکذا لو قتل رجل صحیح رجلا مقطوع الید قتل به، وفی روایه إن قطعت فی جنایه جناها أو قطع یده وأخذه دیتها یرد علیها دیه یده، ویقتلوه، ولو قطعت من غیر جنایته ولا أخذ لها دیه قتلوه بلا غرم، والمسأله مورد إشکال وتردد، والأحوط العمل بها، وکذا الحال فی مسأله أخری بها روایه، وهی لو قطع کفا بغیر أصابع قطعت کفه بعد رد دیه الأصابع، فإنها مشکله أیضاً.

سه فرع در این مسأله ذکر میشود:

فرع اول: کسی دست فردی را قطع کرد آن مقطوع الید هم قصاص نخواست و عفو کرد اما این قاطع که عفو شد بجای اینکه از آن کسی که عفوش کرد تشکر کند او را کشت. در این صورت اگر ولی مقتول قصاص بخواهد بلاشبهه قصاص جایز است منتهی بحث این است که قاتل دو دست دارد و سالم است و مقتول در موقع کشته شدن فقط یک دست داشت حال که می خواهیم قصاص کنیم آیا یک فرد کامل را در مقابل کسی که یک دست نداشته است میتوان بلارد قصاص کرد یا باید دیه یک دست به او بدهیم و بعد قصاص کنیم؟ محقق(۱) فرمود: لو قطع ید انسان فعفا المقطوع عن یده ثم قتله القاطع فللولی القصاص فی النفس لعموم الادله لکن بعد رد دیه القطع.

ص: ۱۲۹

۱- (۷) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، استقلال تهران.

ملاحظه میفرمایید که انجام قصاص را مشروط به پرداخت دیه یک دست کرد.

صاحب جواهر(۱) می فرماید لانه لایقتل الکامل کمثل هذا بالناس دلیل کلام محقق این است که مقتول کامل نبوده است.

شهید در مسالك میگوید محل بحث مثل آنجایی است که مردی زن را بکشد قصاص جایز است ولی دم زن قاتل را قصاص می کند اما دیه یک زن نصف دیه مرد است و لذا بعد رد نصف الدیه می تواند مرد قاتل را قصاص کند در اینجا نیز باید دیه دست قطع شده داده شود.

مرحوم شهید به روایت سوره بن کلیب(۲) نیز تمسک کرده است که فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم در مسأله ۲۷ سه فرع متصور است.

فرع اول:

در فرع اول اشاره کردیم که اگر کسی دست کسی را قطع کند و بعد مقطوع الید قاطع را عفو نماید و از قصاص بگذرد سپس همان قاطع عفو شده بجای تشکر و قدردانی مقطوع الید را بکشد، و ولی دم مقتول بخواهد قاتل را قصاص نماید؛ آیا میتواند قاتل صحیح و کامل دارای دو دست را بجای کسی که فقط یک دست داشت و کشته شد؛ قصاص کند یاباید ابتدا دیه یک دست را به قاتل بدهد و بعد او را قصاص کند؟

وگفتیم اصل قصاص لا شبهه فیه است و اطلاقات ادله قصاص را جایز می دانند اما پرداخت دیه یک دست به قاتل مورد بحث است و در مسأله دو قول است:

۱- (۸) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۳۵، دارالکتب الاسلامیه تهران.
۲- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱، باب۵۰، ابواب قصاص فی النفس، ح۱، آل البیت.

قول اول: قصاص بعد از پرداخت دیه یک دست قاتل:

محقق(۱) در شرایع می فرماید «لایقتص منه الا بعد رد دیه الید الیه» قصاص جایز است اما باید دیه یک دست را به قاتل

بپردازیم و سپس قصاص کنیم.

دلیل قول اول:

۱- عمل به مقتضای قاعده:

صاحب جواهر(۲) فرمود: «لا یقتص العضو الکامل للناقص- الی أن قال- والاولی الحکومه فی ذلک وترک القصاص واخذ الارش» کامل در مقابل ناقص قصاص نمی شود مگر بعد از جبران و در اینجا دیه ید باعث جبران است.

شهید در مسالک(۳) با تشبیه محل بحث به قتل مرأه میگوید اگر مردی زنی را بکشد و اولیاء دم مرد بخواهند مرد را در مقابل زن قصاص کنند باید نصف دیه را بپردازنند زیرا دیه زن نصف دیه مرد است. در ما نحن فیه نیز اگر بخواهند کامل را در برابر ناقص قصاص کنند باید، با پرداخت دیه به عنوان تفاوت ناقص و کامل نقص موجود جبران شود.

۲- تمسک به روایت:

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، استقلال تهران: «لو قطع ید إنسان فعفا المقطوع، ثم قتله القاطع فللولی القصاص فی النفس بعد رد دیه الید. وکذا لو قتل مقطوع الید، قتل بعد أن یرد علیه دیه یده، إن کان المجنی علیه أخذ دیتها أو قطعت فی قصاص. ولو کانت قطعت من غیر جنایه ولا أخذ لها دیه، قتل القاتل من غیر رد، وهی روایه سوره بن کلیب عن أبی عبدالله(ع)»

۲- (۲) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۳۸، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۳- (۳) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۴۶، معارف اسلامی قم.

محقق برای اثبات قول اول به یک روایت استدلال کرده است که در ذیل می آید.(۱) «عن سوره بن کلیب، عن أبی عبدالله(ع) قـال: سـئل عن رجل قتل رجلا عمـدا وکان المقتول أقطع الیـد الیمنی؟ فقال: إن کانت قطعت یـده فی جنایه جناها علی نفسه أو کان قطع فأخـذ دیه یده من الذی قطعها، فان أراد أولیاؤه أن یقتلوا قاتله أدوا إلی أولیاء قاتله دیه یده الذی قید منها إن کان أخذ دیه یـده ویقتلوه، وإن شـاؤوا طرحوا عنه دیه یـد وأخـذوا البـاقی، قال: وإن کانت یـده قطعت فی غیر جنایه جناها علی نفسه ولا أخذ لها دیه قتلوا قاتله ولا یغرم شیئا، وإن شاؤوا أخذوا دیه کامله، قال: وهکذا وجدناه فی کتاب علی(ع)»

سوره بن کلیب عن ابی عبـدالله ع قـال سـئل عن رجل قتل رجلا عمـدا و کان المقتول اقطع الیـد الیمنی از امام در مورد قصاص مردی که انسـان مقطوع الیـدی را کشـته است پرسـیدند. امـام(ع) در جواب صوری را برای مسأله طرح کرده و جواب هر یکرا بیان فرمودند.

صورت اول و دوم:

فقال ان کانت قطعت یـده فی جنایه جناها علی نفسه. او کان قطع فأخـذ الـدیه یـده من الـذی قطعه. ان اراد اولیائه ان یقتل قاتله ادوا الی اولیاء قاتله دیه یده الذی قید منها.

الف:

دست مقتول در مجازات جنایتی که انجام داده بود به عنوان قصاص قطع گردید.

ب:

دست مقتول در زمان حیات قطع گردیده بود و او دیه دست را دریافت کرد.

ص: ۱۳۲

۱- (۴) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۱، کتاب القصاص، ابواب قصاص فی النفس، باب۵۰، ح۱، ط آل البیت.

در این دو صورت اگر اولیاء دم مقتول مقطوع ید بخواهند قاتل را قصاص کنند باید دیه یک دست قاتل را بپردازند و اگر خواستند قصاص را به دیه مصالحه کنند باید دیه یک دست را کسر کنند و باقی را از قاتل بگیرند.

صورت سوم و چهارم:

و ان کانت یده قطعت فی غیر جنایه جناها علی نفسه ولا اخذ لها دیه؛ قتلوا قاتله ولایغرم شیئاً و ان شاؤوا اخذوا دیه کامله.

الف:

قطع یدش به خاطر جنایت بر نفس خود نبود.

ب:

در برابر دستی که از او قطع شد دیه دریافت نکرد.

در این دو صورت اولیاء دم مقتول مقطوع ید اگر خواستند قصاص کنند هیچ غرامتی نمیپردازند. و اگر خواستند به دیه مصالحه کنند دیه کامل دریافت میکنند.

قال وهکذا وجدناه فی کتاب علی(ع) امام(ع) در آخر فرمودند حکم همین است که در کتاب حضرت علی(ع) یافتیم.

مناقشه در استدلال به روایت:

ظاهر امر این است که فرضی که فتوای محقق بود خارج از این روایت است. روایت میگوید برای قصاص باید دیه ید بدهیم و بعد قصاص کنیم و در ما نحن فیه در فرض مسأله عفو جانی توسط مجنی علیه مطرح بود. در حالیکه در روایت دو فرض مطرح شد:

۱- با جنایتی که بر نفس خود کرده بود دستش قطع شد.

۲- دیگری دستش را قطع کرد.

فرض ما هیچ یک از این دو مورد نیست و جریان اینکه مقطوع الید با عفوی که انجام داد به ثواب رسید پس نوعی دریافت شیئی است قابل رد است زیرا مربوط قیامت میشود و در دنیا منفعتی به دست نیاورده است. لذا میگوییم فرض ما از مصادیق این روایت نیست. و فرض اول این تفصیل محقق؛ دلیل ندارد.

ص: ۱۳۳

قول دوم: قصاص قاتل بدون رد دیه:

حضرت امام فرمود: وهل هو بعد رد الدیه الید ام یقتل بلا رد؟ الاشبه الثانی.

اشبه دومی است یعنی قاتل بدون دریافت دیه ید قصاص می شود.

دلیل قول دوم: مؤثر نبودن کیفیت در اجرای قصاص: اطلاق آیه:

النفس بالنفس(۱) میگوید؛ اگر یک انسان کشته شد در مقابلش یک انسان کشته میشود و بدیهی است اجزاء و اعضاء مدخلیت ندارد یک نفس در برابر یک نفس است گرچه یکی دو دست و دیگری یک دست داشته باشد یعنی کیفیت نفس دخیل نیست.

بیان یک شاهد:

برای نمونه در قصاص طرف؛ اگر شخصی که دارای دست هنرمند است دست غیر ماهر را قطع کرد قصاص می شود و هیچ کسی بین دست هنرمند و عادی قائل به تفاوت نشد و نگفت و در مورد زن هم که تفاوت دریافت میشود دلیل خاص داریم.

نتیجه:

پس با توجه به اینکه آیه قرآن می گوید الحر بالحر(۲) والنفس بالنفس(۳) این استدلال که لایقتص الکامل للناقص عبارت غلطی است. و به نظر ما نیز قول حق قول حضرت امام است.

دو فرض دیگر انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم در مسأله۲۷ سه فرع مطرح است.

فرع اول:

مورد بررسی قرار گرفت و بحث آن به تفصیل گذشت.

فرع دوم:

اگر کسی دست یک انسانی را قطع کند بعد فرد دیگری که کامل و دارای دو دست است این شخص مقطوع الید ناقص العضو را بکشد. حال ولی دم بخواهد این انسان صحیح و کامل دارای دو دست را قصاص کند؛ آیا باید دیه یک دست جانی را بدهد؟

ص: ۱۳۴

۱- (۵) مائده(۵): ۴۵.

۲- (۶) بقره(۲): ۱۷۸.

۳- (۷) مائده(۵): ۴۵.

امام(ره)- مثل همان فرع اول- می فرماید «قتل به» شخص قاتل را ولو صحیح و کامل است در مقابل آن شخصی که مقطوع الید بود و کشته شد قصاص می کنیم.

دلیل مسأله:

۱- اطلاق آیات:

«النفس بالنفس»(۱) و «الحر بالحر»(۲) کاری به نقص و کمال ندارد. انسان در مقابل انسان است و فاقد عضو بودن مثل فاقد صفات بودن است. کسی واجد صفات با ارزشی است مثلاً متخصص است طبیب، مهندس، مرجع تقلید یا استاد است و کشته شد و قاتل انسان بی سوادی است برای قصاص شدن چیزی اضافه نمیدهد بلکه فقط قصاص میشود در اعضاء نیز همین و است مقتضای قاعده قصاص این است که یک نفس بدل یک نفس استیفاء می شود.

۲- روایت سوره بن کلیب

(۳) : محقق(۴) در شرایع با استدلال به این روایت- همانند فرع اول- تفصیل میدهند و میگویند اگر دست شخص مقطوع الید در مقابل جنایتی که انجام داده بود قطع شد و قصاص یا دیه گرفت. حال که توسط قاتل کشته شد اگر ولی دم بخواهد قصاص کند باید دیه یک دست را به قاتل بدهد. و اگر یک دست بطور خلقتی مقطوع بود و یا با امر طبیعی یا تصادف قطع شد و یا در برابرش قصاص یا دیه نگرفت قاتل را بلارد قصاص میکنند.

بررسی استدلال:

استدلال محقق به روایت سوره بن کلیب برای اثبات فرع اول از این جهت رد شد که با فرع اول تطبیق نداشت زیرا فرع اول این بود که مقتول قبل از کشته شدن توسط همان قاتل مقطوع ید شده بود، و مجنی علیه مقطوع ید جانی را بخشید اما جانی مجدداً مجنی علیه مقطوع ید را کشت. لذا گفتیم موارد دوگانه روایت شامل فرع اول نیست.

ص: ۱۳۵

۱- (۱) مائده(۵): ۴۵.

۲- (۲) بقره(۲): ۱۷۸.

۳- (۳) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۱۱، کتاب القصاص، ابواب قصاص فی النفس، باب۵۰، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، استقلال تهران.

اما فرع دوم با روایت تطبیق دارد پس محقق میتواند به روایت سوره بن کلیب برای اثبات فرع دوم استدلال کند.

مناقشه در استدلال محقق به روایت سوره بن کلیب و رد مناقشه

گفته انـد روایت از نظر سـند مورد اختلاف است. زیرا بعض از بزرگان می گوینـد سوره بن کلیب لم یذکر بمدح ولا ذم و در رجال توثیق نشده است پس اعتمادی به او نیست.

مثلا مرحوم خویی در شرح عبارت عروه(۱)

(۲) که فرمود: «الاظهر عدم الرد مطلقاً» می فرماید قاتل شـخص مقطوع الید را بلارد قصاص می کنیم مطلقا یعنی چه دیه گرفته باشـد یا خیر. در مقابل جنایت باشـد یا خیر. و رد معنا نـدارد. لان مسـتند التفصـیل روایه سوره زیرا مدرک این تفصـیل روایت سوره بن کلیب است و هی ضعیفه سندا لا اعتماد علیها از نظر سند به واسطه سوره ضعیف است و اعتمادی به آن نیست.

۱- (۵) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۴۳، ط العلمیه:«وذلک لأن مقتضی اطلاق الآیه الکریمه والروایات جواز قتله من دون لزوم رد شـئ علیه أصـلا ومـا دل علی التفصـیل هـو روایه سوره بن کلیب المتقـدمه فی المسـأله (۲۵) وهی ضعیفه سندا، فلا یمکن الاعتماد علیها.»

۲- (۶) مسأله۲۵: «وذلک لعـدم الـدلیل إلا روایه سوره به کلیب عن أبی عبدالله(ع) قال: (سـئل عن رجل قتل رجلا عمدا وکان المقتول أقطع الیـد الیمنی، فقال: إن کانت قطعت یده فی جنایه جناها علی نفسه أو کان قطع فأخذ دیه یده من الذی قطعها، فإن أراد أولیاؤه أن یقتلوه قاتله أدوا إلی أولیاء قاتله دیه یـده التی قیـد منها إن کان أخـذ دیه یده ویقتلوه. وإن شاءوا طرحوا عنه دیه ید وأخذوا الباقی، قال: وإن کانت یده قطعت فی غیر جنایه جناها علی نفسه ولا أخذ لها دیه قتلوا قاتله ولا یغرم شیئا، وإن شاءوا أخذوا (دیه کامله) ولکنها ضعیفه بسوره بن کلیب، فإنه لم یثبت توثیقه ولا مدحه، فلا یمکن الاعتماد علیها.»

جواب مناقشه:

صاحب جواهر(۱) میگوید گرچه سوره در رجال توثیق نشده است اما قرائن نشان میدهد که سوره مورد وثوق است؛

نمونه هایی از قرائن:

-۱

سوره بن کلیب، در جای دیگر روایتی دارد که به آن روایت عمل شده است و همین قرینه وثاقت است.

-۲

ابن ادریس که به روایات خبر واحد عمل نمی کند و تنها به قطعیات عمل می کند به این روایت عمل کرده است و همین قرینه است که ابن ادریس سوره بن کلیب را موثق دانسته است.

-۳

شهید در مسالک(۲) روایت را به «حسن» تعبیر کرده و پذیرفته است.

با وجود این قرائن روایت مورد وثوق است.

لذا امام(ره) در ابتدای بیان فرع دوم می فرماید «قتل به» قاتل به خاطر کشتن آن مقطوع الید به مقتضای قاعده کشته میشود پس با توجه به روایت می فرماید:(۳) «والمساله مورد اشکال و تردد والاحوط العمل بها» احتیاط این است که به روایت عمل شود زیرا اگر این روایت مورد وثوق باشد و امام(ع) این روایت را فرموده باشد به آن عمل میکنیم اما شک داریم که امام فرمود یا نه. لذا اینجا مورد احتیاط است. یعنی باید دیه را به قاتل بدهند و قصاص کنند و این احتیاط مستحبی است زیرا امام ابتدا فتوا دادند و بعد احتیاط کردند.

فرع سوم:

ص: ۱۳۷

۱- (۷) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۳۸، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۲- (۸) شهید ثانی، مسالك الافهام، ج۱۵، ص۲۶۵، ط معارف اسلامی قم.

۳- (۹) السید الخمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص ۵۴۰، مسأله۲۷، ط اسماعیلیان.

«لو قطع کفاً بغیر اصابع» اگر فردی چهار انگشت دست کسی را عمدا قطع کرد و نفر دوم کف دستی را که انگشت ندارد از مچ قطع کند حال که نفر دوم را می خواهند به عنوان قصاص کف دست جانی را که چهار انگشت دارد قصاص کنند؛ آیا باید دیه اصابع بدهند؟ یا اینکه از باب الکف بالکف بلارد قصاص میشود؟

محقق(۱) در شرایع همان تفصیل مربوط به فرع اول و دوم را مطرح میکند و میگوید اگر برای این چهار انگشت مقطوع قصاص یا دیه گرفته باشد یا در مقابل جنایتی که کرده بود چهار انگشت را به عنوان قصاص داد؛ باید دیه چهار انگشت را به جانی بدهند و دستش را قطع کنند و الا بدون پرداخت دیه انگشتان به جانی دست جانی را از مچ قطع می کنند.

دلیل مسأله:

۱- روایت سوره بن کلیب:

مرحوم محقق همان گونه در فرع اول و دوم عمل کرد. به استناد این روایت قائل به تفصیل شده و فتوا میدهد امام(ره)(۲) نیز همانند نظرش در فرع اول و دوم قائل بهاحتیاط است و با توجه به روایت سوره بن کلیب، بر اساس فتوای قبلی میفرمایند: کذا الحال فی مسأله اخری و بها روایه و هی «لو قطع کفاً بغیر اصابع قطعت کفه بعد رد دیه الاصابع» فانها مشکله ایضا اینجا هم اشکال دارد. وجه اشکال این است که روایت ضعیف است و نمیتوان به روایت تمسک کرد از این جهت مقتضای قاعده قطع بلارد است. اما به اعتبار روایت می توانیم احتیاط کنیم و بگوییم بعد از رد دیه اصابع؛ جانی را قصاص کنند.

۱- (۱۰) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، استقلال تهران.

۲- (۱۱) السید الخمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص۵۴۰، مسأله۲۷، ط اسماعیلیان.

۲- روایت کلینی

: [(۱)]

«عـده من أصـحابنا، عن سـهل بن زیـاد، عن الحسن بن العبـاس بن الحریش عن أبی جعفر الثانی(ع) قال: قال أبوجعفر الأول(ع) لعبدالله بن عباس[(۲)] : یـا ابن عبـاس أنشـدک الله هل فی حکم الله تعالی اختلاف؟ قال: فقال: لا، قال: فما تری فی رجل ضـرب رجلا أصابعه بالسـیف حتی سـقطت فـذهبت واتی رجل آخر فاطار کف یـده فاتی به إلیک وأنت قاض کیف أنت صانع؟ قال: أقول لهـذا القاطع: أعطه دیه کف وأقول لهـذا المقطوع صالحه علی ما شـئت أو ابعث إلیهما ذوی عـدل فقال له: جاء الاختلاف فی حکم الله ونقضت القول الأول أبی الله أن یحـدث فی خلقه شـئ من الحدود ولیس تفسـیره فی الأرض، اقطع ید قاطع الکف أصلا ثم أعطه دیه الأصابع هذا حکم الله تعالی.»

عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن الحسن العباس (یا حسین العباس) بن حریش عن ابی جعفر الثانی ع قال قال ابوجعفر الاول(ع) به عبدالله بن عباس فرمود: یا بن عباس تورا به خدا قسم[(۳)] ؛ بگو آیا حکم الله اختلافی است؟ ابن عباس گفت حکم الله یکی است و اختلافی نیست. امام پرسید؛ اگر کسی چهار انگشت دست کسی را قطع کرد و فرد دومی کف دست همان مقطوع الاصابع را قطع کرد حال که میخواهند شخص دوم که قاطع کف است را قصاص کنند چه فتوا میدهی؟ ابن عباس گفت به شخص جانی که کف دست را قطع کرده است میگوییم دیه کف بده و به کسی که دستش قطع شد میگوییم به هر مقدار که خواستی مصالحه کن.

ص: ۱۳۹

۱- (۱۲) الشیخ الکلینی، الکافی، ج۷، ص۳۱۷، باب نادر، ح۱، ط اسلامیه تهران.

۲- (۱۳) ابن عباس عمر طولانی داشت و ده سالگی امام باقر(ع) را دید.

۳- (۱۴) عنوان انشدک الله کنایه است که خداوند در رسیدن به حکم الله راهنمایت باشد. ولی این جمله اصطلاح است یعنی تورا به خدا قسم.

ملاحظه می فرمایید با اینکه جرح عمد است اینجا بحث قصاص نکرده است بلکه بحث دیه کرده است با اینکه مقتضای قاعده این است که در جرح عمد حکم به قصاص شود اما حکم به دیه نموده و فتوی به پرداخت تمام دیه دست راست داد و همین خود یک اشکال است. امام باقر(ع) فرمودند جوری قضاوت کردی که اختلاف شد. زیرا گفتی اول دیه بدهد بعد مصالحه کند بعد گفتی ذوی عدل می فرستم اینها همه اختلاف است. و حرف اولت را که گفتی (حکم الله اختلافی نیست) نقض کردی. بعد خود امام باقر(ع) خطاب به عبدالله بن عباس فرمودند حکم الله این است که می گویم: اول دست شخص جانی دوم که قاطع کف است را به عنوان قصاص قطع کن و بعد دیه چهار انگشت را بپرداز.

ملاحظه می فرمایید بر اساس روایت حکم به قصاص بعد رد دیه اصابع است. ولی مقتضای قاعده این است که کف بلارد قطع شود.

اکنون ما هستیم و این روایت اگر بخواهیم به روایت عمل کنیم باید بگوییم بعد الرد قصاص شود و اگر به روایت عمل نکنیم مقتضای قاعده الکف بالکف است.

بررسی سندی روایت:

روایت مورد اختلاف است بعضی گفتند به دو جهت ضعیف است؛

جهت اول:

سهل بن زیاد مورد اشکال است.

جهت دوم:

حسین بن عباس بن حریش مورد اشکال است.

اولاً؛

اختلاف است که ابن حریش حسن بن عباس است یا حسین بن عباس.

پس مجهول است.

ص: ۱۴۰

ثانیا

ً؛ معلوم نیست مشهور به آن عمل کرده باشد تا جابر ضعف سند شود.

زیرا مسالک(1) می فرماید «عمل بموجبها اکثر الاصحاب کالشیخ(2) و اتباعه» اما در ادامه میگوید «وردّه ابن ادریس»(3) در نهایت علامه در مختلف(4) فرمود: «لابأس بالعمل به.»

به هر حال اختلاف است یکی رد می کند یکی قبول می کند پس معلوم نیست که مشهور به آن عمل کرده باشند تا ضعف سند منجبر به عمل اصحاب شود.

امام(ره) در اینجا نیز همان احتیاط را دارد و میفرماید احتیاط اقتضای رد دیه دارد.

بحث در قصاص نفس تمام است و به قصاص طرف می رسیم. تا فرصت بعدی انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

الباب الثانی فی قصاص الطرف

در کتاب قصاص در دو بخش بحث می شود.

بخش اول: قصاص فی النفس:

اگر انسانی انسان دیگری را کشت و از بین برد ولی دم می تواند جانی را به عنوان قصاص بکشد. در این مورد به طور مفصل بحث شد و دلیل بر اصل قصاص و شرایط قصاص و فروع مترتب مورد بررسی قرار گرفت.

ص: ۱۴۱

۱- (۱۵) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۶۶، ط معارف اسلامی قم.

۲- (۱۶) شیخ طوسی، النهایه، ص۷۷۴، ط قدس محمدی قم.

۳- (۱۷) ابن ادریس حلی، السرائر، ج۳، ص۴۰۴، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۸) علامه حلی، مختلف الشیعه، ج۹، ص۳۹۹، ط جماعه المدرسین: «وفی طریق هذه الروایه سهل بن زیاد. وقول ابن إدریس لا بأس به. وبالجمله فنحن فی هذه المسأله من المتوقفین.»

بخش دوم: قصاص الطرف:

اکنون بحث این است که اگر یک انسان عضوی از اعضاء انسان دیگری را از کار انداخت مثلاً دست یا پای کسی را قطع کرد یـا چشم را کور کرد یـا گوش را کر کرد یـا جرحی بر یکی از اعضـاء یک انسان وارد کرد این قصاص طرف (عضو) است. و در مقابل قصاص نفس قرار دارد.

محقق(۱) میفرماید: القسم الثانی القصاص فی الطرف.

علامه(۲) میفرماید: قصاص فی الطرف

بررسی عنوان بحث:

بسیاری از فقهاء عنوان بحث را قصاص «طرف» یا «اطراف» یعنی اعضاء می دانند اما باید گفت این عنوان جامع جمیع مصادیق نیست. زیرا در اینجا بحثهایی داریم که بر آنها عضو بدن صدق نمیکند زیرا مشهور این است که دست و پا و چشم و گوش و بینی و انگشت را عضو می گوینـد امـا بر گرده انسـان، پشت انسان، شـکم انسان، اطلاق عضو نمی شود اما در بحث قصاص و در صورت ورود جرح بر این قسمتها از بدن قابل قصاص است.

مرحوم صاحب جواهر(۳) برای رفع اشکال بعـد از نقل عبارت محقق که فرمود «القصاص فی الطرف» طی توضـیحی میفرماید مراد از «طرف» اعضـاء مشـهوره نیست بلکه معنـای عـام یعنی مـا دون النفس مراد است. قصاصـی که کمتر از کشـتن است هم اطراف مشـهوره را شامـل است و هم غیر آن را. وهو مـادون النفس جنـایتی است که به حـد کشـتن انسـان نمیرسـد خواه روی اطراف مشـهوره باشد یا روی اطراف غیر مشهوره باشد. امام(ره) برای دوری از اشکال با تعویض عنوان میفرماید: «القسم الثانی فی قصاص ما دون النفس».

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

۲- (۲) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج۳، ص۶۳۱، ط جماعه المدرسین.

۳- (۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

صاحب وسائل در یک بخش روایات را با عنوان قصاص فی النفس(۱) آورده و در بخش دیگر با عنوان قصاص فی الطرف(۲) آورده است اما اشکال وارده بر علامه و محقق بر صاحب وسائل نیز وارد است. و به نظر ما کار امام اولی است که عنوان را عوض کردند و فرمودند قصاص فی ما دون النفس زیرا نیازی نیست عنوانی مطرح کنیم که نیاز به توجیه داشته باشد بلکه عنوانی میگوییم که به تصرف در معنا و بیان مراد نیازی نداشته باشد.

دلیل قصاص در مادون النفس

قرآن:

الف: بالعموم:

آیاتی از قرآن بالعموم بر قصاص طرف دلالت دارد: فمن اعتدی علیکم فاعتدو علیه بمثل ما اعتدی علیکم(۳) کسی که جنایتی وارد کرد شما هم با او مقابله به مثل کنید اگر کسی دست کسی را قطع کرده تجاوز به یک عضو از بدن انسان شد شما هم دستش را قطع کنید و هکذا در دیگر اعضاء. به هر حال آیه به نحو عموم جواز قصاص در همه اعضاء را شامل میشود.

ب: بالخصوص:

آیاتی که بالخصوص بر جواز قصاص بما دون نفس دلالت دارد: وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن السنّ بالسنّ والجروح قصاص(۴) پس اینها اطراف مشهوره هستند اما میتوان برداشت کرد که در هر جرحی قصاص ثابت است.

۲- روایات: در حد تواتر دلالت بر ثبوت قصاص در طرف دارند.

۱- (۴) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۹، ابواب القصاص فی النفس، آل البیت.

۲- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۶۳، ابواب قصاص الطرف، آل البیت.

۳- (۶) بقره(۲): ۱۹۴.

۴- (۷) مائده(۵): ۴۵.

برای نمونه؛

الف:

عن اسحاق بن عمار قال سمعت ابا عبدالله ع یقول تقطع ید رجل و رجلاه فی القصاص(۱) جایز است دست انسان و دو پای انسان به عنوان قصاص قطع شود.

ب:

عن هشام بن سالم عن زیاد بن سوقه، عن الحکم بن عتیبه، عن أبی جعفر(ع) قال: قلت: ما تقول فی العمد والخطأ فی القتل والجراحات؟ قال: فقال: لیس الخطأ مثل العمد، العمد فیه القتل، والجراحات فیها القصاص.(۲)

در قطع دست و پا و شکستن دندان و در هر یک اعضاء روایات مفصلی دارد که بعد میخوانیم. و به خوبی ثابت میکند که در اطراف هم قصاص ثابت است یعنی همانگونه که قصاص فی النفس دلیل شرعی دارد در طرف هم دلیل شرعی از قرآن و روایات داریم.

۳- اتفاق و اجماع علماء:

صاحب جواهر(۳) می فرماید ولاخلاف کما لااشکال فی اصل القصاص فیه بل الاجماع بقسمیه علیه هم اجماع محصل و هم منقول در مورد جواز قصاص طرف ثابت است.

در موجب قصاص بحث بعدی انشاء الله.وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

موجبات قصاص طرف.

۱- عمدی بودن جنایت:

در بحث قصاص نفس گفتیم شرط اجرای قصاص نفس این است که قتل عمد باشد و اگر غیرعمد باشد قصاص ندارد بلکه دیه دارد.

ص: ۱۴۴

۱- (۸) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۷۴، ابواب قصاص الطرف، باب۱۲، ح۱، آل البیت.
۲- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۷۵، ابواب قصاص الطرف، باب۱۳، ح۱، آل البیت.
۳- (۱۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

همین بحث در قصاص طرف نیز مطرح است. لذا میگوییم یکی از موجبات قصاص طرف این است که جنایت عمدی واقع شود و عضوی از بدن کسی را عمدا قطع کنند یا عمداً جرحی وارد کنند در اینجا قصاص مطرح است مثلًا اگر جانی عمدا دست کسی را قطع کند مجنی علیه حق قصاص دارد. یا اگر چاقویی زده و عمدا جرحی وارد کند مجنی علیه حق قصاص دارد. اما اگر جنایت غیرعمدی شد مثلًا میخواست تأدیب کند یا مزاح کند یا نزاعی داشتند میخواست اذیتی وارد کند و در حد ضرب و جرح کتک زد. اما باعث قطع عضو شد. اینجا شبه عمد است و دیه دارد. پس جنایت بر عضو نیز باید عمدی واقع شود تا موجب قصاص شود و اگر غیرعمد شد قصاص ندارد و دیه دارد.

معیار عمدی بودن جنایت:

میزان در عمد بودن جنایت بر مادوننفس همان است که در جنایت بر نفس گفته شد. آنجا گفتیم عمد به این است که یا با آلت قتاله که مما یتلف غالبا باشد بکشد مثلًا اگر با شمشیر به گردن کسی بزند؛ یا با گلوله به مغز کسی بزند معمولا کشنده و با آلت قتاله است خواه قصد قتل داشته باشد یا نداشته باشد و گرچه فریاد بزند قصد قتل نداشتم چون آلت قتاله و مما یقتل غالبا است موجب قصاص است و عمد حساب میشود. و اگر آلت قتاله نباشد مثلاً- با چوب یا مشت یا لگد و یا با عصا زد تصادفا منجر به قتل شد در این صورت اگر قصد قتل داشت و موجب مرگ شد عمد است. اما اگر قصد قتل نداشت و تصادفا موجب مرگ شد؛ غیرعمد است.

ص: ۱۴۵

عین همین میزان در قصاص ما دون نفس نیز وجود دارد. یعنی یا بایـد آلت یا فعل انجام شده مما یتلف غالبا باشد گرچه قصـد قطع عضو هم نداشته باشد یا اینکه قصد قطع عضو و تلف کردن داشته باشد گرچه آلت مما یتلف غالبا نیست.

۲- عدم تفاوت بین تسبیب و مباشرت:

دومین موجب از موجبات قصاص طرف این است که همانگونه که در قصاص نفس گفتیم وقتی عمد حساب شد تفاوتی نیست که عمل بالمباشره باشد یا بالتسبیب باشد برای مثال اگر با شمشیر یا چاقو یا اسلحه بزند، پا یا دست را قطع کند جنایت عمدی بالمباشره است و قصاص دارد، و اگر ماری را طرف کسی بیندازد و گزیدگی مار موجب قطع پای فرد شود چون سبب قطع را فراهم آورده است جنایت عمدی به عضو است و چون سبب اقوی است موجب قصاص است. وقتی عمدی است و قصد قطع دارد در هر دو صورت- مباشرت و تسبیب- قصاص میشود.

مسأله دوم:

شرایط اجرای قصاص طرف

«یشترط فی جواز الاقتصاص فیه ما یشترط فی الاقتصاص فی النفس من التساوی فی الاسلام والحریه وانتفاء الأبوه وکون الجانی عاقلا بالغا، فلا یقتص فی الطرف لمن لا یقتص له فی النفس.»

در قصاص نفس شرایطی گفتیم که در قصاص ما دون نفس (طرف)نیز شرط است؛

شرط اول- تساوی در دین:

در شرط دین ادون نمیتواند از اکمل قصاص بگیرد هرچند که اکمل اگر خواست میتواند از ادون قصاص بگیرد.

برای توضیح بیشتر؛ اگر یک مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد قصاص میشود. و اگر ذمی ذمی دیگر را بکشد قصاص میشود اما اگر یک مسلمان ذمی را بکشد بعلت کشته شدن- مثلاً- یک یهودی مسلمان قصاص نمیشود. در اینجا نیز اگر مسلمانی دست مسلمان دیگری را قطع کند قصاص میشود اما اگر مسلمان دست یک یهودی را قطع کند قصاص نمیشود و باید دیه بپردازد. در صورت عکس اگر یک یهودی دست مسلمانی را قطع کند اگر خود مسلمان خواست و اراده کرد میتواند قصاص کند چون مجنی علیه اکمل از جانی است. و میتواند تصمیم به دیه یا قصاص بگیرد.

ص: ۱۴۶

نتیجه:

شرط تساوی در دین در قصاص طرف نیز ثابت است.

شرط دوم- تساوی در حریت و عبدیت:

اگر یک حر یک حر دیگر را بکشد قصاص دارد و اگر یک عبد عبدی را بکشد قصاص دارد اما اگر یک حر عبدی را بکشد قصاص ندارد و در صورت عکس اگر عبدی یک حر را بکشد حر چون اکمل است ولی دم حرّ میتواند قصاص کند یا دیه بگیرد عکس آن جایز نیست یعنی اگر یک انسان حر عبدی را کشته است ولی دم عبد گرچه خود حرّ است حق ندارد در مقابل عبد مقتول قاتل حرّ را قصاص کند. زیرا حرّ یا عبد بودن فقطدر قاتل و مقتول شرط است.

ان قلت:

چگونه است که اکنون حتی در جمهوری اسلامی شرط عدم جواز قصاص قاتل حرّ در برابر ذمی رعایت نمیشود؟

قلت:

بحث حر و عبد در حال حاضر در جامعه فعلی ما مورد ندارد. اما در بحث مسلمان و ذمی اشکال وارد است امید آنکه روزی رعایت شود. البته تمهیداتی اندیشه شد.

یعنی اگر در تصادفی مسلمان یک ذمی را کشته است اولیاء دم یهودی قصاص میخواهند در حالتی که قصاص جایز نیست. مسلمان برای یهودی قصاص نمیشود. این اشکال وارد است اما تمهیاتی اندیشیدند مثلاً با اینکه دیه یک عبد ۸۰۰ درهم است قصاص را تبدیل به دیه می کنند و از مسلمان دیه کامل- به اندازه دیه یک حرّ- دریافت میشود.

بیان یک نمونه اجرایی از شرط دوم:

آن وقت که ما در دستگاه قضایی بودیم این قضیه پیش آمد و مسلمانی یک یهودی را کشته بود اولیاء دم خیلی سر و صدا کردند و نامه به مجامع بین المللی نوشتند و به بهانه عدم رعایت حقوق انسان با ربط دادن به مسائل حقوق بشر خیلی تبلیغات شد. یادم هست شبی منزل آیت الله گلپایگانی بودیم گفتم در مورد چنین مسأله ای دارند سم پاشی میکنند گفتم تعبیر کردند که مگر حیوان کشته شده که دیه تعیین می کنید مرحوم آقای گلپایگانی فرمودند حیوان بر او شرافت دارد اگر حیوان بود دیه داشت قیمت حیوان را باید بدهند اما اینجا ارزشی ندارد. لذا در قانون تصریح نشده است. بلکه متن قانون اساسی با ظرافتی از آن گذشته است ولی از نظر شرعی روشن است. که مسلمانی که یهودی را کشته عمد باشد قصاص ثابت نیست البته اگر بخواهند از نظرشرع برای مقتول ذمی دیه بپردازند دیه ذمی ۸۰۰ درهم است. اما اکنون بر اساس حکم ولایی مبلغی به اندازه دیه کامل میپردازند.

پس از بیان شرط تساوی در قصاص نفس اکنون میگوییم در قصاص عضو هم تساوی در حریت و عبدیت شرط است اگر عبد دست یک حر را قطع کند حر میتواند قصاص کند ولی در صورت عکس اگر حرّ حتی عمداً دست عبدی را قطع کند عبد نمیتواند قصاص کند.

شرط سوم- قاتل، پدر مقتول نباشد:

اگر جانی پدر مجنی علیه باشد یعنی پدر فرزند را بکشد پدر قصاص نمیشود. در قصاص طرف نیز اگر پدر دست فرزند را قطع کند فرزند حق قصاص ندارد.

شرط چهارم و پنجم- جانی باید عاقل و بالغ باشد:

اگر بچه ای فردی را بکشد قصاص نمیشود و در قصاص طرف نیز اگر بچه ای چشم کسی را کور کند یا عضوی را قطع کند قصاص ندارد بلکه مجنی علیه باید دیه بگیرد چرا که عمد الصبی خطأ است. در مورد دیوانه هم همینگونه است.

نتیجه:

تمام شرایطی که برای قصاص نفس نقل شد برای قصاص عضو نیز رعایت میشود. چرا؟

دلایل سرایت تمام شرایط قصاص نفس به قصاص طرف:

اطلاق ادله:

الف:

«عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر(ع) قال: لایقاد مسلم بذمی فی القتل ولا فی الجراحات، ولکن یؤخذ من المسلم جنایته للذمی علی قدر دیه الذمی ثمانمائه درهم»(1) روایتی که میگوید مسلم در مقابل ذمی قصاص نمیشود؛ اطلاق دارد هم قصاص نفس و هم عضو را شامل است.

۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۰۸، کتاب القصاص، ابواب قصاص النفس، باب۴۷، ح۵ و ص۱۷۰، ابواب قصاص الطرف، باب۸، ح۱، ط آل البیت.

ب:

«عن حمران، عن أحدهما(ع) قال: لا یقاد والد بولده، ویقتل الولد إذا قتل والده عمدا»(۱)

در روایتی که میگوید والد در مقابل ولد قصاص نمیشود، عنوان در مورد قصاص نفس بود ولی اطلاق «لایقاد» میگوید بین قصاص نفس یا عضو فرقی نیست.

نتیجه:

اطلاقات ادله مطروحه در باب قصاص نفس شامل موارد باب قصاص عضو نیز میشود.

۲- دلیل خاص:

محمد بن قیس(۲) عن ابی جعفر قال لایقاد مسلم بذمی فی القتل ولا فی الجراحات. در مورد ذمی روایت صحیحه ای داریم که میفرماید قاتل مسلمان برای کشتن یا قطع عضو یک ذمی قصاص نمیشود.

اتفاق اصحاب:

صاحب جواهر(۳) میفرماید: «بلاخلاف بین الاصحاب بل الاجماع بقسمیه علیه» اجماع منقول و محصل داریم که شرایط معتبر در قصاص نفس در قصاص عضو هم ثابت است.

شرط ششم- ذکوریت و انوثیت:

در قصاص نفس گفتیم اگر مردی زنی را کشت ولی دم زن، میتواند مرد را قصاص کند منتهی باید ما به التفاوت بدهد. اکنون در قصاص طرف نیز میگوییم اگر مردی دست زنی را قطع کرد زن میتواند قصاص کند منتهی باید ما به التفاوت بدهد دیه یک دست نصف دیه انسان است. و اگر ولی دم زن بخواهد قصاص کند چون دیه زن نصف دیه مرد است باید نصف دیه یک دست مرد یعنی ربع یک دیه کامل یک مرد بدهد و قصاص کند.

۱- (۲) حرعاملی، وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۷۷، کتاب القصاص، ابواب قصاص النفس، باب۳۲،ح۱، ط آل البیت.

۲- (۳) حرعاملی، وسائل الشیعه،ج۹، ص۱۰۸، کتاب القصاص، ابواب قصاص النفس، باب۴۷، ح۵، آل البیت.

۳- (۴) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه: «وهو ما دون النفس وإن لم یتعلق بالأطراف المشهوره من الید والرجل والأنف وغیرها، کالجرح علی البطن والظهر ونحوهما، ولا خلاف کما لا إشکال فی أصل القصاص فیه، بل الاجماع بقسمیه علیه، مضافا إلی الکتاب عموما وخصوصا والسنه المتواتره»

ادامه این بحث انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

بحث اخلاقی:

به مناسبت بحث اخلاقی چهارشنبه ها راجع به آفات لسان و گناهانی که از زبان صادر میشود صحبت میکردیم و تاکنون تعدادی از آفات بیان شد؛

کذب: گفتیم یکی از گناهان زبان دروغ است و مفصل بحث شد. غیبت. بهتان. تهمت؛ همه اینها بطور مفصل بیان شد. اذاعه سرّ مؤمن: گفتیم افشای سرّ برادر دینی یعنی چیزی از کسی می بیند یا میشنود با این که او در پنهان انجام داده بود؛ در بین جمعیت مطرح میکند و سرّ او را فاش میکند. این افشای سرّ از گناهان بزرگ است. ایذاء مؤمن: گفتیم رنجاندن مؤمن حتی اگر به نصف کلمه و یک کلمه مطلبی بگوید که باعث آزار برادر دینی و اذیت او بشود حرام است و بحث آن مطرح شد. شماتت: یکی دیگر از آفات زبان و گناهان صادره از زبان شماتت است.

با عنوان شماتت در اصول کافی بابی دارد به نام «باب الشماته»(۱) .

شماتت و سرزنش کردن از گناهانی است که هم عقوبت دنیوی دارد و هم عقوبت اخروی دارد.

مصداق شماتت:

مصیبت و بلایی به یک انسانی میرسد مثلاً۔ تصادف میکند و در اثر تصادف مجروح میشود پایش میشکند یا خانواده اش مجروح میشوند یا ماشینش از بین می رود یا فرزندش در حادثه ای تلف میشود داغ بزرگی به او میرسد آفت بزرگی به مالش میرسد دزد میبرد مصیبتی وارد میشود در این شرایط اگر کسی که میشنود بگوید این نتیجه عمل خود اوست چون انسان بداخلاق و بد رفتاری است افعالش خوب نیست حقش است که خدا اینگونه با او معامله کند. این عمل شماتت و سرزنش کردن است. اینکه دیگران منشأ حوادث مربوط به یک شخص را سوء افعال و اعمال خود آن شخص بدانند، مثلاً بگوید به او گفتم به عقوبت می رسی گوش نکرد حال خدا بر سرش آورد، این شماتت است. و معمولا شماتت همراه با یک خوشحالی است که شخص با خرسندی اذعان می کند.

۱- (۱) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۳۵۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

دلیل مبتلا شدن انسان به صفت بد شماتت گری:

دلیل این خرسندی، عداوت یا حسادت است. با او دشمنی دارد و لذا وقتی مصیبت وارد میشود شماتت می کند یا حسود است انسانی است که از نعمتی که خدا به طرف داده است ناراحت میشود و بر اثر حسادت شماتت میکند.

مرحوم محدث نراقی در جامع السعادات(۱) اینگونه تعبیر میکنند «والتجربه والاخبار شاهدان علی أنّ کل من شمت بمسلم فی مصیبه لم یخرج من الدنیا حتی یبتلی بمثلها و شمت به غیره فیها» خیلی عقوبت سختی است مرحوم نراقی میگوید تجربه شده و دیدیم و روایت هم داریم اگر کسی به خاطر بلایی که بر دیگران نازل شد آنان را شماتت کند همان بلا بر سر خودش می آید و دیگری او را شماتت میکند. مرحوم نراقی سپس دو روایت نقل می کند؛

-۱

قال الصادق(ع) لاتبدی الشماته لأخیک فیرحمه الله ویحلها بک(۲)

(۳) هیچ وقت شماتت را اظهار نکن و برادر مؤمنت را سرزنش نکن زیرا اگر چنین کنی خداوند رحمتش را بر او نازل میکند و همان مصیبت را به تو وارد می نماید.

-۲

قال الصادق(ع) من شمت بمصیبه نزلت بأخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتتن(۴)

(۵) کسی که در مورد مصیبت وارده بر برادر دینی او را شماتت کند از دنیا خارج نمیشود مگر اینکه خودش به آن مصیبت گرفتار شود.

۱- (۲) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج۲، ص۲۱۷، ط دارالنعمان.

۲- (۳) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج۲، ص۲۱۷، ط دارالنعمان.

۳- (۴) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۳۵۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۵) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج۲، ص۲۱۷، ط دارالنعمان.

۵- (۶) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۳۵۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

در توضیح بیشتر میگوییم وقتی مصیبتی به انسان وارد می شود از دو حال خارج نیست:

۱-

کفاره گناهان اوست کسی گناهانی مرتکب شده خداوند او را به مصیبت مبتلی می کند که کفاره گناهان شود و این لطف الهی است زیرا اگر به این مصیبت مبتلا نشود عقوبت این معصیت به قیامت می افتد. یعنی سختی های سکرات مرگ و یا عالم برزخ و آتش برزخ و عذاب آن عالم و بعد جهنم نتیجه گناه است. اگر کسی به مصیبتی گرفتار شود و در همین دنیا قدری سختی بکشد بهتر است تا اینکه دچار آتش جهنم شود مثلاً اگر دچار بیماری طولانی میشود و گناهان او پاک میشود و پاک از دنیا میرود. اتفاقاً خیلی ها خوشحال هستند که در این دنیا مریض شوند تا گناهان آنها پاک شود و آن طرف با مشکل مواجه نشوند.

۲-

باعث ترفیع مقام میشود درجه اش بالا میرود صبر در مصیبت اجر او را در قیامت در نزد خدا زیاد می کند «انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب»(۱) پاداش بی حساب به آنها میدهند. پس بلای این دنیا معلوم نیست در اثر بدی اعمال باشد بلکه چون انسان خوبی است خدا دوستش دارد میخواهد کفاره گناهان باشد یا مقامش بالا رود شاهد آن این است که البلاء للولاء بلاء برای دوستان خدا است. حضرت ابراهیم(ع) اینگونه بود که اگر روزی برایش مشکلی پیش نمی آمد میگفت خدایا من چه کردم که بلایی برایم پیش نیامد دنیا دار بلاء و گرفتاری برای مؤمن است و موجب بالا رفتن درجه اش میشود.

ص: ۱۵۲

۱- (۷) زمر(۳۹): ۱۰.

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند

البلاء للانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل[(۱)] اعظم بلاء ها برای انبیاء الهی است که مقامی بالا نزد خدا دارند و بعد برای اولیاء و بعد برای هر که مقرب تر است بلا بیشتر میدهند.

بحث فقهی:

در بحث قصاص اطراف پس از بیان دلیل قصاص طرف، و نیز بیان موجبات قصاص طرف به بیان شرائط قصاص طرف پرداختیم و در بیان شرط ششم گفتیم ذکوریت و انوثیت شرط نیست اکنون ادامه همان شرط ششم مورد بحث است.

مسأله۳:

لا یشترط التساوی فی الذکوره والانوثه فیقتص فیه للرجل من الرجل ومن المرأه من غیر أخذ الفضل، ویقتص للمرأه من المرأه ومن الرجل لکن بعد رد التفاوت فیما بلغ الثلث کما مر.

در اجرای قصاص طرف تساوی در مذکر یا مؤنث بودن شرط نیست یعنی مرد اگر زن را کشت قصاص میشود و بالعکس فرقی ندارد که زن باشد یا مرد قرآن می فرماید النفس بالنفس[(۲)] خواه مرد باشد و خواه زن.

ص: ۱۵۳

۱- (۸) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ۲۲۵۲، ح۴، دارالکتب الاسلامیه: «عن فضیل بن یسار، عن أبی جعفر(ع) قال: أشد الناس بلاء الأنبیاء ثم الأوصیاء ثم الأماثل فالأماثل.» و ص۲۵۹، ح۲۹، ط دارالکتب الاسلامیه: «عن سماعه، عن أبی عبدالله(ع) قال: إن فی کتاب علی(ع) أن أشد الناس بلاء النبیون، ثم الوصیون، ثم الأمثل فالأمثل، وإنما یبتلی المؤمن علی قدر أعماله الحسنه، فمن صح دینه وحسن عمله اشتد بلاؤه، وذلک أن الله عز وجل لم یجعل الدنیا ثوابا لمؤمن ولا عقوبه لکافر، ومن سخف دینه وضعف عمله قل بلاؤه، وإن البلاء أسرع إلی المؤمن التقی من المطر إلی قرار الأرض»

۲- (۹) مائده(۵): ۴۵.

در قصاص نفس گفتیم شرط نیست بلکه مرد در مقابل زن و بالعکس قصاص میشود.

در اعضـاء هم میگوییم اگر مردی دست مردی را قطع کرد قصاص میشود یا مردی دست زنی را قطع کرد قصاص میشود و زن میتواند به عنوان قصاص دست مرد جانی را قطع کند منتهی تفاضل قیمت باید بدهد.

در قصاص نفس اگر مردی زنی را کشت اولیاء مرأه میتوانند قصاص کنند اما در مقابل یک زن که دیه او نصف دیه مرد است میخواهنـد یک نفس که دیه کامل دارد را استیفاء کننـد و چون دو برابر حق آنهاست باید نصف دیه مرد را بپردازند و قصاص کننـد. در قصاص طرف نیز زن می تواند تقاضای قصاص کند و دست مرد را قطع کند اما دیه یک دست مرد به اندازه نصـف دیه کامل یعنی ۵۰۰ مثقـال طلا است و دیه دست زن ۲۵۰ مثقـال است در مقابل یک دست ۲۵۰ دیناری میخواهد دست ۵۰۰ دیناری را قصاص کنـد پس باید ۲۵۰ دینـار بدهـد. البته در صـورت عکس اگر زنی دست مردی را قطع کرد این مرد میتواند دست زن را قطع کنـد امـا حق نـدارد تفاضـل بگیرد یعنی نمیتوانـد بگویـد یـک دست ۵۰۰ دینـاری قطع شـده است در مقابل میخواهـد دستی را قصاص کند که ۲۵۰ مثقـال طلاـ ارزش دارد پس تفاضـل میگیرم. در قصاص نفس هم گفتیم زن در مقابل مرد قصـاص میشود امـا به دلیـل اینکه روایت فرمود لایجنی الجانی اکثر من نفسـه(۱) بیش از نفس خـودش جنـایت نکرده که بگوییم هم قصـاص می کنیم و هم نصف دیه از زن میگیریم. اگر بخواهـد دیه بگیرد دیه یک دست کامل مرد میگیرد اما اگر بخواهد قصاص کند همان دست زن را قصاص می کند و چیزی نمیگیرد.

۱- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۸۳، کتاب القصاص،ابواب قصاص نفس، باب۳۳، ح۱۰،ط آل البیت.

تبصره: تساوی دیه زن و مرد تا ثلث:

قبلا گـذشت که زن و مرد در دیه تا ثلث دیه مرد، مساوی هسـتند و مرد دو برابر زن نیست مثلاً در قصاص طرف اگر مرد یک انگشت زن را قطع کنـد ۱۰ شـتر دیه دارد و اگر دو انگشت قطع شـد ۲۰ شـتر و اگر سه انگشت قطع شـد ۳۰ شتر و اگر چهـار انگشت قطع شـد طبق معمول باید ۴۰ شتر شود اما چون ۴۰ شتر بیشتر از یک ثلث ۱۰۰ شتر است تبدیل به نصف میشود یعنی اگر چهار انگشت قطع شد ۲۰ شتر دیه دارد.

دلیل مسأله: روایت:

ابان بن تغلب(۱) از امام صادق پرسـید اگر سه انگشت زن را قطع کرد چقدر دیه دارد فرمود سی شتر پرسید اگر چهار انگشت قطع شود چندتا فرمود بیست تا ابان گفت سـبحان الله ما در کوفه بودیم این قضـیه به ما رسـید ما گفتیم هذا حکم الشـیطان این حکم الهی نیست اگر سه انگشت را قطع کرده است سـی تـا ولی چهارتـا انگشت بیست تا؟ حضـرت فرمود «وه یا ابان اسـکت هذا حکم الله» حکم خدا و رسول خدا این است و جهت آن این است که دیه زن و مرد تا ثلث مساوی است و اگر مازاد بر آن شود زن نصف مرد میشود. بنـابراین در مورد دیه، زن و مرد تا ثلث مساوی هسـتند زن اگر انگشت مرد را قطع کنـد مثل مردی است که انگشت او را قطع کند مساوی است به ثلث که رسـید نصف دیه مرد میشود در قصاص هم تا ثلث مساوی هسـتند اگر مرد جنایتی بر زن وارد کنـد که دیه به حـد ثلث دیه کامل نمیرسـد مساوی با مرد بایـد دیه بدهد ولو زن است مساوی است به ثلث که رسید و تجاوز کرد زن نصف میشود.

۱- (۱۱) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۳۵۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۴، ح۱، آل البیت: «عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبی عبدالله(ع): ما تقول فی رجل قطع إصبعا من أصابع المرأه، کم فیها؟ قال: عشره من الإبل، قلت: قطع اثنتین؟ قـال: عشـرون، قلت: قطع ثلاثـا؟ قـال: ثلاـثون، قلت: قطع أربعـا؟ قـال: عشـرون قلت: سـبحان الله یقطع ثلاثا فیکون علیه ثلاثون، ویقطع أربعـا فیکون علیه عشـرون؟! إن هـذا کان یبلغنا ونحن بالعراق فنبرأ ممن قاله ونقول: الـذی جاء به شـیطان، فقال: مهلا یا أبـان هـذا حکم رسـول الله(ص)، إن المرأه تعاقـل الرجـل إلی ثلث الـدیه، فـإذا بلغت الثلث رجعت إلی النصـف، یـا أبـان انک أخذتنی بالقیاس، والسنه إذا قیست محق الدین.»

حکم دیه در جنایت به اندازه ثلث:

مـادون ثلث مسـاوی است از ثلث که تجاوز کنـد نصف است اکنون پرسـش این است که خود ثلث چگونه است؟ اگر جنایتی است که دیه آن ثلث دیه است نه کمتر نه بیشتر تکلیف چیست؟ مسـأله اختلافی است. مرحوم امام فرمودنـد در رأس ثلث هم دیه نصف میشود.

پس زن و مرد در دیه اعضاء تا ثلث مساوی هستند از ثلث به بالا زن نصف میشود. اگر مردی جنایتی عمدی نسبت به زن وارد کرد و بایـد دیه بدهـد دیه او تـا ثلث نرسـیده و نیز خود ثلث مسـاوی است و ثلث به بالاـ نصف است. ذکورت و انوثت شـرط نیست منتهی در برخی موارد تفاضل دیه مطرح است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

قصاص ما دون نفس

قسم اول- قصاص نفس- مفصل گذشت. در قسم دوم که قصاص عضو یا قصاص طرف یا قصاص مادون نفس نام داشـت(۱) بحث میکردیم. بحث از ادله و موجبـات گـذشت و در مورد شـرایط قصـاص طرف نیز همه شـرایط مشترک با قصاص نفس را بیان کردیم و اکنون؛ در

۱- (۱) معمولا علماء «قصاص طرف» میگویند مرحوم امام می فرماید «قصاص ما دون نفس» که گفتیم به نظر ما نیز اولی همین تعبیر است زیرا ما برخی از موارد قصاص را مطرح میکنیم که صدق قصاص طرف بر آن نمیشود مثلا جنایت بر شـکم یا گرده انسـان که صـدق عضو نمیکنـد و قصـاص آن هم قصـاص عضو نیست اما قصاص مادون نفس صادق است. از کشـتن پایین تر است.

بحث امروز:

شرایط اختصاصی قصاص مادون نفس:

علاـوه بر شـرایطی که از قبـل گفـتیم در قصـاص نفس معتبر است و در اینجـا نیز معتبر است؛(۱) شـرائط خاصه قصاص طرف، مورد بحث قرار میگیرد.

تساوی در سلامت عضو از شلل در قصاص طرف سه شرط اختصاصی وجود دارد که یکی هم اکنون مورد بحث است و به موقع دو شرط بعدی در ادامه مورد بحث قرار میگیرد و خلاصه آن دو شرط به صورت ذیل است:

(۲)

: (۳)

در قصاص نفس تساوی در سلامت مطرح نبود بلکه اگر انسان سالم یک بیمار در حال مرگ را بکشد به مصداق النفس بالنفس قصاص میشود اما در قصاص طرف اگر انسانی دست از کار افتاده کسی را که مشلول یا شلاء یا اشل نام دارد یا پای اعرج یا عرجاء کسی را قطع کرد. چون تساوی در سلامت شرط است دست صحیح جانی در مقابل دست شل مجنی علیه قطع نمیشود.

۱- (۲) شش مورد ذیل به عنوان شرائط اجرای قصاص مادون نفس مطرح است که با شرائط قصاص نفس نیز مشترک است: ۱- تساوی در دین. ۲- تساوی در حرّیت و عبدیت. ۳- عدم ابوت قاتل. ۴و۵- بلوغ و عقل جانی. ۶- ذکوریت و انوثیت.

۲- (۳) تساوی در محل: اگر دست راست کسی را قطع کرد دست راست او قصاص میشود و در همان محل ارتکاب جنایت قصاص اجراء میشود. راست و چپ بودن انگشت وسط، کوچک یا بزرگ بودن گوش یا چشم چپ و راست بودن معتبر است در حالیکه در قصاص نفس این جهت نبود.

۳- (۴) تساوی در اصالت و زیادت: این عضو گاهی اصلی است گاهی زائد است دستی زائد دارد که اگر قطع شود در مقابل دست اصلی قطع نمیشود. گاهی یک انگشت اضافه دارد که اگر قطع کرد در مقابلش انگشت صحیح قطع نمیشود.

اما عکس آن صادق است مثل اینکه یک انسان دارای دست شل دست صحیح انسانی را قطع کند در این صورت دست شل در مقابل صحیح ارزش کمتری دارد اما صاحب دست صحیح قطع شده، اگر خواست میتواند از حق خود تنزل کند و به اخفض راضی و دست شل را که دیه اش نصف دیه دست سالم است قصاص کند.

معیار در صدق سلامت عضو: برای احراز شرط سلامت در قصاص طرف معیار سلامت یک عضو؛ عدم از کار افتادگی است یعنی دست یا پا شل نباشد یا چشم کور نباشد وگرنه بیماری هایی نظیر برص و غیره مصداق عدم سلامت نیست.

دلیل:

۱- اجماع

: (۱)

صاحب جواهر(۲) میفرماید: «بلاخلاف اجده فیه» این مسأله مشهور بین علماء است بلکه در بعض کتب مثل مبسوط(۳) و خلاف(۴) ادعای اجماع شده است که دست صحیح را در مقابل ید شلاء قطع نمیکنند. و از نظر فتاوا شهرت قطعی است.

۱- (۵) گفتنی است همواره مورد اشاره قرار گرفت که در استدلالها «اجماع» دلیل قطعی نیست.
۲- (۶) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.
۳- (۷) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۸۴، المکتبه المرتضویه: «إذا قطع ید رجل فیها ثلاث أصابع سلیمه وإصبعان شلاوان، وید القاطع لا شلل بها، فلا قود علی القاطع، لأنا نعتبر التکافؤ فی الأطراف، والشلاء لا تکافی الصحیحه، فإذا ثبت أنه لا قود علیه، فإن رضی الجانی أن یقطع یده بتلک الید لم یجز قطعها بها، لأن القود إذا لم یجب فی الأصل لم یجز استیفاؤه بالبدل، کالحر إذا قتل عبدا ثم قال القاتل قد رضیت أن یقتلنی السید به لم یجز قتله، وللمجنی علیه القصاص فی الأصابع الثلاث السلیمه، وهو بالخیار بین العفو والاستیفاء.»
۴- (۸) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۲۰۱، جماعه المدرسین: «مسأله ۷۱: الید الشلاء والإصبع الشلاء فیها ثلث دیه الید الصحیحه، وثلث الإصبع الصحیحه.»

۲- آیات قرآن:

الف: اعتبار مثلیت:

فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم[(۱)] اگر کسی نسبت به شما جنایتی انجام داد شما هم مانند همان جنایت را انجام بدهید یعنی مثلیت معتبر است. البته کلمه «فاعتدوا» و «اعتدی» درجمله فاعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم به معنای تجاوز و جنایت نیست بلکه عملی مشروع است اما به قرینه کلمه اوّلی که اعتدی و تجاوز بود برای مقابله با تجاوز هم از همان ماده استعمال کرده است. آیه می فرماید در ید مثلیت شرط است. اما اگر دست شلّ کسی را قطع کرد در مقابلش بخواهند دست صحیح را قصاص کنند اعتداء به مثل نیست.

ب:

وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم[(۲)] اگر خواستید مجازات کنید به مانند همان جنایت انجام شده مجازات و مقابله به مثل کنید.

و بین ید شلاء و ید صحیحه مثلیت نیست در مقابل ید شلاء که از کار افتاده است ید صحیحه که کار میکند قصاص نمی شود. پس باید برگردیم به دیه.

۳- روایات:

الف:

سلیمان بن خالد[(۳)] عن ابی عبدالله(ع) فی رجل قطع ید رجل شلاء[(۴)] قال: علیه ثلث الدیه. سؤال اطلاق دارد میپرسد مردی دست شل انسانی را قطع کرد خواه عمداً باشد یا خطأیی. و امام هم تفصیل نداد. پس روایت دلیل است اگر انسان دارای دست صحیح، عمداً یا خطاً دست شل انسان دیگر را قطع کند قصاص ندارد و باید دیه بپردازد.

ص: ۱۵۹

۱- (۹) بقره(۲): ۱۹۴.

۲- (۱۰) نحل(۱۶): ۱۲۶.

۳- (۱۱) حر عاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹، ص۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب۲۸، ح۱، آل البیت.

۴- (۱۲) صفت ید است.

ب:

عن الحسن بن صالح(۱) قال: سألت أباعبدالله(ع) عن عبد قطع يد رجل حر وله ثلاث أصابع من يده شلل، فقال: وما قيمه العبد؟ قلت: اجعلها ما شئت، قال: إن كانت قيمه العبد أكثر من ديه الإصبعين الصحيحتين والثلاث الأصابع الشلل رد الذى قطعت يده على مولى العبد ما فضل من القيمه وأخذ العبد، وإن شاء أخذ قيمه الإصبعين الصحيحتين والثلاث أصابع الشلل، قلت، وكم قيمه الإصبعين الصحيحتين مع الكف والثلاث الأصابع الشلل؟ قال: قيمه الإصبعين الصحيحتين مع الكف ألفا درهم، وقيمه الثلاث أصابع الشلل مع الكف ألف درهم لأنها على الثلث من ديه الصحاح، قال: وإن كانت قيمه العبد أقل من ديه الإصبعين الصحيحتين والثلاث الأصابع الشلل دفع العبد إلى الذى قطعت يده أو يفتديه مولاه ويأخذ العبد.

حسن بن صالح ميگويد ازامام صادق پرسيدم اگر عبدى يک دست حرّى را كه سه انگشت آن حر شل بود و حركت نمى كرد و دو انگشت سالم داشت قطع كرد؛ حكم چيست؟

امام پرسيد قيمت عبد چقدر است؟ راوى گويا نميدانست و لذا گفت هرچه خواستى قيمت بگذارد امام حكم را دو قسمت كرد:

قسم اول:

اگر قيمت عبد بيش از ديه دست صحيح است كه دو انگشت سالم و سه انگشت شل دارد انسانى كه دستش قطع شد بايد مازاد قيمت عبد را به مولى عبد بدهد و عبد را مالک شود و يا ميتواند ديه دست بگيرد. راوى ميگويد پرسيدم قيمت دو انگشت سالم با كف و نيز قيمت سه انگشت شل چقدر است؟ امام فرمود هر انگشتى عشر ديه دارد ديه انسان ده هزار درهم است و يک انگشت هزار درهم است (كل ديه صد شتر و عشر ديه ده شتر) دو انگشت صحيح داشت پس دو هزار درهم است. وقيمه الثلاث اصابع الشلل مع الكف الف درهم هر انگشت صحيح هزار درهم ديه داشت و هر انگشت شل ثلث ديه انگشت صحيح دارد سه انگشت صحيح سه هزار درهم پس سه انگشت شل هزار درهم است مجموع دو انگشت صحيح و سه انگشت شل و كف سه هزار درهم است. اگر قيمت عبد بيش از اين بود مجنى عليه بايد مازاد را بدهد و عبد را مالک شود يا اينكه سه هزار درهم را به عنوان ديه بگيرد.

۱- (۱۳) حر عاملى،وسائل الشيعه،ج۲۹، ص۳۳۲، كتاب القصاص، ابواب ديات الاعضاء، باب۲۸، ح۲، آل البيت.

قسم دوم:

قیمت عبد کمتر از دیه انگشتان است کمتر از سه هزار درهم است اینجا چیزی نمی دهد اگر بخواهد دیه میگرد یا اینکه عبد را تصرف میکند یا مولی عبد دیه را بدهد و عبد را خودش بگیرد.

کیفیت استدلال به روایت:

در هر دو فرض که قیمت بیشتر یا کمتر از جنایت باشد امام حکم به قصاص نکرده و نفرموده است کسی که دستش قطع شد میتواند قصاص کند با اینکه حر می تواند عبد را قصاص کند- گرچه بالعکس آن ممنوع است- پس معلوم میشود بین انگشت شل و انگشت صحیح قصاص نیست لذا امام نفرمود که حر میتواند انگشت عبد را قطع کند.

نتیجه:

علاوه بر اینکه روایت؛ تساوی در سلامت را شرط دانسته است امام(ع) کیفیت اجراء را مطرح کردند که قیمت عبد اگر بیشتر است تفاضل بدهد و عبد را تصرف کند و اگر کمتر است دیه دست را بگیرد. این روایت دلیل است که در صورت عدم تساوی اینجا ثابت نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

شرطیت تساوی

در بحث دیروز صورت مسأله این بود که اگر انسان دارای دست سالم، دست شل یک انسان را قطع کند، آیا میتوان در برابر دست شل مجنی علیه؛ دست سالم جانی را قطع کرد؟ گفتیم مسأله اختلافی است و دو قول وجود دارد.

دیروز قول اول را مورد بررسی قرار دادیم. قائلین به قول اول گفته اند در قصاص طرف تساوی در سلامت عضو شرط است و لذا اگر صاحب دست سالم دست شل یک انسان را قطع کند قصاص نمیشود. قول اول دلائلی داشت که مفصل مورد بررسی قرار گرفت.

ص: ۱۶۱

قول دوم: عدم شرطیت تساوی دو عضو در قصاص طرف:

طرفداران قول دوم به جای ارائه ادله برای اثبات ادعای خود، به مناقشه در ادله قول اول پرداختند.

۱- آیه اعتداء

(۱) و آیه عقوبت

: (۲)

قائلین به شرطیت تساوی گفته اند آیه میگوید در قصاص مثلیت معتبر است و ید شلاء مثل ید صحیح نیست پس ید صحیح را نمیتوان در برابر ید شلاء به عنوان قصاص، قطع کرد.

مناقشه در استدلال به آیه اعتداء و عقوبت:

طرفداران قول دوم گفته اند آیه اعتداء و عقوبت، مخصص آیه «والجروح قصاص»(۳) نیست. زیرا آیه در مقام بیان مثلیت در کیفیت نیست بلکه مثلیت در اصل اعتداء مورد توجه است. «من اعتدی علیکم» میگوید؛ اگر کسی تجاوزی انجام داد شما هم مقابله به مثل کنید یعنی به او اعتداء کنید و نیز «إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم» میگوید همانگونه که او شما را عقاب کرد شما نیز میتوانید او را عقاب کنید. اما نمیگوید اگر به شما فحاشی کرد مجازید به او فحاشی کنید یا اگر مالت را دزدید حق داری مالش را بدزدی. بلکه اصل تجاوز او را میتوانی پاسخ دهی و پاسخ به تناسب است گاهی قصاص است و گاهی تعزیر است و گاهی حد و دیگر اقدامات است. واگر آیه دلالتی بر کیفیت داشته باشد باید دائم استثناء بزنیم و تخصیص اکثر لازم می آید. زیرا مواردی که مثلیت در کیفیت معتبر نباشد فراوان است. لذا طبق اطلاق والجروح قصاص که مخصص نداشت دست صحیح در مقابل دست شل قصاص میشود.

۲- روایات:

الف: روایت سلیمان بن خالد

: (۴)

« سلیمان بن خالد عن ابی عبدالله(ع) فی رجل قطع ید رجل شلاء قال: علیه ثلث الدیه.»

قائلین به شرطیت تساوی در سلامت عضو در قصاص طرف با استدلال به روایت سلیمان بن خالد که از امام پرسید حکم کسی که دست شلاء یک انسان را قطع کند چیست؟ و امام فرمود علیه ثلث الدیه؛ گفته اند: با اینکه سؤال اطلاق داشت و عمد و غیر عمد را شامل میشد؛ امام استفصال نکرد و خود نیز تفصیل نداد بلکه فرمود دیه بپردازید پس قصاص نیست چون شرط سلامت را ندارد و نمیتوان دست صحیح را در مقابل دست شل قطع کرد.

مناقشه در استدلال به روایت سلیمان بن خالد:

گفته اند از کجا میگویید روایت اطلاق دارد؟ بلکه روایت از ابتدا در مقام بیان دیه دست شلاء است و فرمود دیه ید شلاء ثلث دیه است. روایت نفیاً و اثباتاً متعرض قصاص نیست بلکه در مقام بیان دیه ید شلاء است.

نظایر این موارد بسیار است که امام حکم مقدار دیه را بیان کرده اند در حالیکه بالاتفاق اگر بنابر دیه نباشد قصاص دارد که دو نمونه از آن در ذیل می آید.

الف:

عن محمد بن عبد الرحمن العرزمی(۵) ، عن أبیه عبد الرحمن، عن جعفر(ع)، عن أبیه(ع) أنه جعل فی السن السوداء ثلث دیتها، وفی الید الشلاء ثلث دیتها، وفی العین القائمه إذا طمست ثلث دیتها، وفی شحمه الأذن ثلث دیتها، وفی الرجل العرجاء ثلث دیتها، وفی خشاش الانف فی کل واحد ثلث الدیه.

عرزمی از حضرت امام صادق(ع) نقل کرد که فرمود پدرم امام باقر(ع) فرمود دیه دندانی که سیاه و فاسد شده است و دست شل و نیز چشمی که نورش از بین رفته باشد و نیز پای لنگ و نیز هر پره بینی، به اندازه یک سوم دیه عضو سالم است. اگر کسی دندان سیاه انسانی را بشکند نمیتوان دندان صحیح او را شکست یعنی قصاص ندارد و باید دیه بدهیم در حالی که در موارد دیگر روایت دارد اگر کسی نور چشم کسی را از بین برد قصاص دارد حتی در روایت داریم امیرالمؤمنین کیفیت قصاص نور چشم را نیز بیان کرده اند که چگونه نور چشم را از بین ببریم بدون اینکه اصل چشم آسیب ببیند یعنی چشم جانی را مقابل خورشید قرار دادند تا کور شد. مشروح روایت در ذیل می آید.

«عن رفاعه، عن أبی عبدالله(ع) قال: إن عثمان أتاه رجل من قیس بمولی له قد لطم عینه فأنزل الماء فیها وهی قائمه لیس یبصر بها شیئا فقال له: أعطیک الدیه فأبی قال: فأرسل بهما إلی علی(ع) وقال: احکم بین هذین، فأعطاه الدیه فأبی، قال: فلم یزالوا یعطونه حتی أعطوه دیتین قال: فقال: لیس أرید إلا القصاص، قال: فدعا علی(ع) بمرآه فحماها ثم دعا بکرسف فبله، ثم جعله علی أشفار عینیه وعلی حوالیها ثم استقبل بعینه عین الشمس، قال: وجاء بالمرآه فقال: انظر، فنظر فذاب الشحم وبقیت عینه قائمه وذهب البصر»(۶)

اینگونه روایت فراوان داریم که متعرض دیه شدند و دیه عضوی را بیان کردند در حالیکه به طور مسلم در از بین بردن آن عضو قصاص ثابت است. لذا میگوییم با قرینه این روایات در آنجا نیز نظر سائل این بوده است که از حکم دیه بپرسد. پس روایت در مقام بیان دیه است.

ب: صحیحه حلبی

: (۷)

عن حماد، عن الحلبی، عن أبی عبدالله(ع) فی الرجل یکسر ظهره قال: فیه الدیه کامله، وفی العینین الدیه وفی إحداهما نصف الدیه، وفی الاذنین الدیه، وفی إحداهما نصف الدیه، وفی الذکر إذا قطعت الحشفه وما فوق؛ الدیه، وفی الانف إذا قطع المارن

الدیه وفی الشفتین الدیه.

حلبی از امام صادق(ع) نقل کرد، در مورد مردی که پشتش شکست؛ فرمود جانی باید یک دیه کامله بپردازد و از بین بردن دو چشم دیه کامله دارد و از بین بردن دو گوش دیه کامله دارد و یک گوش نصف دیه دارد.

به هر حال روایت ادامه دارد و نشان میدهد که؛

اولاً:

روایت در مقام بیان مقدار دیه است.

ثانیاً:

با وجود چنین روایاتی حداقل شک داریم که اطلاق دارد یا در مقام بیان دیه است و لذا نمیتوان آیه قرآن را تخصیص زد.

ثالثاً:

روایت سلیمان بن خالد ضعف سند دارد زیرا حماد بن زیاد در سلسله روایت است «وهو مجهول» در رجال مدحی در مورد او نیست. و روایت حسن بن صالح(۸) نیز ضعف دارد.

مرحوم اقای خویی(۹) نیز همین اشکالات را به این سه دلیل- آیه و دو روایت- وارد میکنند و میفرمایند: «فالنتیجه أنه لا دلیل علی اعتبار التساوی فی السلامه ما عدا دعوی الاجماع، فإن تم فهو، وإلا فلا یبعد عدم اعتباره لاطلاق الآیه الکریمه (والجروح قصاص) ودعوی انصرافه عن مثل المقام لا أساس لها أصلا وسیأتی أن العضو الصحیح یقطع بالمجذوم.»

دلیلی بر این اشتراط نداریم ولی اگر اجماع باشد حرفی نیست وگرنه بعید نیست بگوییم تساوی در سلامت عضو برای قصاص شرط نیست و دست صحیح در مقابل دست شلاء قصاص میشود.

در مقابل امام(ره)(۱۰) طبق فتوای مشهور همانند- صاحب جواهر(۱۱) - میفرماید یشترط فی المقام زائدا علی ما تقدم التساوی فی السلامه من الشلل ونحوه و نتیجه میگیرند که «وتقطع الشلاء بالصحیح نعم لو حکم اهل الخبره بالسرایه بل خیف منها یعدل الدیه» و به اعتبار این اشتراط، فتوی میدهند و میفرمایند: «لایقطع ید الصحیحه مثلاً بالشلاء ولو بذلها»

صاحب جواهر(۱۲) میفرمایند این مسأله اجماعی است «بلاخلاف اجده» و بالاتر از اجماع میفرماید «والحکم مفروغ عنه عنده» اعتبار این شرط مفروغ عنه است عندالاصحاب وقد حکی الاجماع صریحاً وظاهراً علیه پس اگر اجماع باشد معلوم میشود که قرینه ای داشتند و مفروغ عنه است که ید صحیح در مقابل شلاء قصاص نمیشود.

مرحوم شیخ در خلاف(۱۳) و مبسوط(۱۴) ادعای اجماع کرده است. و مرحوم خویی نیز در فحوای کلام میفرمایند اگر اجماع باشد اشتراط را می پذیریم.

اقول:

اجماع داریم که به عنوان اتفاق کل مفروغ عنه عند الاصحاب است لذا همانطور که امام فتوا دادند سلامت از شلل معتبر است و ید صحیح در مقابل شلاء قطع نمیشود و این حرف به نظر ما نیز پذیرفته است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم اگر ید شلاء توسط فرد صحیح الید قطع شود در مسأله دو قول است. قول اول مشهور میگویند لاتقطع ید صحیحه در مقابل ید شلاء و قول دوم با استفاده از اطلاق بعض ادله (آیه اعتداء(۱۵) و دو روایت(۱۶)) گفتند ید صحیحه در مقابل ید شلاء قصاص میشود. منتهی در جواب گفتیم- این سه دلیل همانطور که مرحوم خویی(۱۷) هم اعتراض کردند- نسبت به آیه والجروح قصاص مخصص نیستند. این سه روایت هم که اگر تام بود تخصیص میزد اما هر سه ایراد داشت بر همین مبنا مرحوم خویی فتوا دادند که در مقابل ید شلاء ید صحیحه را قصاص میکنیم. لکن دیروز عرض کردیم بالاخره اجماع وجود دارد و صاحب جواهر(۱۸) بعد از نقل کلام مرحوم محقق «لاتقطع ید الصحیحه بالشلاء» فرمود: «بلاخلاف اجده فیه کما اعترف به بعضهم بل عن ظاهر المبسوط(۱۹) او صریح الخلاف(۲۰) الاجماع علیه» و بعد در ذیل کلام از همین آیه اعتداء و روایت سلیمان بن خالد(۲۱) جواب میدهد و میفرماید: «الا أن الامر سهل بعد عدم انحصار دلیل فیه» دلیل ما که میگوییم لایجوز تنها این روایات «اذا الحکم مفروغ عنه عندهم» بلکه نزد همه فقهاء مفروغ عنه است که دست صحیح در مقابل ید شلاء قصاص نمیشود گرچه آیه قرآن داریم که والجروح قصاص اما اتفاق کل این است که قصاص نمیشود آیا می توان از این اجماع اغماض کرد؟ لذا امام(ره)(۲۲) که در همین مسأله میفرمایند فلاتقطع الید الصحیحه مثلاً بالشلاء و مستند ایشان همین اجماع است البته کم داریم در فقه چنین مسأله ای که صریح قرآن به طور مطلق قصاص را ثابت بداند و مورد استثناء در ظاهر دلیل قاطعی جز اجماع نداشته باشد به همین خاطر از اینکه صاحب جواهر(۲۳) که میفرماید مسأله کان مفروغ عنه بوده است می یابیم مسلم است این بزرگان که اینقدر دقیق و تابع نظر امام معصوم هستند و یک سر سوزن تخطی از نظر امام را جایز نمیدانند در عین حال بطور متفق فتوا میدهند که لایجوز قطع ید الصحیحه در مقابل شلاء. بطور قطع با اینکه آیه و روایات را دیدند و فتوا بر خلاف دادند معلوم میشود حتما یک دلیلی بوده است ولی به دست ما نرسیده است. در فتوای مثل کلینی، صدوق و مفید و شیخ و امثال اینها شکی نیست و اجماع اینجا مخصص است. هرچند بگویند اجماع دلیل لبی است و در مورد آن به قدر متیقن اکتفاء میشود میگوییم بالاخره فتوا داده اند. لذا آقای خویی(۲۴) هم فرمود اگر اجماع باشد قبول است منتهی میگوید اجماع نیست ما به آقای خویی میگوییم شما که میگویید اجماع نیست پس یک مخالف از سلف پیدا کنید در حالیکه صاحب جواهر(۲۵) میفرماید بلاخلاف اجده و مفروغ عنه عند الکل است پس ما میگوییم یقینا بزرگان دلیلی داشته اند که بالاتفاق فتوا داده اند. حتی در متأخرین هم مخالفت مرحوم خویی اثر ندارد زیرا مرحوم خویی مبنایی اصولی دارند که برای خودشان

حجت است و خیلی ها این حرف را قبول ندارنـد ایشان میگویـد راوی اگر ثقه باشد میپذیریم اما اگر راوی ثقه نباشد بر فرض مشـهور طبق آن فتوا دهنـد و روایت موثوق الصـدور شود قابـل پـذیرش نیست لـذا طبق روایت موثوق الصـدور فتوا نمیدهـد و شهرت را جابر ضـعف سـند نمیداند. اینجا نیز مشـهور فتوا داده اند و ایشان اعتنا نکرد این کار بر مبنای ایشان صـحیح است اما دیگران که این مبنا را قبول ندارند. لذا اینجا فتوای مشـهور و بالاتر از آن فتوای کل داریم آیه که در مورد قصاص اطلاق دارد علی الرأس و العین قبول است اما میگوییم اجماع می گویـد قصاص ثابت نیست و بدیهی است که فقهاء قطعا مخصـص داشـته انـد. لـذا همـانطور که امام فتوا میدهـد مرحوم محقق(۲۶) در شـرایع و صـاحب جواهر(۲۷) و نیز شـهید(۲۸) در مسالـک فتوا میدهند.

ص: ۱۶۲

۱- [۱] بقره(۲): ۱۹۴.

۲- [۲] نحل(۱۶): ۱۲۶

۳- [۳] مائده(۵): ۴۵.

۴- [۴] حرعاملی،وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب۲۸، ح۱، آل البیت.

۵- [۵] حرعاملی،وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۲۸۸، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۳، آل البیت.

۶- [۶] حرعاملی،وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۷۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب۱۱، ح۱، آل البیت.

۷- [۷] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۲۸۵، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۴، آل البیت.

۸- [۸] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۳۳۲، کتاب القصاص،ابواب دیات الاعضاء،باب۲۸، ح۲، آل البیت.

۹- [۹] السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۵۴، ط العلمیه.

۱۰- [۱۰] السید الخمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص۵۴۰، قصاص ما دون النفس، مسأله۴، ط اسماعیلیان.

۱۱- [۱۱] شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۱۲- [۱۲] شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۱۳- [۱۳] شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۲۰۱، جماعه المدرسین: «مسأله۷۱: الید الشلاء والإصبع الشلاء فیها ثلث دیه الید الصحیحه، وثلث الإصبع الصحیحه.»

۱۴- [۱۴] شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۸۴، المکتبه المرتضویه: «إذا قطع ید رجل فیها ثلاث أصابع سلیمه وإصبعان شلاوان، وید القاطع لا شلل بها، فلا قود علی القاطع، لأنا نعتبر التکافؤ فی الأطراف، والشلاء لا تکافی الصحیحه، فإذا ثبت أنه لا قود علیه، فإن رضـی الجانی أن یقطع یـده بتلک الیـد لم یجز قطعها بها، لأن القود إذا لم یجب فی الأصل لم یجز استیفاؤه بالبـدل، کالحر إذا قتل عبدا ثم قال القاتل قد رضـیت أن یقتلنی السـید به لم یجز قتله، وللمجنی علیه القصاص فی الأصابع الثلاث السـلیمه، وهو بالخیار بین العفو والاستیفاء.»

۱۵- (۱) بقره(۲): ۱۹۴.

۱۶- (۲) حرعاملی، وسائل الشیعه،ج۲۹،ص۳۳۲،کتاب القصاص،ابواب دیات الاعضاء، باب۲۸،ح۱و۲، آل البیت.

۱۷- (۳) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۵۴، ط العلمیه: «فالنتیجه أنه لا دلیل علی اعتبار التساوی فی السـلامه ما

عـدا دعوى الاجماع، فإن تم فهو، وإلا فلا يبعـد عدم اعتباره لاطلاق الآيه الكريمه (والجروح قصاص) ودعوى انصـرافه عن مثل المقام لا أساس لها أصلا وسيأتى أن العضو الصحيح يقطع بالمجذوم.»

۱۸- (۴) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۱۹- (۵) شیخ طوسی، المبسوط، ج۷، ص۸۴، المکتبه المرتضویه: «إذا قطع يد رجل فيها ثلاث أصابع سـليمه وإصبعان شلاوان، ويد القاطع لا شلل بها، فلا قود على القاطع، لأنا نعتبر التكافؤ فى الأطراف، والشلاء لا تكافى الصحيحه، فإذا ثبت أنه لا قود عليه، فإن رضـى الجانى أن يقطع يـده بتلك اليـد لم يجز قطعها بها، لأن القود إذا لم يجب فى الأصل لم يجز استيفاؤه بالبـدل، كالحر إذا قتل عبدا ثم قال القاتل قد رضـيت أن يقتلنى السـيد به لم يجز قتله، وللمجنى عليه القصاص فى الأصابع الثلاث السـليمه، وهو بالخيار بين العفو والاستيفاء.»

۲۰- (۶) شیخ طوسـی، الخلاف، ج۵، ص۲۰۱، جماعه المدرسـین: «مسأله۷۱: اليـد الشـلاء والإصـبع الشـلاء فيها ثلث ديه اليد الصحيحه، وثلث الإصبع الصحيحه.»

۲۱- (۷) حرعاملی، وسائل الشیعه،ج۲۹، ص۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب۲۸، ح۱، آل البیت.

۲۲- (۸) السید الخمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص ۵۴۰، قصاص ما دون النفس، مسأله۴، ط اسماعیلیان.

۲۳- (۹) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲۴- (۱۰) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۵۴، ط العلمیه: «فالنتيجه أنه لا دليل على اعتبار التساوى فى السلامه ما عـدا دعوى الاجماع، فإن تم فهو، وإلا فلا يبعـد عدم اعتباره لاطلاق الآيه الكريمه (والجروح قصاص) ودعوى انصـرافه عن مثل المقام لا أساس لها أصلا وسيأتى أن العضو الصحيح يقطع بالمجذوم.»

۲۵- (۱۱) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲۶- (۱۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۷، استقلال تهران.

۲۷- (۱۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲۸- (۱۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۶۹، معارف اسلامی قم.

اقول:

به نظر ما هم لایجوز قطع ید صحیحه در مقابل ید شلاء.

بحث دیگری مطرح است که آیا عدم جواز قصاص ید صـحیحه در مقابل ید شلاء اختصاص به ید دارد یا این حکم، در دیگر اعضاء قابل اجراء است؟ فتوای مشـهور این است که لایجوز قطع یـد صـحیحه در مقابل شـلاء. اگر یک انسان دارای پای سالم پای لنگ کسـی را قطع کرد آیا مجنی علیه میتوانـد پای صـحیحه جانی را قصاص کند؟ اگر آن فتوا که گفتیم لایجوز قطع ید صحیـح در مقابـل شـلاء قاعـده کلی باشـد میگـوییم چه فرقی دارد اگر پـای اعرج را هم قطع کرده صـحیح در مقابـل آن قطع نمیشود وهکـذا در دیگر اعضـاء امـا میگوییم دلیـل مـا اجمـاع بود یعنی قاعـده قصـاص فرمود والجروح قصاص در مورد عـدم قصاص در یـد مخصـص ما اجماع است که دلیل لبی است و چون بر خلاف قاعـده است اکتفاء به قدر متیقن میکنیم و تنها در یـد می گوییم که یـد صـحیح در مقابـل شـلاء قصاص نمیشود و در غیر یـد تمسک به عام می کنیم و میگوییم در تمام اعضاء قصاص ثابت است چه صـحیح باشد چه شـلاء. حتی اگر روایت را تام بدانیم روایت در مورد ید وارد شده است مخصـص آیه

تنها در ید است در غیر ید دلیل عامی نداریم.

بحث دیگر این است که اگر خود جانی قبول کند که دست صحیح او در مقابل ید شلاء مجنی علیه قصاص شود جایز است یا خیر؟ امام(۱) میفرماید جایز نیست لاتقطع ید الصحیحه بالشلاء ولو بذلها الجانی گرچه جانی اجازه دهد قابل اجراء نیست. همین تعبیر را محقق(۲) در شرایع دارد و میفرماید ولاتقطع ید الصحیحه بالشلاء ولو بذلها الجانی.

۱- (۱۵) السید الخمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص ۵۴۰، قصاص ما دون النفس، مسأله۴، ط اسماعیلیان.
۲- (۱۶) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۷، استقلال تهران.

دلیل:

در قصاص ما دلیل می خواهیم دلیل داشتیم که بریـدن دست صـحیح در مقابل دست شل مشـروع نیست زیرا با توجه به شـرط سلامـت میگوییم اذا انتفی الشـرط انتفی المشـروط پس قصاص مشـروع نیست و اگر جانی اجازه دهـد مثل این است که اجازه بدهـد دسـتش قطع شود. مثلاً ـ اگر یـک مسـلمان یـک مسـیحی را بکشـد چون مسـلمان در مقابل غیرمسـلمان قصاص نمیشود رضایت جانی مسـلمان یا ولی او کافی نیست یا اگر یک حر عبـدی را کشـته است چون حر در برابر عبـد قصاص نـدارد شارع مقدس اجازه نمیدهد حر بگوید مرا قصاص کنید.

بحث دیگر اگر انسان دارای ید شـلاء ید صـحیحه ای را قطع کرد آیا میتوان در مقابل قطع ید صحیحه ید شلاء را قصاص کرد یا خیر؟ میگوییم اینجا اشتراط محقق و ثابت نیست و لذا قصاص ید شـلاء در برابر صـحیحه اشکالی ندارد زیرا اخفض به خاطر افضـل قصاص میشود. و نظیر آن در جریان حر و عبـد وجود دارد که حر در برابر عبـد قصاص نمیشود اما اگر یک عبـد حرّ را کشته است ولی دم حرّ میتواند بجای دیه گرفتن عبد جانی را قصاص کند و یا اگر زنی مردی را کشت ولی دم مرد میتواند زن را قصـاص کنـد و نیـازی بـه پرداخت چیزی نیست. اینجـا نیز یـد شـلاء در مقابـل صـحیحه قصـاص میشـود بـدون اینکه چیزی بپردازند.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

بررسی مفهوم شلاء در ید:

الف: معیار صدق شلاء از جهت کیفیت

ص: ۱۶۴

مسأله۵:

المراد بالشلل هو یبس الید بحیث تخرج عن الطاعه ولم تعمل عملها ولو بقی فیها حس وحرمه غیر اختیاریه، والتشخیص موکول إلی العرف کسـائر الموضوعـات، ولو قطع یـدا بعض أصابعهـا شـلاء ففی قصاص الیـد الصـحیحه تردد، ولا أثر للتفاوت بالبطش ونحوه، فیقطع الید القویه بالضعیفه، والید السالمه بالید البرصاء والمجروحه.

گفتیم اتفـاق کـل قـائم است و همه علمـاء فتوی داده انـد که اگر انسان دارای دست سالم، دست شـلاء کسـی را قطع کنـد ید صحیحه جانی را قصاص نمی کنیم. اکنون بحث این است مراد از شلاء چیست و چه یدی شلاء است؟

در بیان معنای ید شلاء دو قول متصور است که قول دوم مورد ایراد است و قول اول پذیرفته است.

قول اول: عرف:

معمولا عرف یدی را شلاء می داند که از حرکت اختیاری خارج است و انسان نمیتواند به اراده خود این دست را حرکت دهد گرچه حس داشته باشد. مثلا اگر سوزنی در دست فرو کنند احساس می کند و دردش می آید و اینگونه نیست که هیچ حسی نباشد و حرکات غیر اختیاری و غیر ارادی نیز دارد اما حرکت با اختیار و اراده ندارد بی حس است. همین که خارج از اراده انسان باشد و نتواند کاری انجام دهد شلاء است.

قول دوم: میته بودن:

صاحب جواهر(۱) میفرماید: عن بعضهم اعتبار بطلانهما از برخی نقل شده است که گفتند ید شلاء یعنی دستی که به کلی بی کار و باطل است لذا تسمی الید الشلاء میه به همین خاطر ید شلاء را مرده میگویند. پس باید روح و حس نداشته نباشد و باطل مطلق باشد. ید شلاء یعنی آن دستی که باطل شده و مرده است.

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص ۳۵۰، دارالکتب الاسلامیه تهران.

مناقشه در قول دوم:

صاحب جواهر ضمن رد این قول میفرماید ضروره انها لو كانت كذلك لأنتنت؛ گرچه میگویند ید میه ولی اطلاق میته مجازی است. و چون از کار افتاده مرده می گویند نه اینکه واقعا میته باشد و دارای روح نباشد زیرا اگر دارای روح نباشد بعد از مدتی فاسد و متعفن میشود. پس ید شلاء یعنی دستی که گرچه روح و حس و حرکت غیر اختیاری دارد اما همین که در اختیار انسان نیست و انسان نمیتواند به آن فرمان دهد شلاء است.

ب: معیار صدق ید شلاء از نظر کمیت:

اگر انسان دارای دست سالم، دست انسانی را قطع کند که دو یا سه انگشت آن از کار افتاده و شلاء باشد آیا چنین دستی هم مصداق ید شلاء و ملحق به ید شلاء است که ید صحیحه را در مقابل آن قصاص نکنیم و یا جزء مصادیق ید شلاء نیست و ید صحیح در برابر آن قصاص میشود؟

در مسأله دو قول است:

قول اول: الحاق به شلاء و عدم ثبوت قصاص:

علامه(۱) در قواعد به تبع کشف اللثام(۲) میگوید دستی که دو یا سه انگشت آن شلاء باشد مثل ید شلاء است و در مقابل آن صحیحه قطع نمیشود یعنی اگر انسان دارای دست صحیح کفی را قطع کرده است که سه انگشت آن شلاء بود دست صحیح جانی در مقابل آن قصاص نمیشود.

صاحب جواهر(۳) بعد از نقل کلام علامه و کشف اللثام می فرماید وهو كذلك بناءً على الحاق كل ما فيه شلل باليد با این برنامه که هر چیزی که بخشی از آن شلل باشد ملحق به ید شلاء است این کلام علامه صحیح است.

۱- (۲) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج۳، ص۶۳۵، جماعه المدرسین.

۲- (۳) فاضل هندی، کشف اللثام، ج۱۱، ص۱۸۰، جماعه المدرسین.

۳- (۴) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه تهران.

مناقشه در قول اول:

عنوان «ید شلاء» عنوان بحث فقهاء است که در روایت آمده است یعنی ید صحیح در مقابل ید شلاء قصاص نمیشود. در سابق گفتیم اطلاق ید شلاء اختصاص به ید دارد و نمیتوانیم تعدی کنیم به هر چه که شلل است و با سرایت دادن حکم به همه اعضاء به عنوان قاعده بگوییم صحیح در مقابل هیچ چیز شلاء قصاص نمیشود. حرف علامه بر این مبنا درست است که قاعده کلی درست کنیم و تعمیم دهیم و بگوییم ید خصوصیتی ندارد بلکه دلیل عدم قصاص ید صحیح در مقابل شلاء این است که صحیح قابل استفاده است اما شلاء اینگونه نیست این رجل یا اذن و انف و دیگر اعضاء نیز همین است. با این مبنا حرف علامه صحیح است.

مستند کلام علامه:

من المحتمل مرحوم علامه به روایت حسن بن صالح(۱) تمسک کرده باشند.

عن الحسن بن صالح قال: سألت أباعبدالله(ع) عن عبد قطع ید رجل حر وله ثلاث أصابع من یده شلل، فقال: وما قیمه العبد؟ قلت: اجعلها ما شئت، قال: إن کانت قیمه العبد أکثر من دیه الإصبعین الصحیحتین والثلاث الأصابع الشلل رد الذی قطعت یده علی مولی العبد ما فضل من القیمه وأخذ العبد، وإن شاء أخذ قیمه الإصبعین الصحیحتین والثلاث أصابع الشلل، قلت، وکم قیمه الإصبعین الصحیحتین مع الکف والثلاث الأصابع الشلل؟ قال: قیمه الإصبعین الصحیحتین مع الکف ألفا درهم، وقیمه الثلاث أصابع الشلل مع الکف ألف درهم لأنها علی الثلث من دیه الصحاح، قال: وإن کانت قیمه العبد أقل من دیه الإصبعین الصحیحتین والثلاث الأصابع الشلل دفع العبد إلی الذی قطعت یده أو یفتدیه مولاه ویأخذ العبد.

۱- (۵) حر عاملی،وسائل الشیعه،ج۲۹، ص۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب۲۸، ح۲، آل البیت.

آنگونه که در سابق شرح کردیم روایت میرساند که امام با محاسبه قیمت عبد حکم به دیه را صادر کردند لذا بعید نیست قول علامه مبنی بر عدم قصاص مستند به این روایت باشد.

مناقشه در مستند احتمالی علامه:

اولاً:

در معقد اجماع ید شلاء مطرح بود که فقهاء بالاتفاق گفتند ید صحیح در مقابل شلاء قصاص نمیشود گفتیم اتفاق کل باعث تخصیص خوردن والجروح قصاص(1) میشود اما در جایی که دو یا سه انگشت از دست شلل باشد از معقد اجماع خارج است و تحت اطلاق قرآنی والجروح قصاص میرود و لذا قصاص ثابت است آنچه که از اطلاق آیه استثناء شد ید شلاء بود و بر دستی که دو یا سه انگشت آن از کار افتاده باشد عرفاً ید شلاء صادق نیست.

ثانیاً:

بر فرض بگویید مدرک اجماع روایت بود و احتمال عمل به روایت حسن بن صالح از ناحیه فقهاء وجود دارد میگوییم چنانچه سابق گفتیم اولاً: روایت سندا ضعیف است و ثانیاً: روایت در مقام بیان دیه انگشت است.

قول دوم: توقف:

حضرت امام خمینی(ره) فرمود: «ولو قطع یدا بعض أصابعها شلاء ففی قصاص الید الصحیحه تردد» ملاحظه می فرمایید با اینکه امام در ید شلاء می فرماید صحیح را قصاص نمی کنیم در اینجا متوقف است و تردید دارد.

وجه تردید و توقف:

شاید دلیل تردید امام(ره) این باشد که از یک طرف ممکن است از تحت معقد اجماع بیرون نباشد و بر دستی که دو یا سه انگشت آن از کار افتاده است ید شلاء صدق کند و از طرفی دیگر مورد شلل در دو یا سه انگشت از معقد اجماع خارج است و به خاطر لبی بودن دلیل در الحاق و عدم قطع باید به قدر متیقن اکتفاء کرد و قدر متیقن کفی است که خود و همه انگشتانش شلاء باشد.

۱- (۶) مائده(۵): ۴۵.

تبصره:

شرط تساوی در سلامت فقط در خصوص شلاء مطرح است که باید مساوی باشند و اگر مساوی نشدند قصاص نیست و در مورد دیگر بیماری ها نظیر برص و جذام یا قوی و ضعیف بودن دست تساوی شرط نیست.

شرط دوم از شرایط؛ تساوی در محل

است انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

مسأله۶:

یعتبر التساوی فی المحل مع وجوده، فتقطع الیمین بالیمین والیسار بالیسار، ولو لم یکن له یمین وقطع الیمین قطعت یساره، ولو لم یکن له ید أصلا قطعت رجله علی روایه معمول بها، ولا بأس به، وهل تقدم الرجل الیمنی فی قطع الید الیمنی والرجل الیسری فی الید الیسری أو هما سواء؟ وجهان، ولو قطع الیسری ولم یکن له الیسری فالظاهر قطع الیمنی علی إشکال، ومع عدمهما قطع الرجل، ولو قطع الرجل من لا رجل له فهل یقطع یده بدل الرجل؟ فیه وجه لا یخلو من إشکال، والتعدی إلی مطلق الأعضاء کالعین والأذن والحاجب وغیرها مشکل، والتعدی إلی مطلق الأعضاء کالعین والأذن والحاجب وغیرها مشکل، وإن لا یخلو من وجه سیما الیسری من کل بالیمنی.

شرط دوم: تساوی در محل؛

در مباحث گذشته گفتیم تمام شرایطی که در قصاص نفس معتبر است در قصاص طرف نیز معتبر است یعنی شرایطی همانند تساوی در اسلام، تساوی در حریت و عبدیت و غیره که در قصاص نفس شرط بود در قصاص طرف نیز باید مراعات شود. و گفتیم علاوه بر شرائط تساوی مشترک بین قصاص نفس و قصاص طرف؛ سه تساوی اختصاصی در قصاص طرف معتبر است.

ص: ۱۶۹

شرط اول؛ تساوی در سلامت از شلل؛

بحث شرط اول به تفصیل گذشت که اگر شخص دارای دست سالم دست شل انسانی را قطع کرد در مقابل ید شلاء ید

صحیحه قصاص نمیشود.

شرط دوم: تساوی در محل؛

در بحث امروز دومین شرط اختصاصی تساوی در قصاص طرف مورد بحث قرار میگیرد که تساوی در محل است. با توجه به اینکه اعضاء بدن انسان راست و چپ و انواع متفاوت دارد در قصاص اطراف مجنی علیه همان عضو از جانی را قصاص می کند که جانی از مجنی علیه قطع کرده است. مثلاً دست راست در مقابل دست راست قصاص میشود و نمیتوان بجای دست راست دست چپ را قطع کرد، و بالعکس. در دیگر اعضاء نیز همین گونه است.

دلیل تساوی:

۱- اتفاق اصحاب:

کشف اللثام(۱) می فرماید اتفاق اصحاب بر این مسأله است مرحوم خویی(۲) در مبانی از اتفاق اصحاب به تسالم اصحاب تعبیر میکند یعنی همه قبول کردند این حرف را که در قصاص اعضاء مماثلت شرط است و راست بجای چپ مماثل نیست. حتی صاحب جواهر(۳) از مرحوم شیخ(۴) نقل می کند که گفته است در این مسأله خلافی بین مسلمین نیست و برخی نیز ادعای اجماع کرده اند. لذا اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد دست راست او قصاص می شود.

فروع:

۱- (۱) فاضل هندی، کشف اللثام، ج۱۱، ص ۱۸۰، جماعه المدرسین.

۲- (۲) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۵۴، ط العلمیه.

۳- (۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۴) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۲۰۱، جماعه المدرسین.

پس از بیان شرط دوم و دلیل آن به نظر میرسد فروعی در مسأله وجود دارد که نیازمند بررسی است.

فرع اول: تعدی از دست راست به دست چپ:

اگر جانی قطع کننـده دست راست مجنی علیه؛ فاقد دست راست باشد یعنی اگر کسی که خلقتاً یا در اثر تصادف یا اجراء حد دست راست نـدارد دست راست انسانی را قطع کنـد؛ گرچه تساوی در محل شـرط است اما به خاطر فقدان محل بجای دست راست، دست چپ جانی به عنوان قصاص قطع میشود.

دلیل تعدی در قصاص از دست راست به دست چپ:

صاحب جواهر(۱) می فرماید «قاله الاکثر بل المشهور بل عن الخلاف اجماع الفرقه و اخبارهم علیه»

مرحوم شیخ(۲) در خلاف می فرمایـد علماء اجماع دارنـد و نیز روایاتی داریم که میگویند میتوان بجای راست چپ را قصاص کرد.

بررسی تعدی از راست به چپ در کلام مرحوم خویی:

آقای خویی میفرمایند قطعت یساره علی اشکال هرچند حکم به جواز قطع دست چپ جانی، به عنوان قصاص دست راستی که از مجنی علیه قطع کرد دارای اشکال است و ان کان یبعد جوازه اما میتوان فتوا داد.

دلیل جواز فتوا بر تعدی از دست راست به چپ به عنوان قصاص در صورت فقدان دست راست:

۱- تسالم اصحاب:

علماء فتوا داده اند و تسالم اصحاب است که تعدی جایز است.

۲- روایت حبیب سجستانی

۱- (۵) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.
۲- (۶) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۲۰۱، جماعه المدرسین.

: (۱) (۲)

این روایت گرچه از نظر سند ضعیف است اما دلالت خوبی دارد که دال بر موضوع است.

۳- صدق مماثلت:

مرحوم خویی(۳) می فرمایـد یؤیـده علاوه بر این دو جهت لایبعـد صدق المماثله بعید نیست که بگوییم راست و چپ مثل هم ومماثـل هسـتند. گرچه در واقع عین آن نیست امـا مثـل است. در بـاب تلف هم می گفتیم اگر کسـی مالی را تلف کرد مثل را باید بدهد و اگر مثل نبود اقرب اشیاء به عین تالفه یعنی قیمت را می پردازد اینجا نیز جانی اگر دست راست داشت قصاص می شـد حـال که فاقـد دست راست است آنچه که مماثـل آن است دست چپ است و لـذا دست چپ جانی به عنوان قصاص قطع میشود.

بیان مرحوم شهید(۴) در مسالک نیز همین گونه است و می فرمایند اگر دست راست موجود است عین آن را قصاص می کنیم اگر نیست مثل آن را قصاص می کنیم.

فرع دوم: تعدی از قصاص دست راست به پا:

اگر انسان فاقد یدین دست راست کسی را قطع کرد تکلیف چیست؟

قطع پای راست بجای دست راست: صاحب شرایع محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۷، استقلال تهران. می فرمایند یقال قطعت رجله گفته شـد در مقابـل دست راستی که قطع کرده است و اکنون دست نـدارد پـایش قطع میشود اسـتناداً علی الروایه مرحوم محقق می فرمایـد کسـانی که فتوا به قطع پـا دادنـد در صورتی که جانی فاقـد دست باشـد؛ به روایت حبیب سجسـتانی اسـتناد کرده انـد و خود مرحوم محقق فتوی نمیدهـد. امـام(ره) میفرمایـد «علی روایه معمول بهـا و لابـأس به» اینکه در قصاص جانی فاقد یدین پا را به جای دست راست قطع کنند مستند به روایتی است که به آن عمل شده است و اشکالی هم در عمل به آن نیست. امام(ره) برخلاف شرایع تأکید می کند که روایت را قبول دارد و فتوا میدهد که بجای دست راست- چون راست و چپ ندارد- پایش قطع میشود.

ص: ۱۷۲

۱- (۷) حرعاملی،وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۷۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب۱۲، ح۲، آل البیت.

۲- (۸) گفتنی است به روایت سجستانی هم در فرع اول و هم در فرع دوم استناد شده است. و لذا در مستند فرع دوم روایت را به تفصیل مورد بررسی قرار می دهیم.

۳- (۹) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۵۴، ط العلمیه.

۴- (۱۰) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۷۰، معارف اسلامی قم.

اینجا مطلب مهمی وجود دارد یعنی قرار است بجای دست، پای کسی قطع شود، و مستند این حکم هم روایت است بنابراین روایت را بررسی می کنیم اگر روایت صحیح و قابل اعتنا باشد به آن عمل میکنیم و الا فلا.

بررسی روایت حبیب سجستانی:

محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام ابن سالم، عن حبیب السجستانی قال: سألت أباجعفر(ع) عن رجل قطع یدین لرجلین الیمینین، قال: فقال: یا حبیب تقطع یمینه للذی قطع یمینه أولا، وتقطع یساره للرجل الذی قطع یمینه أخیرا، لأنه إنما قطع ید الرجل الأخیر ویمینه قصاص للرجل الأول، قال: فقلت: إن علیا(ع) إنما کان یقطع الید الیمنی والرجل الیسری، فقال: إنما کان یفعل ذلک فیما یجب من حقوق الله، فأما یا حبیب حقوق المسلمین فإنه تؤخذ لهم حقوقهم فی القصاص الید بالید إذا کانت للقاطع ید، والرجل بالید إذا لم یکن للقاطع ید، فقلت له: أو ما تجب علیه الدیه وتترک له رجله؟ فقال: إنما تجب علیه الدیه إذا قطع ید رجل ولیس للقاطع یدان ولا رجلان، فثم تجب علیه الدیه لأنه لیس له جارحه یقاس منها.

حبیب سجستانی میگوید از امام باقر(ع) پرسیدم یک نفر دست راست دو نفر را قطع کرد در حالیکه خودش فقط یک دست راست دارد قصاص چگونه انجام خواهد شد؟ فقال یا حبیب «تقطع یمینه للذی قطع یمینه اولاً» برای قصاص دست کسی که دست راست او اول قطع شد دست راست جانی قطع میشود و تقطع یساره للرجل الذی قطع یمینه اخیرا و بجای قطع دست راست مجنی علیه دوم دست چپ جانی قطع میشود.(۱) لأنه انما قطع ید الرجل الاخیر و یمینه قصاص للرجل الاول امام(ع) در ادامه استدلال میکند که جانی دست راست دو نفر را قطع کرد و اکنون به عنوان قصاص دست راست مجنی علیه اول دست راستش قطع شد و چون جانی دست راست ندارد بجای آن دست چپ جانی قطع میشود. حبیب از امام میپرسد شنیدم امیرالمؤمنین دست راست و پای چپ را قطع می کردند نه هر دو دست را؟ امام فرمود امیرالمؤمنین در حدود اینکار را می کرد که در قرآن آیه محاربه فرمود تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف(۲) آن حد است. نه در قصاص اما در حقوق مسلمین اگر دست دارد دست در برابر دست یعنی دست راست در برابر دست راست مجنی علیه اول و دست چپ جانی در برابر دست راست مجنی علیه دوم به عنوان قصاص قطع میشود و اگر جانی دست نداشت پای جانی قطع میشود. حبیب سجستانی پرسید آیا مصلحت نیست حالا که دست ندارد پا را قطع نکنیم بلکه دیه بدهیم؟ امام فرمود اگر جوارحی(۳) که قصاص کنیم ندارد نوبت به دیه میرسد.

۱- (۱۱) قابل بررسی است که آیا این بخش از روایت که آقای خویی آن را مؤید برای آن فتوا گرفته اند میتواند دلیل باشد که بگوییم اگر دست راست نداشت دست چپ را به عنوان قصاص دست راست مجنی علیه قطع می کنیم؟

۲- (۱۲) مائده(۵): ۳۳.

۳- (۱۳) اعضاء و جوارح، دست و پا.

این روایت مـدرک هر دو فرع است هم برای جایی است که جانی فاقد دست راست است بجای آن دست چپ جانی به عنوان قصـاص دست راست مجنی علیه قطع می شـود و هم برای جـایی است که جـانی فاقـد یـدین دست کسـی را قطع کنـد در آن صورت پایش به عنوان قصاص قطع می شود و روایت بر فرض بر هر دو مطلب دلالت کنـد برخلاف قاعـده است. و لذا اگر از نظر سند معتبر باشد فبها والا باید روایت را کنار بگذاریم.

شهید(۱) در مسالک بعـد از نقل روایت حبیب میفرمایـد صـحتها إلی حبیب معلوم از اول روایت راوی ها تا حبیب صـحیحند و اشکالی در رواه روایت نیست انما الکلام فی الحبیب در حبیب اختلاف است اما هو فلانص علی توثیقه هیچ تصریحی بر توثیق حبیب نداریم. و حینئذ فاطلاق جماعه من الاصـحاب صحه الروایه مدخول لذا میگوییم اینکه برخی از بزرگان به روایت حبیب سجسـتانی عنوان صحیحه داده اند مورد اشکال است مگر اینکه بگوییم مجازاً اطلاق صحیح بر آن شده است وهذا هو السرّ فی نسبه المصنف(۲) الحکم إلی الروایه من غیر ترجیح شـهید در ادامه میفرماید سـر این که محقق فرمود اسـتناداً علی الروایه و در مـورد درست و صـحیح بـودن روایت و قبـول یـا رد قول به تعـدی از راست به چپ اظهـار نظر نکرد و همین دلیـل عـدم توثیق حبیب است.

ملاحظه می فرمایید مرحوم شهید نیز در مسالک روایت را قبول نمیکند.

در مقابل مرحوم صاحب جواهر(۳) برای پذیرش روایت؛

ص: ۱۷۴

۱- (۱۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۷۱، معارف اسلامی قم.

۲- (۱۵) مرحوم صاحب شرایع.

۳- (۱۶) شـیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۵۲، دارالکتب الاسـلامیه:«قلت: قد یقال بکفایه شـهاده وصـفها بالصحه فی المختلف والإیضاح والمهذب البارع والتنقیح، بل فی الروضه نسـبه وصـفها بذلک إلی الأصحاب، علی أن المذکور فی ترجمته أنه کـان شاریـا ورجع إلی البـاقر والصـادق(علیهماالسـلام) وانقطع إلیهمـا، بل عن صاحب البلغه الحکم بکونه ممـدوحا، بل عن الفاضل المتبحر وحیـد عصـره وخصوصا فی الحدیث والرجال الآغا محمد باقر عن جده أنه حکم بأنه ثقه. کل ذلک مضافا إلی انجباره بما عرفت، بل لم نعثر علی راد له غیر الحلی وثانی الشـهیدین فی بعض المواضع من بعض کتبه علی أصـلیهما الفاسـدین والفخر فی خصـوص قطع الرجـل بالیـد. بـل وإلی تأییـده بمـا قیـل من أنه استیفـاء لمسـاوی الحق مع تعـذر الیمین کـالقیمه فی المتلفات، والدیه مع تعذر القصاص، والمساواه الحقیقیه لو اعتبرت لما جاز التخطی من الید الیمنی إلی الید الیسری کما لا یجوز لو کانت الجنایه واحده.»

اولاً:

از جمعی از بزرگان نقل می کند که آنان وقتی روایت را نقل می کننـد می گویند «صـحیحه حبیب» پس نمیتوان گفت عنوان صحیحه اشکال دارد.

ثانیاً؛

با تعبیر وحید عصـر از وحید بهبهانی نقل می کند و میگوید ایشان با آن تخصصـی که در رجال و حدیث و سند روایات داشته است شخص حبیب را ثقه میداند و از جد خود توثیق حبیب را نقل می کند و همین کافی است که روایتی را صحیحه بدانیم.

ثالثاً؛

بر فرض قبول نکنیم که حبیب ثقه یا ممدوح است و سند را ضعیف بدانیم ینجبر بعمل الاصحاب چون اکثر و مشهور با اتفاق و تسالم به این روایت عمل کرده انـد ضـعف سـند جبران میشود. و لـذا برخلاف محقق که نظر نـداد امام(ره) فرمود اسـتناداً الی روایه معمول بها سند روایتی است که مشهور به آن عمل کرده است. و بعد فرمود ولابأس به و ضعف را هم اگر نتوانیم جواب دهیم مهم نیست زیرا منجبر به عمل اصحاب است.

مرحوم آقای خویی مطلبی دارند که برای فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم دومین شرط از شرائط اختصاصی قصاص طرف تساوی در محل است.

و پس از بیان تشریحی تساوی در محل گفتیم در شرط دوم فروعی مطرح است.

فرع اول:

اگر کسـی که فاقـد دست راست است دست راست انسانی را قطع کنـد قاعـدتاً بایـد دست راست او قصاصاً قطع شود حالا که دست راست ندارد تکلیف چیست؟

ص: ۱۷۵

فرع دوم:

اگر شخص فاقد یدین دست راست انسانی را قطع کند قاعدتاً باید دست راستش قطع شود حال که دست راست ندارد تکلیف چیست؟

حکم هر دو فرع با روایت حبیب سجستانی(۱) مشخص شد.

در فرع اول گفتیم دست چپ بجای دست راست قطع می شود و در فرع دوم گفتیم پای راست را بجای دست راست قطع می کنیم.

دلالت روایت بر این دو فرع روشن بود منتهی سند روایت مورد مناقشه قرار گرفت مرحوم شهید(۲) در مناقشه سند روایت فرمود «لانص علی توثیق حبیب» و روایت را قبول نکرد. ابن ادریس(۳) نیز در سند روایت مناقشه کرده است. مرحوم خویی(۴) هم سند روایت را قبول نمی کند البته این بزرگواران با وجود مناقشه ای که در سند روایت دارند در دلالت روایت نسبت به فرع اول می گویند مماثلت صدق می کند که دست چپ بجای دست راست قطع شود زیرا تعدی از دست راست به چپ نزدیک ترین چیز در مقام مماثلت است. اما در انتقال از دست راست به رجل که فرع دوم بود مماثلت بعید است و لذا به اتکاء روایت نمی توان قصاص کرد و لذا حکم به دیه کردند.

ولی ما در دفاع از سند روایت گفتیم؛

اولاً:

همین مقدار که جمعی از علماء روایت را توصیف به صحه می کنند کافی است. مثلاً؛ شهید در روضه(۵) نسبت به اصحاب می دهد که روایت را صحیح می دانند. و جواهر(۶) در مورد حبیب از برخی نقل می کند که انه ممدوح و نیز از وحید بهبهانی نقل می شود که جدش درباره حبیب گفت: «انه ثقه».

۱- (۱) حرعاملی،وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۷۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب۱۲، ح۲، آل البیت.

۲- (۲) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج۱۵، ص۲۷۱، معارف اسلامی قم.

۳- (۳) ابن ادریس حلی، السرائر، ج۳، ص۳۹۷، جماعه المدرسین.

۴- (۴) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۵۴، ط العلمیه.

۵- (۵) شهید ثانی، الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه(المحشی- کلانتر)، ج۱۰، ص۷۸، کتابفروشی داوری.

۶- (۶) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.

ثانیاً:

بر فرض قبول کنیم روایت ضعیف است می گوییم اکثر فقهاء طبق این روایت فتوی داده اند. و روایت معمول بها است و ضعف روایت با عمل اصحاب جبران می شود. لذا در هر دو فرع به استناد روایت فتوا می دهیم و می گوییم اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد اگر دست راست ندارد دست چپ قطع می شود و اگر هر دو دست ندارد پایش قطع می شود.

فرع سوم:

اگر کسی که فاقد یدین است دست راست انسانی را قطع کند چون دو دست ندارد پایش باید قصاص شود. لکن پرسش این است که آیا در انتقال به رجل اعتبار یمین و یسار در رجل نیز معتبر است و باید اول پای راست را برای قصاص انتخاب کنیم؟ امام می فرماید فیه وجهان؛

وجه اول: اعتبار رعایت تساوی در انتقال از دست به پا:

من المحتمل بگوییم تساوی معتبر است.

دلیل:

گفتیم تساوی در محل معتبر است. هرچند به استناد روایت از دست منتقل به پا شدیم اما از یمین بودن که منصرف نیست. پس در یمین و یسار بودن تساوی معتبر است در عین انتقال به رجل، اصل این بود که یعتبر تساوی در محل به اعتبار مماثلت و شرط تساوی.

وجه دوم: عدم اعتبار تساوی در انتقال از دست به پا:

ممکن است بگوییم تساوی معتبر نیست. حالا ـ که دست ندارد در مقابل دست راستی که قطع کرده است باید پا را قطع کنیم گرچه پای چپ باشد.

دلیل:

روایت حبیب فرمود والرجل بالید اذا لم یکن للقاطع ید اگر قاطع دست ندارد رجل را قطع می کنیم در مقابل ید به نحو اطلاق رجل قرارداد و نفرمود راست یا چپ.

اقول: هرچند هر دو وجه صحیح است اما اولی و وجیه وجه اول است که تساوی رعایت شود.

دلیل ترجیح اعتبار یمین در انتقال از دست به پا:

اولاً: تصریح علماء:

بعضی از علماء تصریح کردند اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد و فاقد یدین است پای راست را قطع می کنیم اگر پای راست ندارد پای چپ را قطع میِ کنیم. علامه(۱) در قواعد می فرماید لو لم یکن له یمین و قطع یمین رجل قطعت یساره ان لم یکن له یسار ایضاً قطعت رجله الیمنی تصریح می کند پای راست را قطع می کنیم فان فقدت فالیسری اگر ندارد پای چپ.

ثانیاً: معقد اجماع:

مرحوم کشف اللثام(۲) در شرح عبارت علامه می فرماید حکی علیه الاجماع فی الغنیه(۳) والخلاف(۴) این را معقد اجماع می داند که اجماع قائم شده بر این که اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد و فاقد یدین است پای راست او را قطع می کنیم. روایت به نحو اطلاق فرمود رجل در برابر ید اما اجماع نقل شده در غنیه و خلاف می گوید پای راست را قطع کنیم لذا اولی این است که بجای دست راستی که قطع کرده است- و خودش فاقد یدین است- پای راست را قطع می کنیم و اگر نداشت پای چپ را قطع می کنیم.

۱- (۷) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج۳، ص۶۳۵، جماعه المدرسین: «ولو لم یکن له یمین قطعت یسراه، فإن لم یکن له یسار أیضا قطعت رجله الیمنی، فإن فقدت فالیسری.»

۲- (۸) فاضل هندی، کشف اللثام، ج۱۱، ص۱۸۳، جماعه المدرسین.

۳- (۹) ابن زهره حلبی، غنیه النزوع، ص۴۱۰، مؤسسه امام صادق(ع).

۴- (۱۰) شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۱۹۳، مسأله۵۹، جماعه المدرسین.

فرع چهارم:

حکم جانی فاقد دست چپ:

در قطع دست چپ مجنی علیه اگر جانی خودش دست چپ داشت قصاص می شود و اگر جانی دست چپ نداشت که قصاص شود؛ پرسش این است آیا می توان بجای دست چپ، دست راست را قطع کنیم؟ در پاسخ می گوییم عکس این مسأله جایز بود. در اینجا نیز قاعدتاً جایز است زیرا قطع پا خلاف ترتیب مطرح شده در روایت حبیب است که فرمود: نوبت قطع پا جایی است که فاقد یدین باشد. حال که دست راست دارد نوبت به پا نمی رسد. و اگر بگوییم دیه بدهد نیز خلاف مفاد روایت حبیب است زیرا ذیل روایت فرمود دیه در جایی داده می شود که اصلاً فاقد جارحه (یدین و رجلین) باشد. روایت در ضمن تعلیل فرمود: «لانه لیس علیه جارحه(1) یقاص منها» عموم تعلیل میگوید هر جا جارحه باشد می توان قطع کرد نوبت به دیه نمی رسد و تعلیل معمِّم است. چرا دیه ندهد زیرا اعضاء و جوارح ندارد پس دیه بدهد در محل بحث نیز می گوییم تساوی معتبر است به شرط وجود ولی وقتی نیست نمی توانیم بگوییم قصاص نکنیم و یا دیه هم ندهد از طرفی اطلاق آیه(2) می فرماید النفس بالنفس والعین بالعین والاذن بالاذن معنای آن این است که الید بالید و در روایت هم داریم که الید بالید منتهی شرط تساوی بود در صورت وجود اما وقتی موجود نیست جایز است.

فرع پنجم: حکم جانی فاقد پایی که پای انسانی را قطع کند:

۱- (۱۱) جارحه در اصطلاح فقط بر دست ها و پاها اطلاق می شود و به دیگر اعضاء خارجی نظیر گوش و چشم و غیره جارحه اطلاق نمی شود.

۲- (۱۲) مائده(۵): ۴۵.

جانی قطع کننـده پا اگر خودش پا داشت قصاص میشود و اگر خودش پا نـداشت که قصاص شود آیا می توان بجای پا دسـت جـانی را قطع کنیم؟ ظـاهر این است که انتقـال از پـا به دست جـایز است زیرا اگر بگوییم قصـاص نمی شود و بایـد دیه بـدهد خلاـف مفـاد روایت حبیب است که فرمود دیه در جایی است که جارحه نداشـته باشـد لـذا با اسـتفاده از تعمیم در روایت می گوید هنوز جارحه دارد پس جارحه دست قطع می شود.

فرع ششم:

آیـا حکم انتقـال از چپ به راست یـا از دست به پـا فقط به مورد قطع دست اختصاص دارد که اگر دست کسـی را قطع کرد و خود دست نـداشت از جـارحه دیگر- پـا- قصاص می شود یا حکم بنحو کلی جاری است؟ و در مثل چشم یا گوش مثلا چپ بجای راست قصاص می شود؟ یا اگر فاقد باشد مثلاً کسی چشم راست کسی را کور کرد و فاقد عینین است می توان منتقل به عضو دیگر شد و گوش او را برید؟

این حکم بر خلاف اصل است و درجایی که حکم خلاف اصل باشد به قدر متیقن اکتفاء میشود که دست و پا بود بنابراین در قصاص اطراف یعتبر تساوی در صورت امکان پس اگر چشم راست را کور کرد قاعـده قصاص می گوید چشم راست را کور می کنیم(۱) و در مورد تعـدی به یمین و یسـار از خود چشم یـا گوش بعیـد نیست بگوییم به جهت همـان مماثلت بگوییم بین چشم چپ و راست یـا گوش چپ و راست ممـاثلت وجود دارد و لـذا تعـدی جایز است. مرحوم خویی و شـهید گرچه روایت حبیب را قبول کردنـد اما تنظیر به مسأله غصب، گفتنـد همان گونه که غاصب موظف بود عین را بایـد بدهد و اگر نبود مثل و اگر ممکن نبـود قیمت را بـپردازد اینجـا هم گفتنـد جریـان چشم و گوش نظیر آن است که اگر دست راست را قطع کرد بـاید قصاص شود و اگر دست راست نـداشت دست چپ قطع می شود لـذا اگر چشم راست نـدارد چشم چپ قصاص می شود و از باب اعتبار مماثلت «فاعتـدوا بمثل ما اعتـدی علیکم»(۲) ممـاثلت رعـایت شـد که چشم راست مثلاًـ در برابر چشم کور شود اما شرط تساوی در صورت وجود بود و چون موضع نیست چپ بجای راست میشود اما اینکه بگوییم بجای چشم عضو دیگری را قصاص کنیم دلیلی ندارد و از روایت اسـتفاده نمی شود و خلاف قاعده است نمی توان تعدی داد. ولم یکن هیچ یک از فقهاء بر تعدی از چشم به گوش یا بالعکس فتوی ندادند.

ص: ۱۸۰

۱- (۱۳) چنانچه گفتیم جوارح اصطلاحاً دست و پا را می گویند و شامل دیگر اعضاء بدن نمی شود.
۲- (۱۴) بقره(۲): ۱۹۴.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم دومین شرط از شرائط اختصاصی قصاص طرف تساوی در محل است. و در مورد دست با استفاده از روایت حبیب سجستانی (مرادی) گفتیم اگر دست راست قطع شود دست راست جانی قصاص می شود و اگر دست راست نداشت حکم به دست چپ تعدی می کند و دست چپ جانی قطع می شود. و گفتیم اگر جانی فاقد یدین باشد تعدی به رجل جایز است.

پس از آن در مورد دیگر اعضاء که در روایت حبیب نیامده است گفتیم آیا می توان این بحث تعدی را به همه اعضایی که جفت هستند نظیر چشم و گوش و منخرین بینی و حاجب و مژه و ثدی تسری دهیم؟

در این مورد اشاراتی داشتیم، و امروز جمله ای ازامام را بررسی می کنیم. امام در تحریر عبارتی دارند که کمی اشکال دارد و نظر خودشان در بحث های بعدی غیر این است اما در این عبارت می فرمایند(۱) «والتعدی الی مطلق الاعضاء کالعین والاذن والحاجب وغیرها» گرچه از راست به چپ و از دست به پا تعدی کردیم اما تعدی به مطلق اعضاء یعنی چپ و راست عین یا اذن و یا از عین به اذن و غیره مشکل است. «وان لایخلو من وجه» گرچه خالی از وجه نیست اگر قائل به تعدی شویم و بگوییم این حرف در بقیه اعضاء جفت نیز می آید. اول می فرماید تعدی مشکل است و بعد می فرمایند گرچه خالی از وجه نیست. در ادامه می فرماید «سیما الیسری من کل بالیمنی» مخصوصا در تعدی به راست از چپ.

ص: ۱۸۱

۱- (۱) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص۵۴۱، ط اسماعیلیان.

ملاحظه می فرمایید از کلام امام به دست می آید دو نوع تعدی وجود دادر. یکی تعدی از راست به چپ و بالعکس. و دیگری تعدی از عضو به عضو دیگر؛ مثلاً اگر چشم را کور کرده است بجای آن گوش را قصاص می کنیم. امام می فرمایند در تعدی از هر دو نوع مشکل وجود دارد. وان لایخلوا من وجه هر می توان تعدی را پذیرفت سیما الیسری من کل بالیمنی. مخصوصا در تعدی به راست و چپ پذیرفت. و خالی از وجه نیست. و ما هم گفتیم قبول است کسی چشم راست را قطع کرده خودش چشم راست ندارد ولی چپ دارد این چشم چپ بجای راست قصاص می شود. این مورد خالی از وجه نیست.

و گفتیم برای دلیل جواز تعدی از راست به چپ و بالعکس سه وجه متصور است؛

وجه اول: مثلیت:

هر دو چشم هستند منتهی یکی راست یکی چپ که بجای یکدیگر قصاص می شوند و مثلیت باقی است.

وجه دوم:

قرآن کریم می فرماید «والعین بالعین»(۱) چشم در مقابل چشم، به اطلاق آیه هم در خصوص چشم می توان تمسک کرد.

وجه سوم: مفاد تعلیل روایت حبیب:

در روایت حبیب(۲) وقتی امام(ع) در مورد دست و پا، فرمود: پا را بجای دست قطع می کنیم. سائل اشکال کرد که آیا نمی شود بجای دستی که قطع کرده است دیه بگیریم و پا را قطع نکنیم؟ امام فرمود انما توجب علیه الدیه اذا قطع ید رجل ولیس للقاطع یدان ولا رجلان در اینجا میتوان دیه گرفت ثم توجب علیه الدیه لانه لیست له جارحه یقتص منه وقتی جارحه یعنی دست و پایی که بشود قصاص کنیم ندارد نوبت به دیه می رسد. از ملاک این تعلیل می فهمیم که در مورد چشم هم اگر راست را قطع کرده نمی توان دیه گرفت زمانی دیه ممکن است که اصلا چشم نداشته باشد یعنی تا جارحه وجود دارد ولو جابجا بشود نوبت به دیه نمی رسد و هکذا در دیگر اعضاء.

۱- (۲) مائده(۵): ۴۵.

۲- (۳) حرعاملی،وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۷۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب۱۲، ح۲، آل البیت.

اینکه امام فرمود لایخلو من وجه مخصوصا در راست و چپ صحیح است و تا اینجا که امام می فرماید تعدی سیما جواز تعدی به راست و چپ خالی از وجه نیست از نظر ما نیز ایرادی ندارد.

اما اشکال عبارت امام در این بخش است که می فرماید تعدی الی مطلق الاعضاء کالعین والاذن والحاجب و غیرها مشکل وان لایخلوا من وجه. در غیر راست و چپ از عضوی به عضو دیگر مشکل است هرچند جواز آن قابل پذیرش است این بخش از کلام امام دچار اشکال است.

زیرا گرچه «والجروح قصاص»(۱) اطلاق دارد اما روایت می تواند مخصص آیه باشد. لذا می گوییم اطلاق آیه با روایت مقید شده است. پس تعدی از عضوی به عضو دیگر جایز نیست.

حتی صاحب جواهر(۲) می فرماید لم یقل به احد هیچ کس قائل به این حرف نشده است. و خود حضرت امام در جایی دیگر از تحریر در مسأله۱۷ می فرماید: فی الاقتصاص فی الأعضاء غیر ما مر کل عضو ینقسم إلی یمین وشمال کالعینین والأذنین والأنثیین والمنخرین ونحوها لا یقتص إحداهما بالأخری، فلو فقئ عینه الیمنی لا یقتص عینه الیسری، وکذا فی غیرهما، وکل یکون فیه الأعلی والأسفل یراعی فی القصاص المحل، فلا یقتص الأسفل بالأعلی کالجفنین والشفتین. به جز دست و پا که جفت هستند در قصاص دیگر اعضایی که جفت هستند مثل دو چشم، دو گوش، بیضتین، دو پره بینی و دیگر اعضاء جفت چپ به جای راست و بالعکس قابل قصاص نیست یعنی اگر جانی چشم راست مجنی علیه را قطع کرد و خود فاقد چشم راست بود نمی توان چشم چپ جانی را قطع کرد چون مماثلت شرط است و در مورد دست و پا اکتفاء به قدر متیقن بود و در بقیه تساوی در محل لازم است حتی در مورد دو لب یا دو مژه قصاص لب یا مژه بالا و یا بالعکس به جای لی یا مژه پایین جایز نیست پس تعدی از عضوی به عضو دیگر در غیر دست و پا خالی از وجه است.

۱- (۴) مائده(۵): ۴۵.

۲- (۵) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.

مسأله۷:

لو قطع أیدی جماعه علی التعاقب قطعت یداه ورجلاه بالأول فالأول، وعلیه للباقین الدیه، ولو قطع فاقد الیدین والرجلین ید شخص أو رجله فعلیه الدیه.

حکم جانی واحد در قطع دست های چند مجنی علیه: اگر کسی دست های چند نفر را قطع کند مثلاً پشت سر هم پنج دست قطع کرده است. برای قصاص، مجنی علیه اولی، دست راست جانی را قصاص می کند و مجنی علیه دومی دست چپ را قطع می کند. سومی پای راست را قطع می کند. چهارمی پای چپ را قطع می کند. نفر پنجم مصداق همین روایت است که فرمود زمانی نوبت به دیه می رسد که جوارح ندارد نفر پنجم دیه می گیرد. همینطور نفر ششم دیه می گیرد. و یا اگر جانی از ابتدا دست و پا نداشته است به همه مجنی علیه ها دیه می دهد. اما ترتیب در قصاص باید رعایت شود و هر که حق او جلوتر است یعنی زودتر از دیگران دستش قطع شد اول قصاص می کند و اگر حق همه مساوی است ترتیب قصاص با قرعه مشخص می شود.

حکم جانی متعدد در قطع دست یک نفر:

مرحوم خویی(۱) مسأله ای عنوان کرده اند که صاحب جواهر و امام اینجا ذکر نکرده اند اما جایش به تناسب در محدوده همین مسأله۷ است. بحث این بود که شخصی دست چند نفر را قطع کرده است اکنون مناسب است عکس این مورد نیز بررسی شود چنانچه در قصاص داشتیم که اگر دو نفر یک نفر را کشتند ولیّ دم مخیر است اینجا نیز مطرح است که اگر دو نفر دست یک نفر را قطع کردند حکم آن مثل قصاص است یعنی مجنی علیه مخیر است که قصاص بخواهد و دو دست را قصاص کند و دیه مازاد بدهد. یا دیه بگیرد از هر دو یا مختلف یکی را قصاص و دیگری را دیه بگیرد.

۱- (۶) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج۲، ص۱۵۶، ط العلمیه.

معیار در تحقق اشتراک در قطع ید:

فرض کنید دست را روی سنگی گذاشتند و دو نفری دو سر شمشیر را گرفتند و دست را قطع کردند یا دو نفر دکمه ای فشار دادند و قطع دست انجام شد به هر حال نحوه اشتراک متفاوت است باید مستند به فعل هر دو بشود بنابراین اگر یکی دست را بگیرد دیگری قطع کند شرکت صدق نمی کند.

برای اینکه پس از تحقق اشتراک، مجنی علیه بتواند به حقش برسد، سه راه وجود دارد:

۱-

مجنی علیه مقطوع الید، می تواند دست هر دو جانی را قصاص کند منتهی دو تا دست در مقابل یک دست قرار است قصاص شود لذا باید دیه یک دست را بدهد که نصف دیه انسان است. و به هر جانی ربع دیه انسان باید بپردازد و هر دو دست را قصاص کند.

۲-

اگر خواست از هر دو دیه بگیرد دیه یک دست که نصف دیه انسان است هر یک از دو جانی نفری یک ربع دیه انسان به مجنی علیه می دهند و دستشان قطع نمی شود.

۳-

راه سوم این است که یکی را قصاص می کند و از دیگری دیه می گیرد منتهی باید ربع دیه انسان به آن جانی که دستش قصاص می شود بدهد. و ربع دیه انسان از کسی که دستش قطع نمی شود بگیرد.

دلیل مسأله: روایت:

عن أبی مریم الأنصاری(۱) ، عن أبی جعفر(ع) فی رجلین اجتمعا علی قطع ید رجل قال: إن أحب أن یقطعهما أدی إلیهما دیه ید أحد، قال: وإن قطع ید أحدهما رد الذی لم تقطع یده علی الذی قطعت یده ربع الدیه.

۱- (۷) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۸۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب۲۵، ح۱، آل البیت.

محمد بن الحسن باسناده عن الحسن بن محبوب نحوه، وزاد: وإن أحب أخذ منهما دیه ید.

روایت صحیحه است. ابی مریم انصاری از امام باقر(ع) در مورد دو نفر که دست انسانی را قطع کرده اند پرسید امام فرمود اگر خواست دست هر دو جانی را به عنوان قصاص قطع کند دیه یک دست را به آن دو نفر می دهد (به هر نفر نصف دیه یک دست). و اگر خواست دیه دست خودش را از دو جانی می گیرد اما اگر خواست دست یکی را قطع کند آن جانی که دستش قطع نمی شود باید ربع دیه یک انسان به آن جانی که دستش قطع می شود بدهد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

آفات لسان:

به مناسبت تذکرات اخلاقی بحث در آفات لسان و گناهانی که از زبان صادر می شود بود. گناهانی نظیر دروغ، غیبت، تهمت، و دو بهم زنی مواردی بود که عرض کردیم و یکی هم شماتت بود که گفتیم اگر مصیبتی بر انسانی وارد شود و کسی بر او شماتت کند و بگوید حقت بود که این مصیبت به تو برسد فلان جا فلان کار را کردی خداوند بر سرت آورد. به فلانی حرفی زدی حقت بود خداوند بر سرت آورد بجا بود که این بلا به تو برسد و عملکرد خودت باعث این مصیبت شده است.این رفتار و شماتت در برابر کسی که دچار مصیبت شده است گناه بزرگی است که صاحب این گناه هم در دنیا عقوبت می شود و هم در آخرت.

مرحوم محقق نراقی در جامع السعادات(۱) می فرماید تجربه و نیز اخبار و روایات گواهند که اگر کسی که مسلمانی را شماتت کند «لم یخرج من الدنیا حتی یبتلی بمثلها» خود عقوبت دنیایی شماتت مصیبت بالایی است زیرا می فرماید اگر به مصیبت دیده شماتت کند که بجا بود و پاداش عمل خودت بود شماتت کننده از دنیا خارج نمی شود تا اینکه به مثل آن دچار شود «ویشمت به غیره» و دیگری در همین مورد او را شماتت کند.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج۲، ص۲۱۷، ط دارالنعمان.

دلیل بلاهایی که وارد می شود:

هر بلایی که به کسی برسد از چند حال خارج نیست؛

۱- کفاره گناهان:

ممکن است کفاره گناهان باشد و لطفی از جانب خداوند است که کسی که گنهکار است خداوند در دنیا او را مبتلا می کند برای اینکه کفاره گناهان باشد و پاک از گناه از دنیا برود و این لطفی از الطاف الهی است اگر انسان در دنیا به عقوبت گناهان برسد بهتر است که برای آخرت بماند. عذاب آخرت سخت و طولانی است اینجا تمام مصیبتها در چند سال بیش نیست اما در روایت داریم در آخرت کسی که بهشتی است و فقط یک گناه دارد که توبه نکرده است صد سال او را نگه می دارند مقامات و جایگاه بهشتی خود را می بیند اما راهش نمی دهند صد سال نگه می دارند برای یک گناه حال اگر قرار بر عذاب و آتش باشد واویلا. پس نمی توان کسی را شماتت کرد لعل خداوند محبت به او کرد تا پاک از دنیا برود.

۲- ترقی و دریافت درجه بالاتر:

ممکن است بلایی که رسیده برای بالا بردن درجه در بهشت باشد برای عظیم اجر و پاداش در قیامت باشد در اصول کافی(۱) بابی داریم بنام باب شده ابتلائ المؤمن که روایات متعدد دارد.

۱-

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ(۲) بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الْبَلَاءُ وَ مَا يَخُصُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِی الدُّنْيَا فَقَالَ النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدُ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ سَخُفَ إِيمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ.

۱- (۲) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۵۲، ط اسلامیه.

۲- (۳) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۵۲، ط اسلامیه.

عبدالرحمن بن حجاج می گوید در محضر امام صادق(ع) در مورد بلاها و گرفتاری هایی که برای مؤمن پیش می آید گفتگو شد حضرت امام صادق(ع) فرمود از رسول الله(ص) پرسیدند بیشترین بلاها در دنیا بر چه کسانی وارد می شود پیامبر فرمود: بیشترین بلاء و سختی بر پیامبران وارد می شود.

ملاحظه می فرمایید پیامبران گناه نکردند تا کفاره باشد پس این بلاء عظیم اجر است که انبیاء در مرحله اول هستند.

ثم الامثل فالامثل پس از آن هر کسی که نشانه بیشتری از انبیاء دارد و از مؤمنین هرکه ایمانش بالاتر و اعمالش بهتر باشد بلایش شدیدتر است و من سخف ایمانه آنکه ایمان کمتری دارد و ضعف عمله قل بلائه بلایش کمتر است.

در روایت است مؤمن مثل کفه ترازو است یک طرف ایمان طرف دیگر بلاء هرچه ایمان سنگین تر باشد بلاء شدیدتر می شود. لذا نمی توان مؤمن را به خاطر بلائی که دیده شماتت کرد تحمل بلاء خیلی مشکل است و شخصی را که ناراحت است نمی توان گفت حقش بود که فلان کار را کرد بر سرش آمد در حالی که ممکن است برای خاطر ایمانش باشد چون ایمانش قوی است این بلای عظیم بر او وارد شده است.

۲-

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع)(۱) قَالَ: إِنَّ عَظِیمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِیمِ الْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْماً إِلَّا ابْتَلَاهُمْ.

از امام صادق(ع) نقل شد که فرمود: اجر عظیم برای کسی است که گرفتاری بیشتری ببیند هرچه بلاء عظیم تر باشد اجر بالاتر است. آنکه را خدا بیشتر دوست می دارد بیشتر بلاء میدهد. بلای انبیاء شدیدتر است چون محبوب ترند.

۱- (۴) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۵۲، ط اسلامیه.

-۳

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع)(۱) قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِبَاداً فِی الْأَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ مَا یُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ- تُحْفَهً إِلَی الْأَرْضِ إِلَّا صَرَفَهَا عَنْهُمْ إِلَی غَیْرِهِمْ وَ لَا بَلِیَّهً إِلَّا صَرَفَهَا إِلَیْهِمْ.

ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل می کند که فرمود: خداوند در زمین بندگانی خالص دارد هرچه تحفه ها و راحتی ها از آسمان بنا است بر دنیا نازل شود خداوند از آن بندگان خالص برمی گرداند و برای دیگران می فرستد و هیچ بلائی نازل نمی شود مگر اینکه بسوی آن بندگان خالص می رود. پس اگر بر کسی بلائی نازل شد نباید ناشکری کند. و بگوید چرا خداوند تمام بلاء را برای من می فرستد. بلکه باید به خودش بگوید اگر بنده صالح هستی بنا است اینجور باشد.

-۴

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ(۲) قَالَ: شَکَوْتُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَلْقَی مِنَ الْأَوْجَاعِ وَ کَانَ مِسْقَاماً فَقَالَ لِی یَا عَبْدَ اللَّهِ لَوْ یَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِی الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّی أَنَّهُ قُرِّضَ بِالْمَقَارِیضِ.

عبعدالله بن ابی یعفور می گوید خدمت امام از سختی ها و بلاها شکایت کردم امام فرمود اگر مؤمن می دانست خداوند در مقابل بلاء چه اجری می دهد آرزو می کرد و از خدا می خواست که به چنان بلایی گرفتار شود که گوشت بدنش را با قیچی تکه تکه کنند تا به آن ین اجر و پاداش که خداوند برای مؤمن قرار داده است برسد.

در روایت دیگر می فرماید اگر مسافرتی بروی و برگردی برای کسی که دوستش می داری سوغات می آوری و آنکه بیشتر دوست داری بهتر می آوری این بلاها سوغات است برای کسانی که خدا بیشتر دوستشان دارد. روایت بعد به همین نکته اشاره دارد.

۱- (۵) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۵۳، ط اسلامیه.

۲- (۶) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۵۵، ط اسلامیه.

۵-

عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) (۱) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّهِ مِنَ الْغَيْبَهِ وَ يَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِی الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ.

حمران از امام باقر(ع) نقل کرده است که فرمود همانگونه که انسان پس از بازگشت از سفر برای خانواده اش هدیه می آورد خداوند نیز با گرفتار کردن مؤمن به برخی از بلاها به او هدیه می دهد و همانگونه که طبیب انسان مریض را از برخی غذاها محروم می کند خداوند نیز مؤمن را از برخی نعمت های دنیا محروم می کند. لذا نباید از بلاء ناراحت شویم و یا به کسی شماتت کنیم. شاید برای عظیم اجر عندالله مصیبت به او رسیده است و خداوند او را دوست می دارد. از آن طرف اگر به کسی بلا نرسد مذموم است.

۶-

عَنْ أَبِی دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(ع)(۲) دُعِیَ النَّبِیُّ ص إِلَی طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ نَظَرَ إِلَی دَجَاجَهٍ فَوْقَ حَائِطٍ قَدْ بَاضَتْ فَتَقَعُ الْبَيْضَهُ عَلَی وَتِدٍ فِی حَائِطٍ فَثَبَتَتْ عَلَيْهِ وَ لَمْ تَسْقُطْ وَ لَمْ تَنْكَسِرْ فَتَعَجَّبَ النَّبِیُّ ص مِنْهَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَ عَجِبْتَ مِنْ هَذِهِ الْبَيْضَهِ فَوَ الَّذِی بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا رُزِئْتُ شَيْئاً قَطُّ قَالَ فَنَهَضَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ طَعَامِهِ شَيْئاً وَ قَالَ مَنْ لَمْ يُرْزَأْ فَمَا لِلَّهِ فِيهِ مِنْ حَاجَهٍ.

ابو داوود مسترق به صورت مرفوعه از حضرت امام صادق(ع) نقل کرده است که فرمود پیامبر(ص) برای یک وعده غذا به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند وقتی وارد شد دید پرنده ای روی دیوار تخم گذاشته است و تخم از روی دیوار به زمین غلتید اما در بین راه به میخ کوبیده شده بر دیوار اصابت کرد و متوقف شد. پیامبر تعجب کرد که چگونه یک تخم روی یک میخ ایستاد. صاحب خانه گفت آیا تعجب کردی؟ قسم به خدایی که تو را به رسالت مبعوث کرد تاکنون هیچ مصیبتی بر من وارد نشده است. در آن حال پیامبر از جا برخاست و فرمود من در این خانه غذا نمی خورم زیرا کسی که هرگز مصیبت زده نشود خدا نظر لطف و رحمت بر او ندارد.

۱- (۷) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۵۵، ط اسلامیه.

۲- (۸) شیخ کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۵۶، ط اسلامیه.

بنابراین یکی از گناهان بزرگ زبان شماتت است و باید توجه داشته باشیم و بسا ممکن است بلائی که به کسی می رسد برای این است که پاداش بیشتری ببرد.

بحث فقهی:

مسأله۸:

یعتبر فی الشجاج التساوی بالمساحه طولا وعرضا، قالوا ولا یعتبر عمقا ونزولا، بل یعتبر حصول اسم الشجه، وفیه تأمل وإشكال والوجه التساوی مع الامکان، ولو زاد من غیر عمد فعلیه الأرش، ولو لم یمکن إلا بالنقص لا یبعد ثبوت الأرش فی الزائد علی تأمل، هذا فی الحارصه والدامیه والمتلاحمه، وأما فی السمحاق والموضحه فالظاهر عدم اعتبار التساوی فی العمق، فیقتص المهزول من السمین إلی تحقق السمحاق والموضحه.

تساوی در شجاج:

گفتیم در قصاص طرف علاوه بر شرائط مشترکه با قصاص نفس؛ سه شرط اختصاصی وجود دارد:

شرط اول: تساوی در سلامت:

اگر دست شل قطع می شد دست سالم قصاص نمی شد. که بررسی شد.

شرط دوم: تساوی در محل:

و بحث شد که رعایت راست یا چپ بودن اعضاء تا چه حد لازم است.

شرط سوم: تساوی در شجاج:

در اصطلاح به پارگی در پوست یا گوشت سر شجاج گویند چنانچه پارگی در پوست یا گوشت بدن را جرح گویند.

شرط سوم قصاص مادون نفس این است که اگر جراحت در سر ایجاد شد برای قصاص جانی تساوی در طول و عرض و عمق جرح معتبر است.

بررسی تساوی در طول و عرض

شرطیت تساوی نسبت به طول و عرض مورد اتفاق است که صاحب جواهر(۱) می فرماید «بلاخلاف اجده فیه» که تساوی در طول و عرض معتبر است بلکه یمکن تحصیل الاجماع یعنی اگر بررسی کنیم ظاهرا همه علماء اینگونه گفته اند بل فی کشف اللثام(۲) الاتفاق علیه حتی کشف اللثام تصریح به اتفاق کرده است و نیز صاحب ریاض(۳) فرموده تساوی در طول و عرض مورد اتفاق است.

۱- (۹) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج۴۲، ص۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۰) فاضل هندی، کشف اللثام، ج۱۱، ص۲۲۱، جماعه المدرسین.

۳- (۱۱) طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل، ج۱۴، ص۱۵۴، جماعه المدرسین.

دلیل مسأله

صاحب ریاض برای شرطیت تساوی در محل دلائلی ارائه کرده است که در ذیل می آید.

دلیل اول: تطبیق معنای قصاص:

قَصَّ یعنی تَبَعَ فِعلَه یعنی همان فعل را که انجام داده بود انجام می دهیم و قصه گویی یعنی تکرار داستان در اینجا نیز فعل را تکرار می کنیم لاشعار القصاص خود قصاص مشعر به این است که همان کار مساوی انجام شود.

دوم: مقتضای عقل:

صاحب ریاض فرمود للاعتبار عقل و اعتبار اقتضا دارد که همان کار انجام شود نه بیشتر و نه کمتر فلایقابل ضیقه بواسعه زخم باریک نباید با زخم وسیع قصاص شود و لایقنع بضیق ولازم نیست در مقابل زخم وسیع به زخم باریک قناعت شود.

بررسی تساوی در عمق:

صاحب شرایع(۱) می فرماید ولایعتبر نزولا در عمق تساوی لازم نیست. بل یراعی حصول اسم الشجه همینقدر که جرحی وارد شود کافی است.

دلیل مسأله:

افراد مختلفند برخی لاغرند و صورت کوچک و کم گوشت دارند اگر زخمی وارد شد حداکثر عمق آن یک میلیمتر است در مقابل کسی که پر گوشت است اگر قرار باشد در قصاص زخمی که وارد می شود مثل همان انسان لاغر باشد اصلا انگار قصاص نشده است و در مقابل اگر به انسان لاغر شجه یک سانتی وارد کنیم باعث مرگ است و غالباً امکان رعایت تساوی نیست؛ لذا از تساوی در عمق صرفنظر می کنیم.

نظیر این حالت در قصاص اطراف نیز وجود دارد که گاهی دستها متفاوتند و در آنجا هیچ تساوی شرط نیست. مرحوم امام(۲) می فرماید قالوا ولاـ یعتبر عمقا و نزولا و یعتبر حصول اسم الشجه و فیه تأمل برخی گفته اند در عمق تساوی شرط و حصول شجه کافی است. اما این حرف مورد تأمل است. در جایی که ممکن است باید رعایت شود.

۱- (۱۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۷، استقلال تهران.

۲- (۱۳) امام خمینی، تحریرالوسیله، ج۲، ص۵۴۱، مسأله۸، اسماعیلیان.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

تساوی در شجاج:

در بحث سومین شرط اختصاصی قصاص مادون نفس گفتیم شرطیت تساوی در طول و عرض اتفاقی است. ولی در عمق اختلافی است و گفتیم شرایع(۱) می فرماید ولا یعتبر نزولا۔ تساوی در نزول و عمق معتبر نیست و یراعی حصول اسم الشجه همینکه صدق کند که شجه ای وارد کرده است کافی است لازم نیست عمق را بسنجیم مرحوم صاحب ریاض(۲) می فرماید علیه اجماعنا امامیه اتفاق دارند که در عمق تساوی معتبر نیست جهت آن این است که در شجاج زخمی که به سر و صورت وارد می شود امکان رعایت تساوی نیست چرا که سرها مختلف است برخی چاق هستند سر بزرگ و پر گوشت دارند و برخی لاغر و سر کوچکی دارند و عمقی ندارد تنها پوستی است اگر بخواهیم عمق رعایت شود تناسبی ندارد مثل اینکه فردی پرگوشت بر سر انسانی لاغر زخمی وارد کند حال که می خواهیم قصاص کنیم اگر این اندازه باشد برای آن فرد قوی هیکل اصلا قصاص صدق نمی کند خراشی کوچک در بدن او خواهد بود. چون معمولا تساوی امکان ندارد از این جهت صرفنظر می کنند لایعتبر عمقا و نزولا و بعد تشبیه می کند کما اینکه در قصاص اطراف کسی دست کسی را قطع کرده ممکن است دست مقطوع طویل و چاق باشد و دست قاطع کوچک باشد اما قصاص می کنیم و این جهات مورد نظر نیست همانگونه که در آنجا صفات معتبر نیست در اینجا نیز میگوییم عمق معتبر نیست. چون در برخی موارد امکان رعایت وجود ندارد صرفنظر می کنیم.

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج۴، ص۱۰۰۷، استقلال تهران.

۲- (۲) طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل، ج۱۴، ص۱۵۴، جماعه المدرسین.

مرحوم امام با جمله «فیه تأمل» به فرمایش محقق و ریاض اشکال می کنند. وجه اشکال این است که ما قبول داریم همه جا نمی توان اندازه گیری دقیق کرد چون سرها متفاوت هستند بلکه میگوییم یعتبر التساوی فی العمق مع الامکان هرجا ممکن است تساوی رعایت می شود و هر جا ممکن نیست صرفنظر می کنیم برای مثال اگر کسی که سر کوچکی دارد و لاغر است سر انسان درشت اندامی را زخم زده است که به عمق یک سانتیمتر فرو رفته است حال که می خواهیم قصاص کنیم این فرد لاغر را اگر یک سانتیمتر در عمق قصاص کنیم ممکن است بمیرد اینجا می گوییم مع الامکان مثلاً یک عشر آن یک میلیمتر ممکن است لذا یک عشر را قصاص می کنیم و نسبت به نه عشر باقیمانده با محاسبه دیه تمام زخمی که وارد شده بود دیه می گیرد. چنانچه در مورد طول و عرض همین نکته مطرح بود در همان مثلاً۔ اگر بر انسانی چاق و درشت اندام زخمی به طول

بیست سانتیمتر وارد شود و جانی لاغر باشد و بخواهیم با رعایت تساوی در طول قصاص کنیم ممکن است تا پیشانی بیاید در حالیکه به جای سر مجنی علیه نمیتوان روی پیشانی جانی را قصاص کرد یا تا پشت گردن می رود که امکان قصاص نیست لذا مقدار باقیمانده از طول به دیه تبدیل می شود. پس در هر سه مورد طول و عرض و عمق می گوییم تعبیر تساوی معل الامکان و اگر امکان نداشت نسبت به مقدار باقی مانده دیه محاسبه می شود.

اقول:

این حرف درست و متینی است بلکه می گوییم نیازی به تأمل ندارد و وجهی برای قول لایعتبر تساوی در عمق نیست.

ص: ۱۹۴

ان قلت:

شاید دلیل تأمل امام این باشد که صاحب ریاض فرمود علیه اجماع و امام خواست علیه اجماع فتوی ندهد.

قلت:

خود مرحوم صاحب ریاض تعلیل آورد و علت آن این است که لتفاوت الرؤوس فی السمن والضعف وغلظ الجلد ودقته سرها متفاوت است اگر عمق یک سانت در سر چاق فرو رفته روی سر لاغر نمیتوان قصاص کرد پس اجماع مستند دارد و مدرکی است اگر مدرک اجماع یعنی تفاوت را جواب دادیم و گفتیم آنجا که تفاوت وجود دادر و قصاص متعذر است ارش و دیه ثابت است و نظر مرحوم امام مخالف اجماع نیست.

مسأله۹:

لا ـ یثبت القصاص فیما فیه تعریر بنفس أو طرف، وکذا فیما لا یمکن الاستیفاء بلا زیاده ونقیصه کالجائفه والمأمومه، ویثبت فی کل جرح لا تغریر فی أخذه بالنفس وبالطرف وکانت السلامه معه غالبه فیثبت فی الحارصه والمتلاحمه والسمحاق والموضحه، ولا یثبت فی الهاشمه ولا المنقله ولا لکسر شئ من العظام، وفی روایه صحیحه إثبات القود فی السن والذراع إذا کسرا عمدا، والعامل بها قلیل.

مستثنیات قصاص طرف

در بعضی جاها اگر بخواهیم قصاص طرف انجام دهیم جانی با خطر مرگ مواجه می شود. مثلاً جانی با چوب بزرگی بر سر کسی زد و سر مجنی علیه شکافت در این صورت اگر بخواهیم قصاص کنیم طول و عرض و عمق را در نظر می گیریم و می خواهیم چوبی با همان ضربه بزنیم اینجا خطر مرگ دارد گرچه در آن مورد که جانی زد منتهی به مرگ نشد اما اینکه می خواهد با چنین ضربه ای قصاص کند ممکن است منتهی به تغریر یعنی در معرض خطر قرار دادن شود. یا چاقویی به دست کسی زده و دست مجروح شده است اگر بخواهیم آن ضربه را به دست جانی وارد کنیم احتمال شکستگی استخوان یا قطع دست است. پس اگر در جایی بنابر تشخیص افراد متخصص مثلاً طبیب اجرای قصاص دارای خطر مرگ یا تلف عضو است قصاص اجراء نمی شود.

بررسی عمومات آیات و روایات مخالف:

۱-

اطلاق آیه قرآن فرمود: «والجروح قصاص»(۱) بنابراین شامل همه موارد است. می گوییم طبیعی است اینگونه اطلاقات قابل تقیید است.

۲-

عن إسحاق بن عمار(۲) ، عن أبی عبدالله(ع) قال: قضی أمیرالمؤمنین(ع) فیما کان من جراحات الجسد أن فیها القصاص، أو یقبل المجروح دیه الجراحه فیعطاها.

اسحاق بن عمار نقل کرده است امیرالمؤمنین(ع) در تمام موارد بطور اطلاق در هر جراحتی قضاوت به قصاص می کردند مگر اینکه مجنی علیه دیه را قبول کند.

ملاحظه می فرمایید: روایت همانند آیه اطلاق دارد اما مطلب دیگری که وجود دارد حفظ نفس ناطقه است اگر جایی نفس جانی در معرض خطر مرگ باشد و احتمال هم با گفتار طبیب قوی است موجب مرگ است می خواهیم قصاص طرف کنیم نمی خواهیم او را بکشیم خطر مرگ است که احتمال آن برای احتیاط در دماء و نفوس باید از قصاص صرفنظر کرد و یا جایی است که رعایت تساوی صد در صد ممکن نیست مثلا دست مجنی علیه را شکست اگر بخواهیم بزنیم که استخوان جانی را بشکنیم آیا همان قدر شکسته می شود یا بیشتر؟ کم و زیادی شکستن در اختیار ما نیست یا در جوف فرو رفته نمی دانیم چاقو چقدر فرورفته و عمق قابل اندازه گیری نیست. در این موارد اندازه گیری ممکن نیست و قصاص متعذر است و تبدیل به دیه یا ارش حکومت می شود.

روایت مخالف دیگر بحث بعدی انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

۱- (۳) مائده(۵): ۴۵.

۲- (۴) حرعاملی،وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۷۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب۱۳، ح۳، آل البیت.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹